



پژوهشکده
حوزه و دانشگاه

فاطمیان در مصر

عبدالله ناصری طاهری



R. 1.17

17777



دولت‌های مسلمان

فاطمیان در مصر

عبدالله ناصری طاهری



مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی



پژوهشکده حوزه و دانشگاه

قم - ۱۳۷۹

ناصری طاهری، عبدالله

فاطمیان در مصر / تألیف: عبدالله ناصری طاهری. - قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.

۱۹۵ ص. - (پژوهشکده حوزه و دانشگاه؛ ۳۴: گروه تاریخ؛ ۲)

THE FATIMIDS IN EGYPT

پشت جلد به انگلیسی

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

کتابنامه: ص. ۱۷۷ - ۱۹۵؛ همچنین به صورت زیر نویس

۱. مصر - تاریخ - ۲۸۸ - ۵۶۷ ق. ۲. فاطمیان - تاریخ. الف. عنوان.

۹۶۲ / ۰۲

۲ ف ۹۵/۷ / ۲



مرکز تحقیقات کتاب و اطلاع‌رسانی



فاطمیان در مصر

تألیف: عبدالله ناصری طاهری

ناشر: پژوهشکده حوزه و دانشگاه

خروفت‌چینی و صفحه‌آرایی: واحد چاپ و نشر پژوهشکده

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۹

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: قم - الهادی

قیمت: ۷۰۰۰ ریال

کلیه حقوق برای پژوهشکده حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

فهرست مطالب

۹	سخن پژوهشگرده ...
۱۱	پیشگفتار
۱۳	مقدمه



۱۵	فصل اول: منابع تاریخ فاطمیان
۲۵	فصل دوم: شکل‌گیری نهضت اسماعیلیان و عقاید آنان
۲۵	نگاهی کوتاه به سیر تاریخی فرقه
۳۲	منشأ و نسب اسماعیلیان
۳۸	نگاهی به عقاید اسماعیلیان
۴۸	امامت و رهبری نزد اسماعیلیان

۵۷	فصل سوم: شکل‌گیری دولت فاطمی در مغرب اسلامی
۵۸	ابوعبدالله شیعی در مغرب ...
۶۲	بربرها بر مغرب مسلط می‌شوند

۶۵	فصل چهارم: فاطمیان در مصر
۶۵	مصر از آغاز دوره اسلامی تا ظهور فاطمیان
۶۸	آغاز دعوت بنی عباس در مصر
۶۹	ماندگارن اموی بعد از قتل مروان

۶۹	نهضت‌های شیمه این دوره
۷۲	ترکان مشرقی در مصر
۷۷	فاطمیان در مصر
۷۹	حملات فاطمیان به مصر

فصل پنجم: مصر از چهارمین خلیفه تا سقوط خلافت

۸۳	خلیفه فاطمی در مصر ..
۸۷	نظر بکری، جغرافیدان مغربی در مورد الحاکم
۸۸	جانشین بی‌تدبیر
۸۹	خلیفه خردسال و خلافتی طولانی ..
۹۰	کشمکش در میان وزیران

۹۳	پس از امر
۹۵	سراغاز سقوط دولت فاطمی
۹۶	چگونگی سقوط دولت فاطمی



فصل ششم: رابطه با دولت‌های دیگر

۱۰۱	همسایگان مغربی
-----	----------------

فصل هفتم: نظام اجتماعی مصر در عصر فاطمی

۱۰۹	طبقات در عصر فاطمی
۱۱۰	طبقه خواص
۱۱۰	خلیفه و امتیازات شاهی
۱۱۱	سایر گروه‌های برگزیده
۱۱۱	طبقه عوام در عصر فاطمی
۱۱۳	طبقه زنان در دولت فاطمی
۱۱۴	دیگر مذاهب در جامعه مصری
۱۱۶	آداب و رسوم در جامعه

فهرست مطالب ۷

۱۱۷	اقتصاد مصر در عصر فاطمی
۱۱۸	صنعت مصر
۱۱۹	فاطمیان و بازرگانی
۱۲۱	منابع مالی دولت فاطمی
۱۲۲	آثار و نتایج بحران اقتصادی بر امنیت اجتماعی
۱۲۵	فصل هشتم: دیوان‌سالاری و نظام اداری فاطمیان
۱۲۵	دیوان‌سالاری و نظام اداری فاطمیان
۱۲۶	وزارت
۱۲۷	وزیران ثروتمند و پر قدرت
۱۲۸	دیوان‌ها
۱۳۱	نظام قضایی فاطمیان
۱۳۳	فصل نهم: سیمای علمی و فرهنگی مصر
۱۳۳	قاهره معزیه جلوه فرهنگ و دانش
۱۳۵	جامع الازهر نماد فرهنگی اسماعیلیان فاطمی
۱۳۹	دارالعلم یا دارالحکمه دانشگاه جدید فاطمیان
۱۴۱	منازای فکری فاطمیان و حضور عالمان بزرگ
۱۴۳	فاطمیون
۱۴۵	وزیران دولت فاطمی در مصر
۱۵۱	وزیران به تفکیک دوره خلفا
۱۵۴	مقیاس‌ها در دولت فاطمیان
۱۵۵	اصطلاحات تاریخی در دوره فاطمیان
۱۶۳	کتاب‌نامه
۱۸۳	فهرست اعلام

سخن پژوهشکده

پژوهش در مبانی و مسائل علوم انسانی و اجتماعی ضرورتی انکارناپذیر است و کارآمدی پژوهش‌ها در گرو تناسب آنها با فرهنگ آن جامعه است. پژوهش در هر جامعه باید ناظر به مسائل آن جامعه باشد و پژوهشگران زمانی قادر به حل مسائل جوامع هستند که فرهنگ آنها را به خوبی بشناسند.

فرهنگ جامعه ایرانی، فرهنگی اسلامی است. اسلام، ذاتی این فرهنگ و همچون رکنی اصیل برای آن است. در چنین جامعه‌ای بررسی نسبت اسلام و علوم انسانی و تبیین قلمروهای مشترک و مختص، پژوهش در قلمروهای مشترک و نیز روشن کردن انواع داد و ستدهای ممکن میان آنها جایگاهی ویژه دارد.

بدین منظور دفتر همکاری حوزه و دانشگاه به دستور حضرت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۱ با مشارکت استادان دلسوز حوزه و دانشگاه تشکیل شد و در طول فعالیت خود با چاپ کتاب‌ها، مقالات و انتشار فصلنامه «حوزه و دانشگاه» بستر مناسبی را برای پژوهش‌هایی از این دست فراهم کرد. اما اهمیت موضوع می‌طلبید که در مجموعه پژوهشی کشور به این مسئله توجه بیش‌تری شود و جایگاه شایسته‌ای برای آن لحاظ شود؛ از این رو شورای گسترش آموزش عالی در تاریخ ۷۷/۱۰/۲۶ تأسیس «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» را تصویب کرد.

بنابراین هدف پژوهشکده این است که با استمداد از عنایات خداوند و همکاری استادان و فضلاء حوزه و دانشگاه در زمینه مبانی و مسائل علوم انسانی از منظر اسلامی به مطالعه و تحقیق بپردازد و نهایتاً محصول پژوهش را در اختیار جامعه دانشگاهی و سایر علاقه‌مندان قرار دهد.

کتاب حاضر به عنوان کتاب درسی برای دانشجویان رشته «تاریخ و تاریخ تمدن اسلامی» در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد، تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند گردند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشکده را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

پژوهشکده حوزه و دانشگاه



مرکز تحقیقات علوم اسلامی

پیشگفتار

دو نیاز، پژوهشکده حوزه و دانشگاه را بر آن داشت تا طرحی را در زمینه ارائه کتاب‌هایی در باره تاریخ دولت‌های مسلمان عرضه کند: نخست آن که در درس کارشناسی و کارشناسی ارشد، در رشته‌های «تاریخ» و «تاریخ و تمدن اسلامی»، عناوین چندی درباره شناخت تاریخ دولت‌های مسلمان وجود دارد که برای بیش‌تر آن‌ها کتاب خاصی در نظر گرفته نشده است. بنابراین، ارائه کتاب‌های مناسب برای پر کردن خلأ ضروری به نظر می‌آید. نیاز دوم آن که امروزه با وجود دولت جمهوری اسلامی ایران، شناخت تجربه دولت‌های بزرگ اسلامی در درازای تاریخ، بسیار سودمند و لازم است. دولت اسلامی ایران که در امتداد دولت‌های بزرگ اسلامی قرار دارد و منادی احیای تمدن بزرگ اسلامی است، باید به تجربه‌های گذشته تکیه کند و از آن‌ها بهره‌ور شود. به همین دلیل، لازم بود تا فهرستی از این دولت‌ها تهیه و برای هر کدام کتاب مناسبی تألیف یا ترجمه شود.

انتخاب دولت‌ها بر اساس دامنه نفوذ آن‌ها در بُعد زمانی و مکانی است. برخی از این دولت‌ها در شرق و برخی در غرب اسلامی، برای سال‌ها قدرت سیاسی بزرگی را در اختیار داشته و در صحنه فرهنگ و تمدن اسلامی و همین‌طور در جغرافیای سیاسی جهان اسلام نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

معیار دوم در این انتخاب، اهمیت عناوین یاد شده در ارتباط با عناوین درسی کارشناسی و کارشناسی ارشد بوده است؛ به طوری که برای بیش‌تر دولت‌های انتخاب شده، به نوعی عنوانی در درس کارشناسی و کارشناسی ارشد موجود است.

مقدمه

دولت فاطمیان در صفحات شرق مغرب اسلامی طلوع کرد، در مشرق همسایگی آن، یعنی مصر پا گرفت و پس از ۲۷۰ سال در همان سرزمین غروب کرد. این دولت یکی از درخشان‌ترین دوران‌های تمدن اسلامی را ثبت کرده است. حکومت اسماعیلی مذهب فاطمی، زمانی که توانست در مصر امپراتوری قدرتمندی را بنانهد، برای دو سلطه دینی و سیاسی آن روزگار، یعنی خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی، رقیبی اصلی به شمار می‌رفت و تهدیدی جدی برای آن دو بود. به‌رغم درگیری‌های شدید فکری، سیاسی و نظامی این دو قدرت و وابستگان آن‌ها با این دولت شیعی اسماعیلی که حتی هجوم گسترده صلیبی‌ها علیه مسلمین را تحت الشعاع قرار داده بود، فاطمیان توانستند دولتی با مشخصاتی ویژه، در تاریخ بنیان گذارند.

کتابی که پیش روی دانشجویان و دانش‌پژوهان قرار دارد سیمای فکری، سیاسی و اجتماعی فاطمیان را در نه فصل به اختصار ترسیم کرده است و پس از مروری در منابع اصلی این مبحث تاریخی، بستر فکری این دولت را معرفی می‌کند. «شکل‌گیری دولت فاطمیان در مغرب اسلامی» مختصری است که در فصل سوم به آن اشاره شده و از فصل چهارم تا نهم، تاریخ مصر از آغاز اسلام تا ورود فاطمیان، تاریخ سیاسی مصر در عصر فاطمیان، روابط آن دولت با سایر دولت‌ها، نظام اجتماعی مصر، سازمان دیوانی و اداری فاطمیان و سیمای علمی و فرهنگی آن دیار را بررسی کرده است.

از آنجا که نظام اجتماعی مصر در دوره فاطمیان و نیز دیوان‌سالاری آن‌ها منحصر و ممتاز است، در بخش پایانی کتاب فهرستی از اصطلاحات تاریخی این دوره ارائه و توضیح داده شده است تا زمینه مفاهیم دانشجویان با کتاب را فراهم آورد.

با توجه به تغییری که در دروس اصلی و فرعی رشته تاریخ، در مقطع کارشناسی

پدید آمده و درس تاریخ فاطمیان در مصر در سلسله دروس این رشته گنجانده شده، امید است این مختصر، که نخستین گام در این زمینه است، مورد استفاده دانشجویان قرار گیرد و آخرین قدم نباشد.

در بخش پایانی کتاب، «کتاب‌نامه تاریخ فاطمیان» ارائه گردیده تا فهرستی نسبتاً جامع در این زمینه برای دانشجویان باشد. آنچه در کتاب‌نامه با علامت * مشخص شده منابع و مأخذی است که این پژوهش از آن بهره گرفته است.

عبدالله ناصری طاهری

تهران، فروردین ۱۳۷۹



فصل اول

منابع تاریخ فاطمیان

در یک گروه‌بندی کلی می‌توان منابع فاطمیان را در سه گروه آثار اسماعیلی، اهل سنت و منابع غیر اسلامی جای داد. از این مجموعه، دو دسته نخستین، خود هر یک کتب تاریخی و کلامی را دربر می‌گیرد. در فصل نخستین کتاب منابع تاریخ فاطمیان در مصر را معرفی می‌کنیم. سه نکته نیز قابل گفتن است:

اولاً: چون موضوع کتاب به تاریخ سیاسی اجتماعی خلفای فاطمی در حوزه جغرافیای مصر اشاره دارد طبعاً منابعی ویژه تاریخ مغرب اسلامی (شمال آفریقا) در دسترس است که دوره شصت ساله استقرار این دولت در مغرب الارقیه یا آفریقه را شرح داده و نگارنده در این فصل به آن‌ها اشارتی ندارد.

ثانیاً: تحقیقات ارزشمند نویسندگان معاصر نیز از ارزش والایی برخوردار است که در پایان کتاب و در بخش کتابنامه فاطمیان، معرفی خواهد شد تا دانشجویان و پژوهشگران عزیز بتوانند با دستیابی به آن‌ها زوایای متفاوت این دوره از تاریخ تمدن اسلامی را بشناسند.

ثالثاً: آن دسته از تواریخ و کتب دیگر که از حوزه دولتی فاطمیان توسط وزیران یا سایر دولتمردان فاطمی نوشته شده در بخش منابع اسماعیلی - فاطمی جای دارد.

الف) منابع اسماعیلی - فاطمی

قدیمی‌ترین اثر تاریخی رساله افتتاح الدعوة^۱ تألیف نعمان بن محمد تمیمی معروف به قاضی ابن حیون، قاضی القضاة دولت فاطمیان است. او این اثر تاریخی را به دستور

۱. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد؛ رساله افتتاح الدعوة، چاپ دوم، بیروت: دارالمطبعة، ۱۴۱۶ق

المعزالدین الله چهارمین خلیفه فاطمی نوشته و از آغاز دعوت رسمی اسماعیلیان در یمن تا ظهور دولت فاطمی و مقدمات شکل‌گیری آن را بحث کرده است. همین فقیه تاریخنگار اسماعیلی کتاب دیگری در حوزه تاریخ اسماعیلی بر جای گذاشته به نام شرح الاخبار فی فضل الائمة الاطهار^۱ در شانزده جزء که ظاهراً مفقود است. او در این اثر، تاریخ شیعۀ اسماعیلی را از آغاز امامت امام علی (ع) و از امامت اسماعیل تا ظهور عبیدالله المهدی تصویر و تبیین کرده است.

کتاب المجالس و المسایات^۲ که در باب عقاید و تاریخ اسماعیلیه نوشته شده، اثر دیگر قاضی نعمان تیمیمی است. این اثر نه تنها در تاریخ و سیره، که در عقاید و ادبیات فاطمی مطالب فراوانی در بردارد. مهمترین مباحث عقیدتی آن، بحث امامت، نسب اسماعیلیان و نقد غلو برخی از طرفداران در مورد امامان اسماعیلی و فاطمی است. محتوای کتاب در واقع دیدگاه‌های مختلف المعزالدین الله چهارمین خلیفه فاطمی است که توسط قاضی نعمان تقریر شده. اختلاف اصول المذاهب^۳ نیز متن دیگری از قاضی نعمان است که می‌توان در باب اندیشه سیاسی فاطمیان بر آن تأکید کرد.

عیون الاخبار و فنون الآثار^۴ را که درباره تاریخ عمومی است، یکی از داعیان اسماعیلی در یمن به نام ادریس عمادالدین نوشته است. وی این تاریخ را در هفت مجلد یا هفت سیع نوشته و اکثر تاریخنگاران اسماعیلی و غیر اسماعیلی به آن اعتماد کرده‌اند، هر چند بی‌دقتی تاریخی در آن مشهود است.^۵ او در جلد اول به سیره پیامبر و حضرت زهرا، در جلد دوم به سیره حضرت علی و در جلد سوم به جهاد امام در سه جبهه قاسطین، مارقین

۱. اجینی، اسماعیل بن عبدالرسول؛ هجرة الکعب و الزحافل و لمن هی من العلماء و الائمة و الحدود الافاضل؛ تحقیق غلبتی منزوی، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ ش) ص ۳۷.

۲. تیمیمی معری، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد؛ المجالس و المسایات؛ تحقیق الحبيب الفقی و دیگران، بیروت: دارالمنظر، ۱۹۹۶ م.

۳. همو؛ اختلاف اصول المذاهب؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس، بی‌تا.

۴. قرشی، ادریس عمادالدین بن حسن بن عبدالله؛ عیون الاخبار و فنون الآثار؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس، ۱۴۰۴-۱۴۰۶ هـ.

۵. ادریس عمادالدین معتقد است زبیده زن هارون الرشید از اتباع محمد بن اسماعیل بوده و برای محمد خبر می‌آورده است. ر.ک: همان؛ السبع الرابع، ص ۲۷۱.

یامثلاً در همین مجلد در ذیل واقعه عاشورامی نویسد: علی اکبر همان زین العابدین است. البته شایان گفتن است این بندار را پیش از او قاضی نعمان در «المقاب و المثالب»، المؤید فی الدین شیرازی در «مجالس المؤید» و حمیدالدین کرمانی در «معاصم الهدی» آورده‌اند.

و ناکتین اشارت دارد. جلد چهارم را به تاریخ امام حسن تا عبدالله المهدی مؤسس دولت فاطمیان اختصاص داده و به تفصیل از واقعه عاشورا سخن گفته است.

مجلد پنجم تا هفتم نیز اخبار مربوط به جانشین عبدالله المهدی تا المستنصر خلیفه هشتم و تاریخ دولت بنو صلیح در یمن و قیام نزاریان را شامل می شود. اساس آنچه ادریس در جلد هفتم، نگاشته تاریخ الیمن عماره یمنی است.^۱

از همین مورخ تاریخ دیگری در دست است به نام دوزة الاخبار و زهرة الامصار فی حوادث الیمن الکبار و الحصون و الامصار^۲ که تکلمه ای است بر کتاب دیگرش به نام زهرة الافکار که کتاب اخیر در دو جزء به تاریخ اسماعیلیان در یمن تا سال ۸۵۳ هجری اختصاص دارد. عمادالدین قرشی کتابی در کلام دارد به نام زهر المعانی^۳ که در کتاب سيرة المؤیدیه^۴ نوشته هبة الله بن موسی شیرازی معروف به المؤید فی الدین حجت فاطمیان در عراق که در واقع خود احوال نویسی اوست، حوادث سال های ۴۲۹ تا ۴۵۰ هجری را اشاره کرده و یکی از مهم ترین منابع عصر المستنصر بالله هشتمین خلیفه فاطمی است. از آنجا که نویسنده از نزدیکان دربار فاطمی است و خود شاهد بسیاری از رخداد های درونی حکومتی بوده، به نقش وزیران و اوضاع داخلی دربار عنایت دارد.

کتاب اعلام النبوة^۵ تألیف یکی دیگر از متفکران اسماعیلی به نام ابو حاتم رازی، در زمینه اندیشه فلسفی و سیاسی اسماعیلیه اهمیت خاصی دارد. محتوای آن که مناظرات نویسنده با محمد بن زکریای رازی است، شامل مباحث فلسفی و کلامی و اثبات ضرورت امام از جانب ابو حاتم است. بی تردید کتاب اعلام النبوة را باید یکی از منابع مهم کلامی و فکری اسماعیلیه نامید، زیرا در نظریات متفکران اسماعیلی قرون بعدی تأثیر فراوانی داشته است.

۱. یعنی، نعم الدین عماره بن علی؛ تاریخ الیمن؛ تحقیق محمد بن علی الاکوع، صنعاء: المكتبة اليمنية للنشر و التوزیع، ۱۹۸۵ م، چاپ سوم. نام دیگر این کتاب «المفید فی اخبار صنعاء و زیدیه» است.

۲. ابن اثر توسط محمد بن علی الاکوع تحقیق و در سال ۱۹۹۵ م از سوی الهيئة العامة اليمنية للكتاب در صنعاء، چاپ شده است.

۳. قرشی، ادریس عماد الدین؛ زهر المعانی؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت: المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۴۱۱ هـ.

۴. شیرازی، المؤید فی الدین هبة الله بن موسی؛ سيرة المؤیدیه؛ تحقیق محمد کامل حسین، قاهره: بی تا، ۱۹۴۹ م.

۵. رازی، ابو حاتم احمد بن حمدان بن احمد؛ اعلام النبوة؛ تحقیق صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی، تهران: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۶ ش.

ناصر خسرو و قبادیانی شاعر قصیده سرای ایرانی که به کیش اسماعیلی درآمد، کتاب وجه دین^۱ خود را در باب عقاید اسماعیلیه نوشت. این کتاب یکی از محکم ترین متون عقیدتی و کلامی اسماعیلیه است. در زمینه معرفی اندیشه سیاسی اسماعیلیان، از سفرنامه ناصر خسرو و قبادیانی نیز - که به توصیف سرزمین های مصر، شام، حجاز و... در فاصله سال های ۴۳۷ و ۴۴۴ هجری پرداخته و با توجه به اقامت سه ساله او در مصر اهمیت دارد - می توان بهره گرفت.

الثکفة المصرية في اخبار الوزارة المصرية^۲ تألیف عماره یعنی از منابع مهم این دوره است. او - که خود از وزیران دربار فاطمی بود و پس از سقوط خلافت فاطمی به دست صلاح الدین ایوبی به علت حمایت سرسختانه از اندیشه فاطمیان به دست ایوبیان کشته شد - در این کتاب و در قالب قصیده، سیره سیاسی وزیران و نفوذ آن ها در دربار خلافت را تصویر و به عبارت دیگر جامعه مصری را در واپسین دوران حیات فاطمیان روشن کرده است.

السلالات المستعربة^۳ که در بردارنده ۶۶ مکتوب و سند به جامانده از عصر هشتمین و نهمین خلیفه فاطمی است و توسط یکی از متخصصان معاصر مصری احیا و چاپ شده، از منابع مهم تاریخ اجتماعی مصر^۴ در دوره فاطمیان به شمار می آید. این کتاب که ظاهراً نسخه منحصر آن در هند و نزد یکی از اسماعیلیان بوده، مراسلات در خلیفه المستنصر بالله و المستعلی بالله با فرمانروایان اسماعیلی مذهب بنو صلیح در یمن را در بردارد.

سیره جعفر حاجب^۵ یا جعفر بن منصور الیمین داعی اسماعیلی که در عصر العزیز بالله فاطمی نوشته شده، درباره شکل گیری دولت فاطمی و حوادث آن دوران حکایت های خواندنی و ارزشمندی دارد. رساله استاذ الامام^۶ نیز که همانند سیره حاجب در زمان العزیز و توسط احمد بن ابراهیم نیشابوری (یکی از اسماعیلیان) نوشته شده، درباره حوادث عصر نخستین فاطمی اهمیت دارد.

۱. قبادیانی بلخی، حمیدالدین ناصر بن خسرو؛ وجه دین: تهران: کتابخانه طهری، بی تا.

۲. یعنی، نجم الدین ابو محمد عماره بن ابی الحسن؛ الثکفة المصرية في اخبار الوزارة المصرية؛ چاپ دوم (انست)، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ هـ.

۳. السلالات المستعربة؛ تحقیق عبدالمعصم ماجد؛ قاهره: دارالفکر العربی، بی تا.

۴. این سیره توسط ایوانف در مجله کلیه الآداب، جامعه قاهره، ۱۹۳۹ م. چاپ شده است.

۵. این رساله را نیز ایوانف در همان مجله چاپ کرده است.

امین الدین ابوالقاسم علی بن منجب بن سلیمان کتاب معروف به ابن صبری صاحب «دیوان جیش» و «دیوان انشاء» در عصر المستنصر، المستعلی، الأمر باحکام الله و الحافظ لدین الله دو کتاب مهم در حوزه تاریخ اجتماعی فاطمیان برجای گذاشته است: یکی القلون فی دیوان الرسائل و دیگری الاشارة الی من نال الوزارة.^۱

ابن صبری کتاب نخست را - که بدون شک نخستین اثر در این زمینه نیست - درباره ویژگی های کارکنان و مراتب دیوان رسائل یا انشاء نوشته و اثر دوم را در شرح حال وزیران دولت فاطمی، از یعقوب بن کلس اولین وزیر فاطمی تا مأمون بطاحی که پایان وزارتش در ۵۱۹ قمری بوده است. هر چند وی فریب به بیست و دو سال بعد از این تاریخ فوت کرده، اما به هر دلیل آخرین وزیر معرفی شده در الاشارة مأمون بطاحی است.

نزهة المقلتین فی اخبار الدولتین^۲ تألیف ابومحمد مرتضی عبدالسلام بن حسن فیسرانی مشهور به ابن طویر که در اواخر عصر فاطمی متولی دیوان الرواتب بوده یکی از آثار تاریخی مهم عصر فاطمی و ایوبی است. این کتاب مهم که مفقود شده^۳ از منابع و مأخذ اساسی تاریخ نگارانی چون ابن قرات، ابن خلدون، مقریزی، فلتکشندی و... است. نزهة المقلتین درباره نظام حکومتی فاطمیان و آداب و رسوم دربار و نیز حوادث سیاسی اجتماعی مصر در نیمه اول ششم هجری مطالب ارزنده و بی نظیری دربر دارد.

(ب) منابع اهل سنت

تاریخ ابن اثیر جزیری که با نام الکامل فی التاریخ^۴ مشهور است، یکی از مهم ترین منابع تاریخی اهل سنت و یک دوره تاریخ عمومی است. این کتاب علاوه بر آنکه به علت ویژگی های تاریخ نگاری نویسنده نسبت به بسیاری از نواریخ عمومی برتری دارد، به

۱. ابن دو رساله، توسط دکتر ایمن فواد سیّد تحقیق و در یک مجلد چاپ شده است؛ قاهره، الدار المصریة للبیانیة، ۱۴۱۰ هـ. نخستین بار عبدالله بن محمد عبدالله مدبر اوقاف اسلامی بین المقدس و عضو مجمع العلمی العربی در دمشق، این رساله را در مجله والمعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیة در سال ۱۹۲۲-۱۹۲۵ چاپ کرده است.

۲. فیسرانی، ابو محمد مرتضی عبدالسلام بن حسن معروف به ابن طویر؛ نزهة المقلتین فی اخبار الدولتین، گردآوری و تحقیق ایمن فواد سیّد، اشنو نگارت: نشر فرائش شناپتر، ۱۹۹۲ م

۳. محقق مذکور با تکیه بر آثار متأخرین، این کتاب را گرد آورده است.

۴. ابن اثیر شیبانی جزیری، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم معروف: الکامل فی التاریخ؛ تحقیق علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ. ترجمه فارسی این اثر با مشخصات ذیل چاپ شده است: کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران: ترجمه عباس حلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی نا

سبب هم عصری نویسنده با اوج گیری فاطمیان و اسماعیلیان در نیمه دوم قرن ششم اهمیت خاصی دارد. ابن اثیر در تاریخ خود، مطالب زیادی درباره فاطمیان و اسماعیلیان دارد.

ابن خلدون مورخ دیگر اهل سنت که در مغرب زمین می زیسته است، نسبت به پیشینیان، با انصاف بیش تری به اسماعیلیان می نگرد. او معتقد است قبل و قال علما در طعن فاطمیان و اسماعیلیان، بی اساس و اصل و نسب آنان صحیح است و به امام صادق (ع) می رسد. ابن خلدون در جلد سوم سخن مستوفایی در مورد فاطمیان مغرب و مصر دارد.^۱

مقریزی نیز که در قرون هشتم و نهم و در مصر زیسته، یکی از تاریخ نگاران مصنف اهل سنت است که آثاری در مورد فاطمیان و عقاید و اصالت آنان تحریر کرده که از آن میان باید به تاریخ سه جلدی المعاط الحقاء بذكر الائمة الفاطميين الخلفاء^۲ اشاره کرد. او تاریخ خود را با بحث درباره نسب فاطمیان اسماعیلی مذهب - که مهم ترین بحث تاریخی درباره اسماعیلیان است - شروع و با سخن درباره العاضد آخرین خلیفه فاطمی مصر ختم می کند. او همچنین در کتاب خود دیدگاه های مخالفان اصالت نسب اسماعیلیان را رد می کند. این کتاب یکی از مشهورترین آثار تاریخی عصر فاطمیان است. المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والآثار^۳ معروف به «خطط»، اثر دیگر مقریری درباره تاریخ اجتماعی مصر است و در آن، درخصوص پایتخت فاطمیان (قاهره) به تفصیلی بی نظیر سخن گفته.

اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم تألیف ابو عبدالله محمد صنهاجی - در قرن ششم - که با نام تاریخ فاطمیان^۴ به فارسی برگردانده شده، تاریخ سیاسی دولت فاطمیان را از برآمدن در مغرب تا زوال ایشان در مصر در بر دارد.

۱. ابن خلدون، ابوزید عبدالمحمد بن محمد؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳-۱۳۷۱ ش)، ج ۳، ص ۲۷۵-۲۷۹.

۲. مقریزی، تقی الدین احمد بن علی المعاط الحقاء بذكر الائمة الفاطميين الخلفاء جمال الدین الشیبال و محمد حلمی محمد احمد، قاهره: ۱۹۲۸-۱۹۷۳. (جلد اول را جمال الدین شیبال و دو جلد آخر را محمد حلمی محمد احمد چاپ کرده است).

۳. همو: المواعظ والآثار بذكر الخطط والآثار، تحقیق محمد زینهم و مدیحه الشرفاوی، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۹۹۸ م این جلد به ترین چاپ است که در سه مجلد طبع شده است.

۴. ترجمه حجت الله جوادی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸ ش.

المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم^۱ تألیف ابوالفرج ابن جوزی و الروستین فی اخبار الدولتین^۲ نوشته ابوشامه از آثار دیگر تاریخنگاران اهل سنت است که درباره فاطمیان مطالبی دارد. همچنین مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب^۳ درباره اواخر عصر فاطمی اخبار خوانایی دارد. یکی از منابع تاریخی مهم این دوره، جلد ششم تاریخ کثر الدور و جامع الغریبه نام الدرة المضية فی اخبار الدولة الفاطمية اثر عبدالله بن ابییک دواداری است.^۴ او در این تاریخ، اخبار خلافت فاطمی و دولت های مقارن آن ها مانند بنو حمدان، آل بویه، بنو صلیح در یمن و نیز قریطیان را جای داده است.

النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة^۵ اثر ابوالمحاسن بن تغری بردی که از آغاز دوره اسلامی تا سال ۸۷۲ هجری را در برمی گیرد و کتاب حسن الحاضرة فی اخبار مصر و القاهرة نوشته سیوطی در این دوره، مهم و قابل توجه است. در میان تاریخنگاران، قلفشندی و کتاب پرآوازه او صبح الاعشی فی صناعة الانشاء^۶ را نباید از نظر دور داشت. در این کتاب درباره نظام دیوانی و آثار و ابنه فاطمیان سخنان بدیعی یافت می شود.

گروهی دیگر از منابع اهل سنت، مشتمل بر اندیشه نگاری یا تاریخ فرق است که طبعاً با نگاهی خصمانه به فرقه اسماعیلیه و دولت فاطمی نوشته شده است. در میان این گروه، مکتوبات امام محمد غزالی و خواجه نظام الملک طوسی در معرفی اندیشه اسماعیلیه نقش به سزایی دارد.

امام محمد غزالی علیه اسماعیلیان با خطاب آن ها به باطنیه، در آثار متعدد خود مانند المنقذ من الضلال و القسط المستقیم مطالبی نوشته، اما مهم ترین آن، فضائح الباطنیه و فضائل المستظهریه^۷ است. این کتاب با توجه به جایگاه غزالی در میان اهل سنت تأثیر عمده ای در ادبیات ضد اسماعیلی برجای گذاشت. علی بن ولید قریشی یکی از داعیان

۱. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ هـ.

۲. مقدسی، شهاب الدین عبدالرحمن مقدسی معروف به ابوشامه؛ الرؤضین فی اخبار الدولتین البوریة و الفلاحیه، تحقیق احمد بیسومی، دمشق: وزارة الثقافة، ۱۹۹۱ م.

۳. ابن واصل، جمال الدین محمد بن سالم؛ مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب، تحقیق جمال الدین الشبیل و حسنین ربیع، قاهره: ۱۹۵۳-۱۹۷۷.

۴. دواداری، عبدالله بن ابییک؛ الدرة المضية فی اخبار الدولة الفاطمية، تحقیق صلاح الدین المنجد، قاهره. ۱۹۶۱ م.

۵. ابن تاریخ در شانزده مجلد و در قاهره توسط «وزارة الثقافة و الارشاد القومي» چاپ شده است.

۶. قلفشندی، ابوالعباس محمد بن علی؛ صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي.

۷. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد؛ فضائح الباطنیه و فضائل المستظهریه، تحقیق عبدالرحمن بدوی، کویت: دارالکویت الثقافية، بی تا.

اسماعیلی در قرن هفتم، کتاب غزالی را رد و اثری ماندنی ثبت کرده است.^۱ خواجه نظام‌الملک در آینه اندیشه خود، (سیاست‌نامه یا سیرالملوک)^۲ بر خوردی خصمانه با اسماعیلیان داشته و آیین آنان را چون شریعت مانی و مزدک التقاطی و الحادی دانسته است. خواجه طوس ضمن توجیه مشروصیت دستگاه خلافت و سلطنت سلجوقی، مخالفان آن در از جمله اسماعیلیان را تکفیر و تفسیق می‌کند.

ج) منابع غیر اسلامی

تاریخ انطاکی یا صلة تاریخ اوتیخا^۳ تألیف یحیی بن سعید انطاکی متوفای ۴۵۸ هجری شامل تاریخ قبطیان و کلیساهای آنان در دوره نخستین خلافت فاطمی است.

کتاب تاریخ بطاركة الكنيسة المصرية معروف به سیر البیعة المقدمة تألیف ساویروس^۴ معروف به ابن مقفع اسقف اشموئین و معاصر المعزالدین الله فاطمی و کاتب دیوان او در حوزه تاریخ اجتماعی قبطیان، در این عصر ارزشمند است.

تاریخ مختصر الدول^۵ نوشته ابن العبری از تواریخ مشهور در حوزه غیرمسلمانان است که به اختصار مطالبی درباره فاطمیان دارد.

بنیامین تطیلی اندلسی سیاح و کشتیش مسیحی در قرن ششم هجری در سفرنامه خود،^۶ از اسماعیلیان نوشته است. این سیاح غربی سفر خود را از سرقسطه شروع و در بغداد تمام کرده است.

۱. قریشی، علی بن ولید؛ دایع الامال و حنف الماضی؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت: مؤسسه عزالدین، ۱۴۰۳ ه. ۲. طوسی، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق مشهور به نظام‌الملک؛ سیرالملوک؛ به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش. ۳. سعید بن بطریق معروف به اوتیخا - Eutychius - تاریخ خود را تا سال ۴۲۲ هجری نوشته و یحیی بن سعید انطاکی آن را ادامه داده است. این دو تاریخ توسط لوبس شیخو تحقیق و در ۱۹۰۵ و ۱۹۰۹ در بیروت چاپ شده است.

4. Severus

۵. گریگوریوس ابوالفرج جمال‌الدین معروف به ابن العبری؛ مختصر تاریخ الدول؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش. ترجمه دیگری از آن در سال ۱۳۶۴ با نام تاریخ مختصر الدول توسط انتشارات اطلاعات چاپ شده است. ضمناً بخشی از تاریخ مفصل آن با نام تاریخ الزمان از آغاز عباسیان تا پایان توسط اسحق رمله مارونی تحقیق و از سوی دارالمشرق در بیروت و در سال ۱۹۹۱ چاپ شده است.

۶. تطیلی اندلسی، بنیامین؛ رحلة ابن یونة الاندلی الی بلاد الشرق الاسلامی؛ ترجمه عزرا حداد، بیروت: دار ابن زیدون، ۱۹۹۶ م.

ویلیام صوری سراسقف شهر صور در جنوب لبنان که از تاریخ‌نگاران مشهور جنگ‌های صلیبی است، در وقایع‌نامه خود که در ۲۳ جزء تدوین شده، اسماعیلیان را به تفصیل توصیف کرده است. این کتاب در سال ۱۹۹۰ میلادی توسط یکی از استادان صوری به عربی ترجمه شده است.^۱

ژان دو ژوتویل واقعه نگار فرانسوی است که لوئی نهم پادشاه فرانسه را در جنگ صلیبی همراهی کرده و از آنچه در شرق مدیترانه و در مصر دیده، از جمله اسماعیلیان و فاطمیان، در کتاب خود یاد کرده است.^۲



۱. صوری، ویلیام؛ تاریخ الحروب الصلیبية الاعمال المسجدة وما وراء البحار؛ ترجمه سهیل زنگار، دمشق: دارالفکر، ۱۹۹۰ م.
۲. ژوتویل، ژان؛ القديس لویس حياته و حملاته على مصر و الشام؛ ترجمه حسن حبشی، قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۸ م.

فصل دوم

شکل‌گیری نهضت اسماعیلیان و عقاید آنان

نگاهی کوتاه به سیر تاریخی فرقه

اسماعیلیان نخستین، خود را الدعوة الهادیه^۱ نامیده و این نام را بر هر اسم دیگری ترجیح داده‌اند، اما این فرقه را کم‌تر به این نام می‌شناسند. به عبارت دیگر در منابع تاریخی، بر این گروه دینی، اسمی دیگری اطلاق شده است. اسماعیلیان که قائل به نص امامت اسماعیل بن جعفر هستند، در یک تقسیم‌بندی که به دوره آغازین شکل‌گیری آنان برمی‌گردد، به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول معتقدند که مرگ اسماعیل از روی تقیه اعلام شده^۲ و او مهدی موعود است. از نظر نویختی^۳ و فعی^۴ این گروه به اسماعیلیان خالصه و خطابییه و از دیدگاه شهرستانی^۵ به اسماعیلیان وافقه مشهورند؛ چون در اسماعیل متوقف شده‌اند.

گروه دوم به مرگ اسماعیل در زمان پدر یقین دارند و معتقدند محمد فرزند اسماعیل از سوی امام صادق تعیین شده است. این گروه بر خود، مبارکیه نام نهاده‌اند.^۶ البته بعضی از پژوهشگران و خاورشناسان اسماعیلی‌شناس مانند ابوانف به استناد نظر ابویعقوب سجستانی^۷ در کتاب اثبات النبوات بر این نظرند که مبارک نام خود اسماعیل بوده است. این نظر در نامه عبیدالله المهدی مؤسس دولت فاطمیان مصر به اسماعیلیان یمن که

۱. جعفر بن منصور الیم؛ الرشد و الهدایة؛ تحقیق کامل حسین، لیدن، ۱۹۴۸ م، ص ۲۱.

۲. اینکه اسماعیل در سال ۱۴۳ ق و پنج سال قبل از وفات امام صادق (ع) درگذشت از مسلمات تاریخی است.

۳. نویختی، ابو محمد حسن بن موسی؛ فرق الثیمة؛ ترجمه محمد حواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ ش.

۴. اشعری فعی، ابی حلف سعد بن عبدالله؛ المقالات و الفرق؛ ویراسته محمد حواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ ش، ص ۸۰.

۵. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم؛ الملل و النحل؛ بی‌نا، قاهره، ۱۹۶۸ م، ج ۱، ص ۲۷ و ۱۶۷.

۶. بغدادی ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر؛ الفرق بین الفرق؛ تحقیق محمد بدر، بی‌نا، قاهره، ۱۳۲۸ ق، ص ۴۶؛ فرق الثیمة، ص ۵۸؛ المقالات و الفرق، ص ۸۰.

۷. او از متفکران بزرگ اسماعیلی به شمار می‌رود.

در کتاب الفرائض و حدود الدین، تألیف جعفر بن منصور الیمین درج شده نیز تأکید می‌شود.^۱ از میان این گروه، دسته سومی در امامت محمد بن اسماعیل توقف کردند که در تاریخ به سبیه مشهورند.^۲ و فرمطیان که بسیاری از نویسندگان قدیم و جدید، اسماعیلیان را کاملاً منطبق بر آن‌ها دانسته‌اند - از گروه سوم‌اند.

فرمطیان چون داعیان بسیاری را به نقاط مختلف گسیل کرده و هر یک از آنان سنت جدیدی را پی‌ریزی کردند، به نام‌های مختلف مشهورند؛ مثلاً بر این اساس که مأمون برادر عبدالن، شوهر خواهر حمدان قرمطی (رهبر قرامطه) داعی اسماعیلیان در فارس بوده، اسماعیلیان فارس «مأمونیه» خوانده شده‌اند. یا در اواخر قرن سوم داعی قرمطیان در کوفه ابوحاتم زطی نامی بود. او خوردن سبزیجات و ذبح حیوان را منع کرد. لذا به «بقلیه»^۳ معروف شدند. و از آن پس قرمطیان جنوب عراق را بقلیه می‌خواندند.^۴ از میان بقلیون، گروهی به رهبری فردی به نام عیسی بن موسی منشعب شده و به ابوطاهر جتایی پیوستند. اینان که بیش ترشان ایرانی و در بحرین مقیم بودند، به «أجمیون» شهرت یافتند.^۵

آنچه در این بیان گفتنی است زمینه شکل‌گیری قرامطه است. تاریخ‌نگاران متقدم معتقدند زمانی که عبیدالله المهدي مدعی امامت شد و دولت فاطمیان را در شمال افریقا تأسیس کرد، حمدان قرمط از او جدا شد و قرامطه را شکل داد،^۶ زیرا آنان معتقد بودند که امام اصلی، محمد بن اسماعیل بن جعفر در پس پرده غیبت است. قرمطیان پس از انشعاب و تأسیس دولت مستقل اسماعیلی در بحرین - که در ادامه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

۱. دفتری فرهاد؛ تاریخ و عقاید اسماعیله؛ ص ۱۱۴ - ۱۱۵.

۲. فرق النبیة، ص ۶۱-۶۴ المقالات و الفرق، ص ۸۳-۸۶ دیلمی، محمد بن حسن، میان مذهب الباطنی و بطلان، تحقیق ر. شتر و تمان (استانبول: مطبعة الدولة، ۱۹۳۸) ص ۲۱.

۳. بقل به معنی سبزیجات است.

۴. تاریخ و عقاید اسماعیله؛ ص ۱۵۷.

۵. همان؛ ص ۱۵۸.

البته این وجه تسمیه را نمی‌دانیم. شاید منظور «عجمیون» بوده که در برگردان تغییر کرده است و یا از واژه «أخیم» به معنای حصون و یا «أجم» به معنای شدت حرارت باشد.

۶. ابن الدواداری، ابوبکر بن عبدالله؛ کنز الدرد؛ تحقیق صلاح الدین المسحود و دیگران (قاهره، ۱۹۶۱ م) ج ۶ مقریزی، نقی الدین احمد بن علی؛ اتعاف الخفاء باخبار الفاطمیین الخلفاء؛ تحقیق جمال الدین الشیال و محمد حلمی احمد (قاهره، ۱۹۶۷ م) ج ۱، ص ۱۶۷؛ موری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب؛ نهاية الارب فی فنون الادب؛ تحقیق جابر عبدالعالم الحبسی و دیگران، قاهره، ۱۹۸۴ م، ج ۵، ص ۲۲۹.

و نیز زندگی فردیشان افراطی‌تر شدند. هیچ‌گاه با اسماعیلیان دیگر روابط دوستانه‌ای نداشته‌اند. عبیدالله المهدی در اولین فرصت علیه قرامطه قیام کرد و حمدان قمرط را از داعیگری منطقه عراق عزل و به جای او ابوالحسین نامی را در حماه منصوب کرد. مکاتبه عبیدالله با ابوالحسین در رساله استاذالامام آمده است.^۱ نظر دوخویه خاورشناس معروف هلندی مبنی بر روابط دوستانه قمرطیان و فاطمیان، امروز رد شده است. ریشه این ناسازگاری ظهور عبیدالله المهدی به عنوان امام فاطمیان بود و علت آن‌که قمرطیان بحرین به آسانی به سوی افسانه مهدی ایرانی کشیده شدند، همین بود.^۲

انشعاب بزرگ‌تر در درون فرقه اسماعیلیه پس از مرگ المستنصر بالله هشتمین خلیفه فاطمی مصر پدید آمد. افضل بن بدر جمالی وزیر خلیفه، مانع شد تا نزار فرزند ارشد المستنصر به حق قانونی ولایت‌عهدی برسد و برادر کوچک‌تر او المستعلی را که شوهر خواهرش بود به قدرت رساند.^۳ پس از این زمان، گروهی مدعی امامت و خلافت مشروع نزار شدند که در اسکندریه با لقب المصطفی لدین الله^۴ خود را خلیفه می‌دانست. اینان از آن پس به نزاریان مشهور شدند و در ایران و سپس شام و هند به فعالیت خود ادامه دادند. گروه دیگر با نام مستعلویان در مصر و بخش‌هایی از شام بر جای ماندند. پایگاه نزاریان ایران بود که با رهبری جدید حسن صباح توسعه یافت.

در گروه نزاریه، یکی از بحث‌انگیزترین مسائل، جانشینی نزار بود. نزار، اگر هم فرزند ذکوری داشته، مسلم است که هیچ یک از پسران خود را به جانشینی برنگزیده، لذا نزاریان پس از مرگ او به دست برادرش المستعلی، بدون امام مانده‌اند. البته مورخان

۱. این رساله قدیمی در کتاب اخبار القرامطه آمده است: تألیف سهیل زکار، دار حسان، دمشق، ۱۴۰۲ ق.

۲. ابوطاهر بسر و جانشین ابوسعید جتایی که در انتظار مهدی موعود خود بودند، یک جوان اصفهانی به نام زکریا را که در بحرین مقامی یافته بود به عنوان مهدی معرفی کرد و امور حکومت را به او سپرد. البته باتندروی‌های این جوان، ابوطاهر دستور قتل او را صادر کرد.

۳. المعتمد الحفاه، ج ۳، ص ۸۵ این میسر تاریخ‌نگار مشهور مصری خبر نادری را نقل می‌کند. او می‌نویسد: المستنصر به وقت عقد المستعلی با خواهر افضل، او را ولیعهد مؤمنین خوانده است؛ اخبار مصر، تحقیق ایمن فزاد سید، المعهد العلمی العرنسی للآثار الشرقیة، قاهره، ۱۹۸۱ م، ص ۶۲. مغریزی هم نقل می‌کند که در زمان خلافت الامر باحکام الله در سال ۵۱۶ خلیفه مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس عمه خلیفه (خواهر نزار) ولایت‌عهدی نزار پس از المستنصر بالله را منکر شد.

۴. المعتمد الحفاه، ج ۳، ص ۱۳؛ اخبار مصر، ص ۶۱. البته بی‌درنگ سربازان افضل او را کشتند؛ این تغری بردی، ابوالمحسن، المجموع الزاهرة فی مؤکد مصر و القاهرة، دارالکتب المصریة، ۱۳۷۵ ق، ج ۵، ص ۴۴؛ المعتمد الحفاه، ج ۳، ص ۸۶.

چون جوینی، خواجه رشیدالدین فضل الله، ابن قلانسی دمشقی و حتی غزالی در کتاب المتقذ من الضلال می نویسند که عده‌ای بر این عقیده بودند که پسر یا نواده‌ای از نزار به طور پنهانی از مصر به الموت برده شد.^۱ البته این نظر اساس و پایه ندارد و ادامه راه اسماعیلیان نزاری را باید در مکتب و اندیشه حسن صباح و جانشینان او جست وجو کرد. حسن صباح چگونگی آشنایی خود با اسماعیلیان و فاطمیان مصر را - آن گونه که می‌خواند در روضة الصفا نقل می‌کند -^۲ این گونه شرح می‌دهد:

از بدایت کودکی از ایام هفت سالگی همگی همت من بر تحصیل علوم و اکتساب فضایل مقصور بود و همچون پدران خویش در سلک شیعة اثنا عشری انتظام داشتم و به حسب اتفاق مرا با یکی از رفیقان که او را امیر ضراب می‌گفتند ملاقات دست داده و اساس محبت میان من و وی استحکام یافت. و عقیده من آن بود که اسماعیلیه در روش و مذهب موافقت با فلاسفه و گمان می‌بردم که حاکم مصر مردی متفلسف است. و به واسطه این معنا هرگاه که امیر در تقویت مذهب اسماعیلیان سخن می‌گفت، من در آن باب مناقشه می‌کردم، و در مسائل اعتقادیه میان من و او مباحثات و مناظرات می‌رفت. و امیر هر چند در فتح مذهب من کلمات می‌پرداخت، من آن‌ها را مسلم نمی‌دانستم، اما در دلم حاگیر می‌آمد. در اثنا این اوقات مفارقت نموده، به مرض صعب مبتلا گشتم، و در آن مرض با خود اندیشیدم که مذهب اسماعیلیه حق است و من از غایت تعصب تصدیق آن نکردم. اگر - عیاذ بالله - اجل در رسد به حق نارسیده هلاک شده باشم. عاقبت از آن رنج شفا یافته با [فرد] دیگری از اسماعیلیه که ابونجم سراج لقب داشت مختلط شدم و از حقیقت روش اسماعیلیان پرسیدم. ابونجم مذهب آن جماعت را به طریق نبیین و تفصیل تقریر نموده تا من بر غوامض آن اطلاع یافتم. و بعد از آن با یکی داعیان ملت مذکور، مؤمن نام، که شیخ عبدالملک بن عطّاش، داعی مملکت عراق، و او را اجازه داده بود ملاقات کرده، التماس نمودم که در [صورت] قبول دعوت، با وی بیعت کنم. او گفت این صورت چگونگی محوز باشد چه، رتبه تو فوق مرتبه من است، و چون الحاح من در آن امر از حد اعتدال تجاوز نمود به قبول بیعت رضا داد. و در آن اوان که شیخ عبدالملک به ری رسید به صحبت وی رفتم، و اطوار من در نظرش پسندیده آمد. امر دعوت به من

۱. ر. کت تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۴۰۱-۴۰۲.

۲. میرخواند؛ روضة الصفا (تهران، خیام، ۱۳۲۹ ش) ج ۴. خلاصه نقل قول آمده است.

حواله فرمود و گفت ترا به مصر باید رفت تا به سعادت خدمت مستنصر استسعاد یابی. در آن زمان المستنصر بالله علوی در آن دیار بر سریر خلافت و امامت تمکن داشت. الأمر باحکام الله^۱ جانشین المستعلی دو رساله علیه نزاریان نوشت که نخستین آن به نام الهدایة الامریه^۲ رد امامت نزار است. ردیه دوم به نام ایقاع صواعق الارغام که در واقع ردّ ردیه الهدایة الامریه نوشته نزاریان شام است که در سال ۵۱۶ هجری توسط الأمر پرداخته شد. ظاهراً در همین رساله دوم است که برای نخستین بار نزاریان به حشیشیه ملقب شده‌اند.^۳ و پس از آن بود که مارکوپولو جهانگرد و تیزی نزاریان ایران را حشیشیه نامید.^۴ از این زمان است که اروپاییان تحت تأثیر این نام‌گذاری انگیزه ترورهای فداییان اسماعیلی را در مصرف داروی بیهوش‌کننده بنگ یا حشیش جست وجو می‌کنند. البته قابل ذکر است که در منابع اهل سنت این فرقه با نام‌های دیگر آمده است. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد:

به سبب نسخ شریعت، توسط حسن دوم فرزند محمد بن بزرگ امید، نزاریان را از آن پس ملاحده خواندند.^۵ غزالی اندیشمند معروف اهل سنت که در مخالفت و معارضت با اسماعیلیان نیز شهرت ویژه دارد، آنان را به جهت اعتقاد به باطن آیات قرآنی و روایات، «باطنی» نامیده است. قرامطه،^۶ خزمه،^۷ سبّیّه^۸ و تعلیمیه^۹ نام‌های دیگری است که غزالی بر این فرقه نهاده.

۱. او از ۴۹۵ تا ۵۲۴ ق در مصر خلافت کرده است.

۲. این رساله را علی اصغر آصف فیضی از اسماعیلیان مستعلوی معاصر هند در سال ۱۹۳۸ در بمبئی چاپ کرده است.

۳. دفتری، فرهاد؛ افسانه‌های حشاشین یا اسطوره‌های فداییان اسماعیلیه؛ ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: نشر فرزاد رور، ۱۳۷۶ ش) ص ۵۳.

۴. همان؛ ص ۱۸۷. به بعد. البته مجتبی مینوی معتقد است که این لعط را مارکوپولو از خود جعل نکرده است، بلکه از مردم ایران شنیده است. ر. ک. مینوی، مجتبی؛ بادشاه اسماعیلیه (مقاله)؛ نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۵۱ ش.

۵. جامع التواریخ؛ ص ۱۶۵. همین نظر را ابوالقاسم کاشانی دارد؛ زبدة التواریخ، ص ۱۸۵.

۶. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد؛ فصائح الداعیه و فضائل المستنصریه؛ تحقیق عبدالرحمن بدوی (کویت: دارالکتاب الثقافیه، کویت، بی‌تا) ص ۱۱-۱۲.

۷. همان؛ ص ۱۲-۱۳.

۸. همان؛ ص ۱۴.

۹. همان؛ ص ۱۶.

۱۰. همان؛ ص ۱۷.

اسماعیلیان مصر هشتاد سال پس از انشعاب بزرگی که بعد از مرگ هشتمین خلیفه رخ داد، به حیات سیاسی خود ادامه دادند و با انقراض دولتشان به دست صلاح‌الدین ایوبی به نقاط دیگر از جمله یمن و سپس هند مهاجرت کردند. اما اسماعیلیان ایران با ظهور شخصیتی بزرگ همچون حسن صباح، وارد مرحله جدیدی در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی خود، که تا آن زمان مخفیانه عمل می‌کردند شدند. از این تاریخ اسماعیلیان ایران سیاست ستیز با سلجوقیان را رسماً در پیش گرفتند. با فتح قلعه الموت، اولین ضربه بر بیکر دولت مرکزی ایران (سلجوقیان) وارد شد.

حسن صباح با تثبیت وضع خود در الموت، برای نشر دعوت، داعیانی به نقاط مختلف گسیل داشت. با گسترش دعوت حسن صباح در منطقه قهستان در جنوب خراسان که اهالی آن از حاکمان سلجوقی ناخرسند بودند، ملکشاه سلجوقی دریافت که اسماعیلیان عملاً دولتی خودمختار در درون امپراتوری سلجوقی شده‌اند. حوادث پیشروی اسماعیلیان مربوط به سال‌های ۴۸۴ و ۴۸۵ ق. است که حتی با کشته شدن خواجه نظام‌الملک، وزیر مدبر ملکشاه در دوازدهم رمضان در سال ۴۸۵ ق. نگرانی و ترس ملکشاه از این فرقه فزونی یافت.

با مرگ ملکشاه که اندکی پس از قتل خواجه پدیده آمد، دولت سلجوقی دچار تفرقه شد و در مقابل، اسماعیلیان مواضع خود را تحکیم کردند. در دوره برکیارق نیز اسماعیلیان ایران به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمدند. اما محمد بن ملکشاه همین که به قدرت رسید تمام توان خود را علیه نزاریان مصروف کرد. سرانجام با سقوط قلعه شاهد در سال ۵۰۰ ق. که از مراکز مهم اسماعیلی در مرکز ایران بود، ضربه سختی بر اسماعیلیان وارد شد. محمد بن ملکشاه بر آن بود که با محاصره پی‌درپی، الموت (مرکز فرمانروایی اسماعیلیان) آن را نابود کند که با مرگ خود در ۵۱۱ ق. این آرزو را به گور برد. پس از این سال یک دوره آرامش در فعالیت‌های حسن صباح دیده می‌شود.

نویسنده اسماعیلی مذهب معاصر در این مورد می‌نویسد: «سال‌های باقیمانده از زندگی حسن صباح از ۵۱۱ ق. به بعد، اساساً در آرامش گذشت، و وقف تحکیم دولت نزاری که وی بیش از هر کس دیگری برای به وجود آوردن آن تلاش کرده بود، شد. حسن که اکنون رهبر مرکزی جامعه نزاری بود، با آن‌که همچنان عنوان داعی دیلم را حفظ کرده بود، بعضی از قلعه‌هایی را که شیرگیر در رودبار گرفته بود، از نو به دست آورد و از قرار

معلوم، فعالیت‌های دعوت را در مناطق زیادی همچون عراق، آذربایجان، مازندران، گیلان، و خراسان شدت بخشید. منابع و مآخذ موجود، موفقیت‌های نزاریان در این دوره و دهه‌های بعد را به رواداری و مسامحت سمج دربارۀ نزاریان نسبت داده‌اند. در واقع، به نظر می‌آید که سمج خواهان روابط مسالمت‌آمیز با نزاریان بوده است، و گفته شده است که این امر حاصل خنجری است که به دستور حسن صباح زیرکانه در کنار بستر سلطان بر زمین زده شده بوده است.^۱

جانشین حسن صباح یعنی کیا بزرگ امید، به قول جوینی «همان قاعده و سلوک صباحی را مسلوک می‌داشت».^۲ محمد پسرش نیز که از سال ۵۳۲ تا ۵۵۷ق. حکومت کرد، «سنت پدر کرد».^۳ در عصر او نواحی تحت سلطۀ الموت در دیلمستان و گیلان گسترش یافت. اعلام قیامت و متعاقب آن نسخ شریعت از سوی حسن بن محمد یا حسن دوم در رمضان ۵۵۹ق. تحول جدیدی در تاریخ سیاسی اسماعیلیه است،^۴ که در فصول بعدی کتاب بدان اشاره خواهد شد. جانشین حسن دوم همان سیاست پدر را دنبال کرد، اما فرزندش حسن نو مسلمان، طریقت مماشات با اهل سنت و خلافت را در پیش گرفت. با تغییر سیاست حسن نو مسلمان، گروه عظیمی از اسماعیلیان ایران که پس از اعلام قیامت، ارتباط خود را با خارج قطع کرده بودند، از انزوای بیرون آمده، حیاتی دوباره یافتند تا آن که شمشیر مغول بر سر آن‌ها فرود آمد و منقرضشان کرد.

به طور کلی در یک تقسیم‌بندی، تاریخ فرقه اسماعیلیه را چنین می‌توان نشان داد:
دعوت قدیم به سه دوره تقسیم می‌گردد:

۱. دوره ستر، از وفات امام صادق (ع) تا قیام فاطمیان در شمال افریقا؛
 ۲. دوره ظهور، از زمان تأسیس دولت فاطمی در ۲۹۷ق تا اختفا طیب بن آمر در ۵۲۶ق؛
 ۳. از امامت طیب تا امروز، که بهره‌ای‌های یمن و هند تابع این شاخه‌اند.
- دعوت جدید که منظور نزاریان ایران هستند به چهار دوره تقسیم شود:
۱. دوره ستر اول، از ۴۸۸ تا ۵۵۹ هجری یعنی اعلان قیامت؛

۱. دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۴۱۹-۴۲۰.

۲. تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۳. همان؛ ص ۲۲۱.

۴. برای آشنایی با جزئیات این حادثه ر. ک: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۲۲۵-۲۳۰ و ۲۳۷-۲۳۹؛ جامع‌التواریخ، ص

۱۶۴-۱۶۶؛ زبدة‌التواریخ، ص ۲۰۱-۲۰۷.

۲. از اعلان قیامت تا انهدام الموت به دست مغول؛
۳. دوره ستر دوم، که با اختفای امامان نزاری پس از سقوط الموت شروع شده و تا ظهور آغاخان ادامه داشته است؛
۴. دوره ظهور آغاخان تا امروز.

منشأ و نسب اسماعیلیان

یکی از مهم ترین مسائلی که در شکل گیری حوادث تاریخی این فرقه اثر گذاشته، موضوع نسب اسماعیلیان نخستین است. زمانی که این نهضت علنی شد و با پشت سر گذاشتن دوره ستر، خود را هویدا ساخت و به مرور فعالیت سیاسی خود را گسترش داد و به مثابه خطری جدی برای عباسیان و هم پیمانان آنها پدیدار شد، از سوی مخالفان، نسب آنان مورد تردید قرار گرفت. مشهورترین نظر مخالف، از عبدالله بن محمد بن علی بن رزّام رئیس دیوان مظالم بغداد در اوایل قرن چهارم است. رساله او که مفقود شده و بخش هایی از آن در منابع دیگری چون الفهرست ابن ندیم^۱ ثبت شده، به نام های النقص علی الباطنی^۲ و رد علی الاسماعیلة^۳ معروف بوده است.

اخو محسن علوی متوفای ۳۷۵ ق. که نوشته اش مصدر قول مخالفان نسبت اسماعیلیان است نیز، مطالبش را از ابن رزّام برگرفته است. اخو محسن در مورد اسماعیلیان چنین می نویسد:

این قوم از فرزندان دیصان ثنوی اند که مذهب ثنویه بدو منسوب است، پیروان این مذهب به دو آفریدگار عقیده دارند: آفریدگار نور و آفریدگار ظلمت. دیصان را فرزندی بود که او را میمون القداح می خواندند و از غلاة به شمار می رفته و قرقه میمونه بدو منسوب هستند. میمون فرزندی داشت به نام عبدالله که از پدر، ناپاک تر و مکارتر بود. حیلها و نیرنگ هایی برای نابودی اسلام ساخت و خود بر همه ادیان و مذاهب و علوم مربوط به آنها آگاه بود و برای دعوت و تبلیغ هفت مرتبه قرار داده بود، و مردم را از مرتبه ای به مرتبه دیگر می کشانید، و به آخرین مرتبه که آنان را می رسانید، از هر دینی

۱. ابن ندیم: الفهرست؛ ترجمه محمدرضا تحفّذ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش) ص ۳۴۸-۳۵۱. ابن ندیم در مورد صحت این روایت از خود سلب مسئولیت می کند.

۲. مقدسی، مطهر بن طاهر: البدء و النایخ؛ تحقیق کلمان هوار (پاریس، ۱۸۹۹-۱۹۱۹ م) ج ۱، ص ۱۳۷.

۳. المعاط الحنفاء یاخبار القاطمین الخلفاء؛ ج ۱، ص ۲۳.

منصرفشان می‌ساخت و آنان را به تبطیل و اباحه سوق می‌داد، به طوری که امید ثواب و بیم عقاب از آنان زایل می‌شد. عبدالله بن میمون باطناً می‌خواست که فریب خوردگان را به کیش خود درآورد و با مکر و نیرنگ از اموالشان استمداد کند، ولی ظاهراً آنان را به سوی امامی از اهل بیت پیغمبر، یعنی محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق می‌خواند تا بدین حیلت مردم را به گرد خود درآورد. نخست می‌خواسته است خود را پیغمبر بخواند ولی توفیق نیافته است. او اهل یکی از نواحی اهواز موسوم به قورج عباس بود، سپس به عسکر مکرّم آمد و ساکن ساباط ابی‌نوح گردید و مالی گردآورد و داعیانی به اطراف پراکند و تعطیل و اباحه و مکر و فریب را از خود آشکار ساخت تا آن‌که شیعیان و معتزلیان بر او شوریدند و به خانه‌اش ریختند. او با یک تن از یارانش موسوم به حسین اهوازی که مدّعی بود از فرزندان عقیل بن ابی طالب است، به بصره گریخت و واقعه‌ او شهرت یافت و عسکریان در جست و جوی او برآمدند، ناچار او با حسین اهوازی به سَنَمِیه از نواحی شام فرار کرد تا خود را مخفی سازد. در آنجا دارای فرزندی شد و او را احمد نام نهاد و احمد پس از مرگ عبدالله بن میمون امر دعوت را دنبال کرد و حسین اهوازی را برای دعوت به عراق فرستاد: حسین در کوفه به حمدان بن الاشعث معروف به قرمط، برخورد و او را به مذهب خویش خواند، حمدان پذیرفت و خود در آنجا به امر دعوت مشغول شد و قرامطه بدو منسوب می‌باشند. احمد بن عبدالله بن میمون القلاح را دو فرزند بود: حسین و محمّد (معروف به ابو شلعلع). پس از وفات احمد، حسین و پس از حسین، محمّد به امر دعوت اشتغال جستند و حسین را فرزندی بود موسوم به سعید که امر دعوت بدو رسید. محمّد دو تن را برای دعوت به مغرب فرستاد: یکی ابو عبدالله حسین بن احمد بن محمّد و دیگری برادرش ابو العباس محمّد بن احمد بن محمّد، این دو بر دو قبیله از بربر فرود آمدند و آنان را به فرمان خود درآوردند و سپس شهرتشان در سلمیه فزونی گرفت و املاک زیادی به دست آوردند. سلطان از کارشان آگاه گشت و به دنبالشان کس فرستاد، سعید از سلمیه به سوی مغرب گریخت و بر عیسی نوشری، والی مصر وارد شد. سلطان مطلع شد و به نوشری رفت تا او را گرفتار سازد. نامه سلطان در مجلس ابن‌المذبر که از دوستان سعید بود خوانده شد و او سعید را از این امر آگاه ساخت، و سعید هم از آنجا به سوی اسکندریه گریخت. نوشری به والی اسکندریه، علی‌بن وهسودان، که مردی دیلمی بود نوشت تا سعید را به بند آورد. سعید پس از آن به دست ابن وهسودان گرفتار شد، حبله‌ای به کار برد و به او گفت: من مردی از خاندان

رسول خدا هستم، علی بن وهسودان بر او دلسوزی کرد و رهایش ساخت و او به صورت بازرگان به سجلماسه رفت و به خدمت والی آنجا درآمد و معتضد آگاه گشت و فرمان داد تا والی سجلماسه او را بگیرد، نخست سرپیچی کرد و برای دومین بار او را محبوس ساخت. این خبر به ابوعبدالله داعی که با برادرش به قبیلهٔ بربر آمده بودند رسید، از بربر به سجلماسه رفت و والی آنجا را کشت و سعید را رها ساخت و سپس سعید، امیر و فرمانروا گردید و خود را عبیدالله خواند و مکتبی به ابومحمد و ملقب به مهدی گشت، و او را امام علوی از نسل محمد بن اسماعیل بن جعفر خواندند. دبری نگذاشت که ابوعبدالله داعی را کشت و بربر را به تصرف درآورد و خاندان بنو الاغلب را که والیان مغرب بودند برانداخت. پس عبیدالله که ملقب به مهدی است همان سعید بن الحسین بن احمد بن عبدالله بن میمون الغداح بن دېصان ثنوی اهوازی است و اصل همه آنان از مجوس بوده است.^۱

این نظر باعث شد تا مورخان چون نویری،^۲ ابن واصل،^۳ بدرالدین بن قاضی شبهه،^۴ ابن خلکان،^۵ ابن تغری بردی،^۶ ابن عداری مراکشی^۷ و عظاملک جوینی^۸ و نیز عریب بن سعد قرطبی^۹ - که پیوستی با نام صلة التوایخ الطبری بر تاریخ طبری زده است -

مراعات التوایخ الطبری

۱. ناصری طاهری، عبدالله؛ مقدمه‌ای بر تاریخ سیاسی - اجتماعی شمال افریقا (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ ش) ص ۴۸-۵۰.

۲. نهاية الادب فی غون الادب، ج ۲۵، ص ۱۸۷-۳۱۷.

۳. مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب؛ تحقیق جمال الدین الشیال، قاهره: جامعة فؤاد الاول، ۱۹۵۳ م، ج ۱، ص ۲۰۴. ابن واصل می‌نویسد هنگامی که در قاهره بود دو مرد سالخورده از نوادگان آخرین خلیفه فاطمی را دیده که در مقابل زندان ارگ شهر نشسته بودند. یکی از آن دو از ابن واصل پرسید: آیا تو همان کسی هستی که نسبت بهودی به ما داده‌است؟ ابن واصل شرمند شد و مسئولیت را بر عهده گفته‌های مورخان نهاد. همان، ص ۲۱۱.

۴. نهاية الادب فی غون الادب، ج ۲۵، ص ۱۸۷-۳۱۷.

۵. مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب؛ تحقیق جمال الدین الشیال، قاهره: جامعة فؤاد الاول، ۱۹۵۳ م، ج ۱، ص ۲۰۴. ابن واصل می‌نویسد هنگامی که در قاهره بود دو مرد سالخورده از نوادگان آخرین خلیفه فاطمی را دیده که در مقابل زندان ارگ شهر نشسته بودند. یکی از آن دو از ابن واصل پرسید: آیا تو همان کسی هستی که نسبت بهودی به ما داده‌است؟ ابن واصل شرمند شد و مسئولیت را بر عهده گفته‌های مورخان نهاد. همان، ص ۲۱۱.

۶. النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۷۵-۷۹.

۷. البیان المغرب فی اخبار الکندس و المغرب؛ تحقیق لبوی پروونسال و ج. س. کولان (بیروت: دارالتحافة، ۱۹۸۳ م) ج ۱، ص ۱۵۸.

۸. تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۱۷۶.

۹. حسن ابراهیم حسن و نه احمد شرف؛ عبدالله المهدي امام الشیعة الاسماعیلة و مؤسس الدولة الفاطمیة فی بلاد المغرب، قاهره. مکتبة النهضة المصریة، بی‌تا) ص ۱۶۰.

نسب علویان اسماعیلیان را منکر شوند. علاوه بر تاریخ‌نگاران، مستکلمان و فقیهان نیز همین روش و نظر را دنبال کردند؛ مانند ابوبکر باقلانی در کشف الاسرار و تنک الاستار و خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه و غزالی مخالف سرشناس اسماعیلیان در عموم آثار خود مانند فضائح الباطنية و فضائل المستظهرية، المتخذ من الضلال و القسطاس المستقیم.

عالمان و امامان زیدی مذهب نیز عموماً از مخالفان اصالت نهضت و نسب اسماعیلیان هستند. مؤید بالله احمد بن حسین بن هارون بطحانی هارونی از امامان زیدی یمن در قرن پنجم به سبب ادعای امامت الحاکم بامرالله بر او تاخته و او را از نسل ابن قداح فرض کرده است. حمیدالدین کرمانی که یکی از اندیشمندان و داعیان اسماعیلی است، نظر او را رد کرد و رساله کوچکی به نام الکافی فی الرد علی المهارونی علیه این امام زیدی نوشته است.^۱ بر اساس همین رساله اخو محسن بود که خلیفه وقت عباسی القادر بالله در سال ۴۰۲ ق. مجمعی از فقیهان و عالمان را تشکیل داد و با صدور شهادت‌نامه‌ای، انتساب خلفای فاطمی اسماعیلی به خاندان حضرت علی (ع) را رد کرد. این شهادت‌نامه با تفاوت‌هایی در منابع مختلف آمده است.^۲

حدود نیم قرن بعد، در سال ۴۴۴ ق. و در عصر القائم بامرالله، خلیفه وقت عباسی سند دیگری به همین مضمون منتشر شد.^۳ این گروه از مخالفان معتقدند که عبیدالله المهدی آغازگر عصر ظهور و بنیان‌گذار دولت فاطمی - که نامش سعید است - از نسل عبیدالله بن میمون قداح است. بی‌گمان است بنیان‌گذار دولت فاطمی، یعنی عبیدالله المهدی که برخی نامش را سعید می‌دانند، نسلی پنجم اسماعیل است.^۴ مخالفان معتقدند، او از نسل میمون قداح است و به عنوان حجت ائمه مستور فعالیت می‌کرده است. برخی از مخالفان متأخر و معاصر استدلال می‌کنند رابطه پدر و فرزندی که در سلسله نسب فاطمیان دیده می‌شود رابطه‌ای روحانی است^۵ و عبیدالله از نسل محمد بن اسماعیل نیست.

۱. این رساله در مجموعه رسائل کرمانی با مشخصات ذیل چاپ شده است: مجموعة رسائل الكرمانی؛ تحقیق مصطفی غالب، (بیروت: المؤسسة الجامعية للدراسات والنشر والتوزيع، ۱۴۰۷ ق) ص ۱۴۸-۱۸۲.
۲. النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۲۲۹؛ انطاخ الحنفاء، ج ۱، ص ۴۳؛ تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۱۷۴.
۳. النجوم الزاهرة، ج ۵، ص ۵۳؛ انطاخ الحنفاء، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الکامل فی التاريخ، ذیل حوادث سال ۴۴۴.
۴. عبیدالله (سعید) بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل، ظاهراً سعید لقب او بوده است.
۵. ر. ک: عبیدالله المهدی، امام الشیعة الاسماعیلة - ص ۷۷ به بعد. دو نویسنده کتاب طی بحث مفصلی استدلال می‌کنند که عبیدالله از نسل اسماعیل نیست بلکه القائم دومین خلیفه فاطمی از نسل اسماعیل است.

در این جا به دو نکته باید اشاره کرد:

اولاً: عبدالله بن میمون قذاح در سلسله امامان اسماعیلی قرار ندارد. او از شاگردان امامان باقر و صادق - علیهما السلام - و از راویان مشهور شیعه به شمار می‌رود و در این باره به متون رجالی شیعه مانند رجال نجاشی، رجال کتبی، منہج المقال میرزا محمد استرآبادی و غیره می‌توان مراجعه کرد. به علاوه، در این مورد و با استناد به منابع ذکر شده، جوینی در تاریخ خود بحث مشبعی دارد.^۱

ثانیاً: دوران مستوری ائمه اسماعیلی و وجود نام‌های مستعار در میان امامان و حجج این فرقه برای پیشگیری از دسترسی دشمن به آنان، پراکندگی این نظر را تشدید می‌کند. محققان و مورخان اسماعیلی قدیم و جدید عموماً معتقدند چون میمون کنبه محمد بن اسماعیل بوده است، معتقدان به افسانه عبدالله بن میمون به اشتباه افتاده، یا تجاهل کرده‌اند. بنابراین اصالت نسب صحبت دارد و عبدالله (عبدالله) المهدی از نسل محمد بن اسماعیل است.^۲ در میان موافقان صحبت و اصالت نسب اسماعیلیان باید از جوینی نام برد. وی نظر مورخان را در مورد انتساب اسماعیلیه به عبدالله بن میمون قذاح ذکر کرده، آن را رد می‌کند.^۳ مقرر می‌نماید معتقد است که اگر عبدالله المهدی در ادعای خود دروغگو بود پیروز نمی‌شد.^۴

ابن خلدون می‌نویسد:

دیگر از اخبار بی‌اساس که بیش‌تر مورخان و ثقات آن‌ها یاد کرده‌اند این است که می‌گویند عبدیان، خلفای شیعه در قبروان و قاهره، از خاندان نبوت نیستند و نسب آنان را به امام اسماعیل. فرزند امام جعفر صادق (ع) انکار می‌کنند و در نسبت به او طعن می‌زنند.^۵ سخاوای در مورد نظر ابن خلدون این نظر را دارد که: ابن خلدون خود عقیدتی به آل علی (ع) نداشته است و از آن جهت نسبت فاطمیان را تأیید می‌کند که عقیده مردم به خاندان علی سست گردد، زیرا برخی از فاطمیان به زندقه منسوب‌اند و برخی مانند

۱. تاریخ جهانگشای ج ۳، ص ۳۱۲ به بعد.

۲. در این مورد فرهاد دفتری در کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه بحث مفصّلی دارد (ص ۱۳۵ به بعد).

۳. تاریخ جهانگشای ج ۳، ص ۳۱۲-۳۴۳.

۴. انما الحقا، ج ۱، ص ۳۰.

۵. مقدمه ابن خلدون؛ ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ ش) ج ۱۷، ص ۳۶.

حاکم ادعای خدایی کردند، و برخی در مجامع و جوامع دشنام بر صحابه پیغمبر را شایع کردند.^۱

ابن عَنَكه نَسَابَةُ شِيعِي نِيز مِي نُويسَد:

و در نسبت خلفای مصر خلاف بسیار است و عباسیان ایشان را نفی کردند و محضرها نوشتند در این باب، و بدان منضم کردند. آنچه به ایشان نسب می‌کنند از الحاد سوء اعتقاد، و بسیار از علما در تصانیف خود نفی ایشان کردند و آنچه گفتند در باب ایشان از طعن، راست نمی‌آید، از بهر آنکه مبنی است بر آنکه «اوّل خلفای ایشان مهدی عبدالله پسر محمد بن اسماعیل است لِضَلَبِه و زمان او احتمال ندارد» بلکه بعضی مبالغه کردند در آنکه اسماعیل بن الصادق - علیه السلام - را عقب نیست، و این محض دروغ است؛ و ابن الاثیر الجزری صاحب تاریخ کامل میل تمام دارد به صحت نسب ایشان، و دور نمی‌گوید بلکه صحت نسب ایشان نزدیک است، و بعضی نسابان، جزم به صحت آن کردند و الله اعلم.

و اوّل ایشان: ابو محمد عبيدالله مهدی ظاهر شد در سجلماسه از زمین مغرب، روز یکشنبه هفتم ذی الحجه سنه دویست و نود و شش از هجرت، شهر مدینه را عمارت کرد و به آنجا منتقل شد و افریقیه را در حکم خود درآورد، و پسر خود را فرستاد تا اسکندریه را بگرفت و بعضی اعمال صعید، و بعضی روایات نسب او آنکه پسر جعفر البغیض مذکور است.

و بعد از او پسرش القائم ابوالقاسم محمد، سپس پسرش المنصور ابوطاهر اسماعیل، سپس پسرش المعز ابوتیمیم معد، و او اوّل کسی است که در مصر خلافت کرد از ایشان و به آنجا منتقل شد سال سیصد و شصت و دو از هجرت.

سپس پسر او العزیز ابومنصور نزار، سپس پسرش الحاکم ابوعلی منصور، سپس پسرش الفاخر ابوالحسن ولی، سپس پسرش المستنصر ابوتیمیم معد، سپس پسرش المستعلی ابوطاهر اسماعیل. چنین فرمود شیخ ما نقیب تاج الدین رحمه الله و بعضی گفتند: ابوالقاسم احمد.

(سپس پسر برادر او) الامیر ابوالحسن علی بن الامیر ابی القاسم محمد بن المستنصر در

قول نقیب تاج‌الدین شیخ ما، و بعضی گفتند: ابو علی منصور بن احمد بن معد.
پس از الحافظ ابوالمیمون عبدالمجید بن ابی القاسم محمد بن المستنصر سپس پسرش
الظافر ابوالمنصور اسماعیل، سپس پسرش القانز ابوالقاسم عیسی، سپس العاضد
ابومحمد عبدالله بن ابی الحجاج یوسف بن الحافظ، و او آخر ایشان است و صلاح‌الدین
بن ایوب او را بگرفت. سنه پانصد و شصت و هفت از هجرت، خطبه در مصر به نام
عباسیان کرد. و مدت خلافت ایشان از اول خلافت مهدی تا زمانی که عاضد را بگرفتند،
دویست و هفتاد و یک سال بود، از این مدت دویست و شش سال در مصر بودند.^۱

نگاهی به عقاید اسماعیلیان

درباره عقاید فرقه اسماعیلیان نظریات متناقضی ارائه شده است. در دسترس نبودن منابع
نخستین آن‌ها، انشعاب‌های درون‌فرقه‌ای متعدد در طول زمان و نیز برداشت‌ها و تفاسیر
باطنی از مقوله‌های دینی، باعث شده تا همانند دیگر فرق اسلامی نتوان جمع‌بندی کامل
و روشنی از خطوط کلی عقاید اسماعیلیان ارائه داد. البته با مطالعه متون اسماعیلی می‌توان
این رأی را صائب دانست که جز آن فصل از عقاید اسماعیلیان که با بدعت حسن دوم
نزاری و یا دروزی‌ها ورق خورده است، بیان‌گذاران اندیشه دینی اسماعیلیه بر اسلامیت
خود و پذیرش اصول دین متفق‌اند. بسیاری از نوشته‌های تاریخی که به انحرافات بزرگ
دینی آنان اشاره دارد در راستای سیاست‌های تخریبی خلافت عباسی و در ادامه تکذیب
اصالت نسب آنان بوده است. مانند تهمت نبوت به المعز لدین‌الله چهارمین خلیفه یا
تهمت الوهیت به الحاکم بامرالله ششمین خلیفه.

المعز لدین‌الله در مورد ادعای منتسب به خود چنین می‌گوید:

راجع به بعضی به ما خبر رسیده که آن‌ها درباره ما غلو می‌کنند و نسبت به ما مبالغه
می‌کنند و مدعی هستند که به ما محبت دارند و برای ما مردم را دعوت می‌کنند این گونه
اشخاص حرف‌های غلوآمیزی به ما نسبت می‌دهند که نه خودمان آن‌ها را گفته‌ایم و نه
کسی درباره ما گفته است. ما از کذب آن‌ها به خدا پناه می‌بریم. ما بندگان خداییم و
مخلوق او. ما غیر از علمی که تعلیم یافته‌ایم از خود علمی نداریم. خداوند علمی را که به

۱. التصول القهریة، به اهتمام محدث ارموی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳) ص ۱۴۳-۱۴۵.

جده^۱، پیغمبر، عطا فرموده بود ما ارث برده‌ایم و ما نیز آن را به وراثت می‌سپاریم. ما از علم همان پدر می‌دانیم که او می‌خواهد. ما ادعای پیغمبری و نبوت نداریم. ما فقط حافظ مقام امامت هستیم، حلال و حرام ما با احکام قرآن یکی است.^۱

در مورد اندیشه الوهیت‌انگاری الحاکم پیش از آن‌که به آرای داعیان اسماعیلی نظری افکنیم، زمینه تاریخی این اندیشه و اصول کلی آن را از قلم مورخ و محقق معاصر اسماعیلی دکتر فرهاد دفتری بخوانیم:

اما چنین می‌نماید که حسن بن حیدره الاخرم نامی نخستین داعی بوده باشد که در ۱۰۱۷/۴۰۸ (سال آغازین دوره دروز) نهضتی را به قصد اعلام الوهیت حاکم سازمان داد. دعوت فاطمی، در هماهنگی با اصول اساسی عقیده امامت، حاکم را پیشوا و رهبر، مؤید من عندالله، معصوم، و لغزش‌ناپذیر بشریت و نیز حافظ و نگهبان حقیقی اسلام و مفسر موثق معانی باطنی شریعت و وحی اسلامی می‌دانست. اما اسماعیلیان فاطمی بر مبنای معتقداتشان نمی‌توانستند او، یا هیچ خلیفه فاطمی دیگر را، موجودی الهی بشناسند. در نتیجه، سازمان دعوت رسمی، فاطعانه مخالف ابن جنبش جدید بود که پیروان روزافزونی در میان اسماعیلیان مصری پیدا می‌کرد. از ابن رو، اندک زمانی بعد، الاخرم که قصد داشت با فرستادن نامه‌ای به رجال و امرای برجسته آن‌ها را به جنبش خود بکشانند، در رمضان سال ۴۰۸/ ژانویه - فوریه ۱۰۱۸، هنگامی که حاکم را مشایعت می‌کرد، کشته شد.

با قتل الاخرم تبلیغ جنبش جدید متوقف گشت و به حالت تعلیق درآمد تا این‌که در محرم ۴۱۰/ مه ۱۰۱۹ به زعامت حمزه بن علی بن احمد، که یکی از یاران پیشین الاخرم و از نژاد ایرانی بود، از نو شروع شد. حمزه پایگاه اصلی خود را در مسجد ریدان، بیرون باروی قاهره، قرار داد، و در آنجا شروع به تبلیغ مذهب جدید کرد. دیری نگذشت که حمزه با رقیبش مواجه شد، و ابن رقیب داعی محمد بن اسماعیل درزی (یا درزی)، معروف به تشکیکن، ترکی از مردم بخارا بود. با آن‌که نتواند بود که وی در آغاز یکی از شاگردان و پیروان حمزه بوده باشد، اما اکنون مستقل عمل می‌کرد و با حمزه برای رسیدن به مقام پیشوایی نهضت رقابت می‌ورزید. درزی، که بعداً نهضت در انساب به وی

۱. تمیمی معری، نعمان بن حیون، المجالس و السیارات، تحقیق محمد یعلوی و دیگران، (تونس: الجامعة التونسية،

الدَّرْزِيَّةَ والدَّرْزِيَّةَ خوانده شد، علاوه بر آن که الحاکمیه نامیده شد، عده زیادی از پیروان حمزه را به سوی خود جذب کرد و در واقع نخستین کسی بود که در ملاً عام الوهیت حاکم را اعلام کرد. این امر سبب بروز چند شورش در اعتراض به تعلیمات جدید شد، و ناآرامی‌های منبث از این اقدام وقتی بزرگ‌تر شد و به اوج رسید که در ۱۰۱۹/۴۱۰ حمزه نماینده‌ای به نزد قاضی القضاات فاطمی فرستاد و او را به مذهب جدید خواند. اکنون، سپاهیان ترک خلیفه الحاکم بامرالله علیه نهضت گام پیش نهادند و بسیاری از پیروان درزی را کشتند، اما درزی خود توانست به کاخ خلیفه پناهنده شود. در چنین شرایطی بود که درزی به نحو مرموزی در ۴۱۰ هجری ناپدید شد؛ احتمالاً او را به فرمان حاکم کشتند. بعد از آن، سپاهیان فاطمی حمزه و عده‌ای از پیروان و متابعانش را در مسجد ریدان در محاصره گرفتند. اما حمزه موفق به اختفا شد، و در ربیع الثانی ۱۰۱۹/اوت ۴۱۰ بار دیگر مورد عنایت و بخشش حاکم قرار گرفت. حمزه اکنون به آیین ستایش حاکم یک صورت کلامی مشخص داد و سازمان دعوت نیرومندی برای تبلیغ و اشاعه عقیده جدید ترتیب داد، و خود رهبری کل آن را به دست گرفت. عده‌ای از داعیان و شاگردان نیز از جمله ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد تمیمی، ابوعبدالله محمد بن وهب قرشی، ابوالخیر سلامه بن عبدالوهاب سامری، و ابوالحسن علی بن احمد طائی معروف به بهاءالدین المقتنی، او را کمک می‌کردند. نهضت دروز در حقیقت سرمنشأ بسیاری از ناآرامی‌هایی است که در سال‌های آخر خلافت حاکم روی داد. نیز در ارتباط با این نهضت است که حاکم در پایان سال ۴۱۰ هجری به سپاهیان زنگی خود دستور داد که قسطنطین را غارت کنند و بسوزانند، زیرا در آنجا، به دنبال اعلام الوهیت حاکم، گروه‌های خاصی خلیفه فاطمی را به ترک اسلام متهم ساخته بودند.^۱

او در ادامه می‌نویسد:

«عقاید دروز که خوشن را موجدون، که دلالت بر تأکید آنان بر وحدانیت خداوند دارد، می‌خوانند مبتنی بر انتظارات معادی اسماعیلیان و نوعی از فلسفه نوافلاطونی است که به عنوان شالوده عقیده جهان‌شناسی اسماعیلیان فاطمی پذیرفته شده بود. علاوه بر این، بنیان‌گذاران مذهب دروز از عقاید دیگری از جمله عقیده به حلول ذات الهی در جسم انسانی، که غلات شیعی دوره‌های قدیم به ویژه خطبیه که معتقد به الوهیت امامان بودند

بدان اعتقاد داشتند، سخت تأثیر پذیرفته بودند. تحت تأثیراتی این چنین، حمزه و یاران عمده او به تجلی و ظهور دوری روح الهی در شکل‌های انسانی اعتقاد پیدا کرده بودند. در دوران آن‌ها واحد ازلی، یعنی خداوند، که عقل کلی، اولین منبعث یا اصل کیهانی را، که خود بالاتر از نام و مرتبه بود، آفریده بود، در شخص الحاکم بامرالله متجسد شده بود. به عبارت دیگر حاکم واپسین مقام یا جایگاه یا حیث خالق بود، و این فقط با شناخت حاکم بود که انسان می‌توانست خویشتن را تطهیر کند. از سوی دیگر، حمزه اینک امام شده بود؛ یعنی راهنمای انسانی مؤمنان و تجسد عقل کلی. اما نقش امام دیگر محدود به تأویل نبود، زیرا اینک زمان آن فرا رسیده بود که تمایز میان ظاهر و باطن دین از بین برود. از این زمان به بعد، وظیفه امام آن بود که مؤمنان را هدایت کند تا با شناخت وحدانیت خداوند از طریق وجود حاکم به خویشتن‌شناسی برسند. حمزه هم‌چنین انتظار می‌داشت که حاکم دور واپسین تاریخ مقدس را آغاز کند. و همه شرایع قبلی، از جمله شریعت اسلام و تأویل اسماعیلی آن را، منسوخ سازد.^۱

اگر چه بعضی از تاریخ‌نگاران اهل سنت^۲ و مفریزی^۳ با ادعای الوهیت الحاکم همراه اند اما مورخان نیز چون ابن خلدون این اتهامات را نادرست می‌دانند.^۴ حتی همدانی، دانشمند سنی معاصر که درباره فاطمیان و اسماعیلیان تحقیقات گسترده و منصفانه‌ای ارائه داده می‌نویسد:

إِنَّ دَعَاةَ الْفَاطِمِيِّينَ نَادُوا بِالتَّوْحِيدِ، وَ تَوْحِيدَ اللَّهِ عِنْدَهُمْ يَنْفِي جَمِيعَ مَا يَلِيقُ بِمُتَعَدِّاتِهِ، عَنْهُ، فَهَمَّ يَنْزَهُونَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَنْ جَمِيعَ مَا يُوصَفُ بِهِ خَلْقُهُ مِنَ الصِّفَاتِ وَ النُّعُوتِ.^۵
همین محقق معتقد است اسماعیلیان فاطمی در آداب و فروع دین همانند سایر مسلمانان هستند.^۶

۱. همان؛ ص ۲۳۰.

۲. التَّوْحِيدُ الْإِسْلَامِيُّ فِي مَلَكُوتِ مَعْرِ وَ الْقَاهِرَةِ؛ ج ۴، ص ۱۸۴. او این نظر را از شمس الدین یونسی مؤلف مِرْآةُ الْإِزْمَانِ و دهبی مؤلف تاریخ اسلام نقل می‌کند و خود بر آن مهر تأیید می‌زند.

۳. اِنْعَاظُ الْحَفَافَةِ؛ ج ۲، ص ۱۱۱.

۴. تاریخ ابن خلدون؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگ، ۱۳۶۳، ۱۳۷۱ ش) ج ۳، ص ۸۵.

۵. همدانی، حسین بن فیض‌الله. الْفُتُوخُ وَ الْحَرَكَةُ الْفَاطِمِيَّةُ فِي الْبَلَدِ مِنَ سَنَةِ ۲۶۸ ق. الی سَنَةِ ۶۶۶ ق. (صمصا: چاپ سوم، منشورات المدینة، ۱۴۰۷ ق) ص ۲۴۶.

۶. همان؛ ص ۲۴۸.

البته مکتوبات و آرای داعیان و دانشمندان اسماعیلی در این باره گویاترین سند و نظر است که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

ابراهیم بن حسین حامدی که خود از داعیان مشهور این فرقه در یمن در قرن ششم هجری بوده است می‌نویسد:

أول الديانة لله تعالى معرفة، و كمال معرفة توحيدة، و نظام توحيدة نفى الصفات عنه.^۱
ادریس عمادالدین قرشی، داعی اسماعیلیان در قرن نهم، در کتاب عیون الاخبار و فنون الآثار^۲ چنین آورده است:

و از امیرالمؤمنین الحاکم بامرالله فضایی آشکار شد که مانند آن هرگز کسی نشیده است و دلایلی که فضل آن‌ها بر همه روشن است و معجزاتی که به خردها روشنائی بخشیده است و آیاتی که جز اهل گمراهی و ضلالت در آن شک نمی‌ورزند. پس برخی در مورد وی راه غلو پیمودند و آنجا که گمان می‌بردند موجب سربلندی و علو منزلت او می‌شوند، سبب خواری و سرافکنده‌گی وی شدند و به اهل دعوت و نیز به امور مملکت لطمه‌ای شدید وارد آمد و بدعت و گمراهی رواج یافت ... پس امیرالمؤمنین به غلاة و سرکشان، شمشیر آهیخت و روزگار اهل حیرت و شک را سیاه کرد و ولی خداوند روی از آنها بر تافت و در رحمت را بر ایشان بسته کرد. پس در پیشگاه وی این آزمایش بر همگان جاری شد و با قرب نور وی، طلعت فخر همه جا را فرا گرفت تا این‌که به حضرت شریفه نبویه امامیه و ابواب زکیه حاکمیه، باب دعوت و فصل الخطاب و لسان ناطق ... حجة العرافین احمد بن عبدالله ملقب به حمیدالدین کرمانی قدس الله روحه ... ورود کرد و مانند باران بر مرغزار در خشکسالی باریدن گرفت و با نور خود آن تاریکی انبوه را روشنائی بخشید و تابش علم و نور هدایت، فضل انمه را آشکار ساخت.^۳

نامه‌ای نیز از حمیدالدین کرمانی حجة العرافین اسماعیلی در دست است که در آن الوهیت حاکم را انکار و تخطئه می‌کند و اشاره می‌کند که داعیان فاطمی از خلیفه در مورد ادعاهای درزی استفسار کردند، او بدعت‌گذار جدید را انکار کرد.^۴ شعری نیز به او و

۱. حامدی، ابراهیم بن حسین؛ کز الولد؛ تحقیق مصطفی غالب (بیروت: دارالاندلس، بی تا) ص ۱۵۹.

۲. النسخ السادس (اخبار الدولة الفاطمية) ص ۲۸۱.

۳. ترجمه عیناً از مقدمه دکتر اعرانی بر الاقوال الذمیه حمید الدین کرمانی آورده شده است: انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، سال ۱۳۵۶ ش، ص ۸-۹.

۴. این رساله با نام الرسالة الواعظة فی نفي دعوی الوهية الحاکم بامرالله و توسط دکتر محمد کامل حسین چاپ شده است. ر. ک: مجلة كلية الآداب، جامعة القاهرة، می ۱۹۵۲. شاید این رساله همان رساله الهادی و المستهدی باشد.

المستنصر و نیز الأمر باحکام الله منسوب است که دلیل توحید و ایمان به وحدانیت اوست:

أُضِیْحَتْ لَا أَرْجُو وَلَا أَتَقْبِي إِلَّا إِلَهِي وَ لَهُ الْفَضْلُ
جَدِّي نُسَبِّي وَ إِمَامِي أَبِي وَ مَذْهَبِي التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْلُ^۱

همچنین عهدنامه‌ای که برای نصاری مصر نوشته علاوه بر تعریف روح دینی او مبین اعتقاد او به توحید و نبوت است:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين

هذا كتاب من عبدالله، و وليه المنصور أبي علي الحاكم بأمرالله امير المؤمنين ابن الامام العزيز بالله امير المؤمنين، الى جماعة النصارى بمصر.

عندما آنها را به الخوف الذي لحقهم، و الجزع الذي هالهم فأقلقهم و استذارهم بظل الدولة، و تحزيمهم بحضور الحضرة بما رآه و أمر به من تكميل النعمة عليه، بتوحيه لهم ذمة الاسلام و شرعه من نصير هم تحت كنفه، بحيث تصفولهم موارد الطمأنينة و تضفو عليه ملابس السكون و الدعة، و اجابتهن الى ما سألوا فيه من كتب أمان لهم يخلد حكمه على الأحقاب و يتوارثه الأخلاف منهم و الأعقاب.

فأنتم جميعاً آمنون بأمان الله عزّ و جلّ، و أمان نبيه محمد -صلّى الله عليه و سلم- خاتم النبيين و سيّد المرسلين و علّيّ آل الطاهرين، و أمان امير المؤمنين علي بن ابي طالب -سلام الله عليه- و أمان الأئمة من آباء امير المؤمنين -سلام الله عليهم.

هذا على نفوسكم و دماكنكم و اولادكم و اموالكم و املاككم، و ما تحويه ايديكم أماناً صريحاً ثابتاً و عقداً صحيحاً باقياً. فثقوا به و اسكنوا اليه و تحققوا أن لكم جميل رأى امير المؤمنين، و عاطفته، و نصرته تحميكم، و عصمته تفيكم، لا يقدم عليكم بسوء أحد، و لا تتناول اليكم بحضرته يد إلا كانت زواجر امير المؤمنين مقصرة من باعه و عظيم افكاره مضيئاً فيه من ذراعه.

و الله عون امير المؤمنين على ما تعتقدونه من صلاح و اصلاح لسكان اقطار مملكته، و مذهبه وسيلة النواء في كنف دولته، و اياه يستشهد على ما امضاه من أمانه لكم، و عهده الذي يشرفه طرفكم. و كفى بالله شهيداً ... و ليقرر في ايديهم حجة بما اسبغ من النعم عليهم، ان شاء الله. كتب في شهر شعبان سنة احدى عشر و اربعمائة^۲.

۱. یعنی شب را سپری کردم در حالی که جز از خدای خویش -که رحمت از اوست- ترس و امید ندارم. جدم پیامبر و پدرم امام من است و مذهبم توحید و عدل. التوجع الزاهرة، ج ۵، ص ۱۸۳.

۲. نقل از تامر، عارف؛ الحاكم بامرالله (بيروت: دارالآفاق الجديدة، ۱۴۰۲ق) ص ۱۲۰-۱۲۱.

این نامه‌ای است از طرف امیرمؤمنان، عبدالله و ولی او المنصور ... به مسیحیان مصر.

وقتی که به اطلاع او رساندند ترسی را که بدیشان در رسیده بود و ناراحتی بی‌راکه آن‌ها را به هراس افکنده بود و از حمایت دولت او کمک خواسته بودند، در کار ایشان درنگریست و نعمت را بر ایشان تمام کرد و آن‌ها را در زیر ذمّه اسلام و شریعت آن قرار داد و برای ایشان آرامش خاطر به وجود آورد و خواسته آن‌ها را اجابت نمود تا این‌که امان‌نامه‌ای همیشگی به آن‌ها اعطا شود که نسل به نسل در اختیارشان باشد

همه شما در پناه خداوند - عزّ و جلّ - و در پناه پیامبرش محمد - صلی الله علیه و سلم - خاتم پیامبران و سید ... و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - سلام الله علیه - و در پناه دیگر امامان قرار دارید.

جان‌های شما، فرزندان شما و امل و املاک شما و همه آنچه در اختیار دارید در پناهی است ثابت و استوار و پیمانی درست و پایرجا. بدان اعتماد کنید و خاطر جمع دارید و یقین بدانید که رأی نیکوی امیرمؤمنان و عطوفت وی و یاری او در جهت حمایت از شما قرار دارد. هیچ کس متعرض شما نخواهد شد و دست ظلمی به جانب شما دراز نخواهد شد، زیرا اگر چنین شود امیر را ناخوشایند خواهد افتاد.

و خداوند بر آنچه شما نسبت به صلاح امر و اصلاح مردم سرزمینش معتقد هستید یار و یاور امیرمؤمنان است و خداوند زندگی مردم را در کنف دولت او امتداد بخشید و او نسبت به اجرای امان‌نامه‌ای که برای شما نوشته و پیمانی که با شما بسته است شهادت می‌دهد و خداوند برترین شاهد است ...

ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی شاعر و فیلسوف اسماعیلی مذهب قرن چهارم نیز در قصیده هشتاد و دو بیتی خود^۱ نظام فکری و کلامی اسماعیلیه را پرداخته و بر توحید و سایر اصول تکیه دارد. مهم‌ترین بحث در فصول اعتقادی آن‌ها، تأویل یا تفسیر باطنی عقاید دینی است. نظام هستی‌شناسی و جهان‌شناسی اسماعیلیه بر این ابتناست که

۱. این قصیده را ناصر خسرو نقل کرده است. و. ک: جامع الحکمتین: تصحیح هنری کرس و محمّد معین (چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۳ ش) ص ۱۹-۳۰.

ذات باری عقل کل یا عقل اوّل پدید آورد و مظهر عقل کل در این عالم، ناطقان یا پیامبران الواعزم‌اند که عده آن‌ها هفت تن و دوره زمانی هر کدام از آن‌ها هزار سال است که با ظهور ناطق جدید، شریعت پیشین نسخ می‌شود و هر یک از این نُطقاً یک وصی دارد که در اندیشه اسماعیلیه او را اساس می‌نامند. و در هر دوره بعد از اساس هفت امام روی کار می‌آیند که هفتمین امام هر دوره مرتبت بزرگ‌ترین به نام مرتبه قائمیت دارد. یا به عبارت دیگر ناطق دوره بعد خواهد بود که شریعت جدید می‌آورد. این الگو در آخرین دوره تاریخ، تغییر می‌کند. بدین معنا که آخرین ناطق، یعنی محمد بن اسماعیل، شریعت جدید نمی‌آورد، بلکه وظیفه او بیان حقایق مکتوم شریعت‌های قبلی است.^۱

در دوره حضرت محمد که ششمین دور تاریخ یا ناطقان است^۲ امام علی اساس است و پس از او حسن، حسین، سجاد، محمد باقر، جعفر صادق و اسماعیل ائمه این دور هستند. ناطق ناسخ شریعت قدیم و وضع‌کننده شریعت جدیدی است و در واقع وظیفه او ابلاغ شریعت است. و امامان وظیفه تبیین شریعت را که وظیفه‌ای باطنی است برعهده دارند، زیرا در دین هم مانند عالم بیرون، ظاهری هست و باطنی و دسترسی به باطن، کار همه کس نیست. بر طبق همین نظر است که اسماعیلیان در سازمان دعوت خود مراتبی را قائل هستند و نگارنده در فصول بعدی به آن اشاره خواهد کرد. اسماعیلیان نزاری نیز که دعوت خود را آغاز کردند، در آغاز همانند هم‌مسلمانان مصری خود، ظاهر شریعت را پای‌بند بودند.

جوینی درباره حسن صباح چنین نظری را تأیید می‌کند^۳ و شبانکاره‌ای هم بر این رأی استوار است:

حسن صباح بنیاد این کار بر زهد و تفوا نهاد و قطعاً گرد مقامی نگشت و نماز کردی و روزه داشتی و زکات دادی. و در دین، عجیب راسخ بود؛ چنان‌که به جهت خمر خوردن دو پسر خود بکشت به حد شرعی که بزد.^۴

۱. دفتری، فرهاد؛ مقاله اسماعیلیه؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج هشتم، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۲. از نظر نزاریان هفتمین دوره، دوره قیامت اعلان شده از سوی حس دوم در ایران است.

۳. تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۲۱۰.

۴. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد؛ جمیع الاسباب؛ تصحیح میرهاشم محدث (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.)، ص ۱۲۸.

با ظهور حسن دوم که به تعبیر جوینی «بهر وقت رسوم شرعی و فواید اسلامی را که از عهد حسن صباح التزام آن نمودی، مسخ و نسخ جایز می داشت»^۱ قیامت اعلام شد و گفت: «اکنون قیامت فرا رسید. و امروز دیگر روز حساب است نه عمل، و لذا اگر کسی در روز قیامت، حکم شریعت به کار دارد و بر عبادات و رسوم مواظبت نماید، نکال و قتل و رجم و تعذیب بر او، واجب تر باشد»^۲.

هاجسن با استناد به نوشته های جوینی و خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی بدعت امینی یا تجدید نظر طلبی دینی حسن دوم را چنین شرح می دهد: «در یکی از روزهای ماه رمضان، در سالگرد شهادت علی - علیه السلام - مردم را از اطراف و اکناف به مجمعی که از آن زمان به بعد، عید قیامت نامیده شد فرا خواند.

اینک شرح آن از زبان رشیدالدین فضل الله:

در هفتم رمضان سنه تسع و خمسين و خمسمائه بفرمود تا اهالی ولایات خود را، در آن روزها به الموت استحضار کردند، در میدان مصلای مجتمع شدند، و چهار رایت بزرگ، از چهار لون سپید و سرخ و زرد و سبز که آن کار را مرتب کرده بودند، بر چهار رکن منبر نصب کردند، «و خداوند - علی ذکره السلام - جامه سفید پوشید و عمامه سفید، نزدیک نصف النهار از قلعه بیرون آمد و از دست راست منبر درآمد، و به آهنگی هر چه تمام تر بر سر منبر شد، و سه بار سلام کرد: اَوَّلُ بِرِ دِلْمِیَانِ که [مرکز جمع بودند] و دیگر [به خراسانیان یا قهستانیان] بر دست راست، دیگر [به عراقیان] بر دست چپ، و لحظه هایی بر سر پای بنشست و باز برخاست، و شمشیر حمایل کرده به آواز بلند گفت: الا ای اهل العالمین از جن و انس و ملائکه! و حالا بقیه مطلب را از رشیدالدین فضل الله بشنوید: «او بر منبر رفت، چنان که روی به سمت قبله داشت. و به رفیقان چنان نمود که از نزدیک مقتدا، یعنی امام موهوم که مفقود غیر موجود بود، در خفیه پیش او کسی رسیده است. و به عبارت ایشان خطبه آورده و در تمهید قاعده ایشان، و بر سر منبر فصلی فصیح و بلیغ ایراد کرد، و به آخر خطبه گفت: امام زمان شما را درود و ترحیم فرستاده است، و بندگان خواص گزیده خویش خوانده، و بار تکلیف شریعت از شما برگرفته و شما را به قیامت رسانیده. و آنگاه خطبه ای به لغت عربی ایراد کرد چنان که حاضران دقت آوردند، به این

۱. تاریخ جهادگانی: ج ۳، ص ۲۲۵.

۲. همان: ص ۲۳۸.

اسم که سخن امام است. و یکی را [فقیه محمد بستی] که بر عربیت آگاه بود بر پایه منبر نصب کرده بود تا ترجمه آن الفاظ به پارسی با حاضران می‌گفت و تقریر می‌کرد. و مضمون خطبه بر این منهاج، که حسن بن محمد بزرگ امید خلیفه و داعی و حجت ماست، باید که شیعه ما در امور دینی و دنیوی مطیع و تابع او باشند، و حکم او محکم دانند، و قول او قول ما شناسند و بدانند که مولانا ایشان را شفیع شد، و شما را به خدا رسانید. و از این نمط فصلی مشیع برخواند، و بعد از انشاد و ایراد، از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز عید بگزارد، و خوان بنهاد و قرم را بنشانند تا افطار کردند، و اظهار طرب و نشاط بر رسم اعیاد، و گفت امروز عید است. [یعنی عید پایان روزه، که معمولاً در پایان ماه رمضان است.] و از آنگاه باز، ملاحد هفدهم رمضان را عید قیام خواندندی، در آن روز به راح و راحت و نواح و شعف نمودند، و به لهر و تماشا تظاهر کردند.

هفتاد روز بعد، در مؤمن آباد قهستان، انجمن دیگری تشکیل گردید. منبر را به همان سیاق ترتیب دادند و «بر آنجا، خطبه و سچل و فصل» که حسن فرستاده بود برخواندند. در این خطبه حسن نموده بود که همان طور که پیش از این، مستنصر خلیفه خدا بر روی زمین و حسن صبح خلیفه او، اینک «من که حسین ام می‌گویم: خلیفه خدای بر روی زمین منم، خلیفه من این رئیس مظفر است، و باید که فرمان او برند، و کلام او کلام ما دانند، و آنچه او گوید دین و حق دانند».

در این مراسم، حسن سه بدعت انقلابی وضع کرد و از آن لحظه باز، این هر سه، به درجات گوناگون مورد قبول اسماعیلیان نقاط مختلف قرار گرفت: نخست آن که تنها به مقام داعی بسنده نکرد بلکه خویشتن را خلیفه و فرمانروای منصوب از جانب خداوند اعلام کرد. دو دیگر آن که به دوران فرمانروایی شریعت خاتمه داد سه دیگر آن که صلاهی قیامت در داد، و فرا رسیدن پایان جهان را اعلام داشت. هر یک از اقدامات، جز واپسین آن‌ها، دل و جرأت فراوان می‌خواست، اقدام وی برای آن که به عنوان خلیفه، در جامعه‌ای که خلیفه اگر مرتبه امامت هم داشت، می‌بایست از اعقاب و ذریه علی بن ابی طالب (ع) باشد، پذیرفته آید، امری محصل بود. در عوض اقدام دوم او، یعنی پایان دادن به قدرت قانون - به اصطلاح قدیس پل - و برداشتن قاعده شرع از دوش مردم، نه تنها از لحاظ دنیای اسلام که شریعت اساس اخلاق جامعه بود، بلکه از لحاظ خود اسماعیلیان هم که تقوا و ورع قاعده کلی اجتماع آنان بود، امری دور رس و صعب‌المنال

بود. و بالاخره تأکید ورزید که پایان جهان نه تنها نزدیک است بلکه عملاً فرا رسیده است؛ و آنان که از صمیم دل به ندای او جواب مثبت داده‌اند، برای همیشه به زندگی انگیزه یافته‌اند، و آنان که گوش دل خود را به ندای او فرا نداشته‌اند، اکنون به داوری فرا خوانده می‌شوند، و به درکات عدم سرنگون خواهند گردید. با این سه بدعت، حسن یا مورد ستایش مردم قرار می‌گرفت یا آلت استهزای آنان می‌شد؛ و به راستی، مورد ستایش قرار گرفت. معمولی‌ترین نام وی، که صورت دعا و محمدتی عالی داشت علی ذکره السلام بود.^۱

به این ترتیب نظریه قیامت جایگزین عقیده تعلیم شد. راشدالدین سنان رهبر نزاریان شام که به تدریج می‌رفت تا استقلال خود را از نزاریان الموت اعلان کند نیز دور قیامت را اعلام کرد. با این رخداد مخالفان سنی و شیعه نزاریان بیش‌تر شد. اما جلال‌الدین حسن نو مسلمان که بدعت حسن دوم را لغو کرد و خود را به اجرای شریعت ملزم داشت و به تعبیر ابوالقاسم کاشانی «شیعه خود را از الحاد، توییح و منع مبذول داشت، و بر التزام ایمان و اسلام، ساعی و راغب»^۲ فضای جدیدی را در نگرش سایر مسلمانان به اسماعیلیان پدید آورد. البته برخی معتقدند که اظهار شریعت‌گرایی حسن نو مسلمان از روی اخلاص نبوده، بلکه سیاستی برای تجدید حیات دوباره فرقه بوده است. ژوزف فن هامر پورگشتال خاورشناس اتریشی از این زمره است که می‌نویسد:

بنابراین، احتمال قطع و یقین دارد که روی برگرداندن حسن از کیش اسماعیلی و نومسلمانی او که در همه جا با سر و صدای زیاد تلقی شد، و روی برتافتن علنی وی از الحاد چیزی نبود جز ریا و سالوس و یک نقشه ژرف و حساب شده برای استقرار مجدد عقاید فرقه اسماعیلی، که در نتیجه انتشار بی‌پروای آن‌ها اسماعیلیان مورد لعن علمای دین، و تکفیر سلاطین قرار گرفته بودند.^۳

۱. فرقه اسماعیلیه، ص ۱۹۹-۲۰۱.

۲. کاشانی، جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی؛ زبدة الثوارین؛ به اهتمام محمدنقی دانش‌پژوه (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ش) ص ۲۱۴.

۳. نقل از پرنارد لوئیس؛ فدائیان اسماعیلی؛ ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱) ص ۱۱۷-۱۱۸.

امامت و رهبری نزد اسماعیلیان

در فرقه اسماعیلیان «نظریات امامت» که اساس اندیشه سیاسی آن را تشکیل می‌دهد - از اصول دین به شمار می‌رود و طبعاً در میان اصول فکری طرفداران فرقه جایگاه اول را دارد. تأکید فراوان آن‌ها بر امامت و ارائه تفسیری باطنی از آن، منشأ درگیری‌های مخالفان اصلی (اهل سنت حاکم) با آن‌ها بوده است.

ابوحاتم رازی داعی اسماعیلیان، در مناظره خود با محمد بن زکریای رازی که ضرورت وحی و وجود امام را منکر شده است، اثبات می‌کند که وجود امام ضروری است و دیگران باید از او فرا بگیرند.

کل حکمة فی العالم، صفوت او کبرت، أصلها من الانبیاء و هم وراثوها الحکماء و العلماء من بعدهم.^۱

اصل هر حکمتی در عالم، چه کوچک یا بزرگ، از پیامبران است (حکمت هر چیز را می‌دانند) و آنان آن را به حکیمان و عالمان بعد از خود به ارث گذاشته‌اند.

حمیدالدین کرمانی نیز در کتاب خود آرای محمد بن زکریا را نقد کرده، می‌نویسد: چون همه نفوس در درک حقیقت یکسان نیستند باید امام و صاحب تعلیم حاضر باشد.^۲ سبجستانی، داعی و نظریه‌پرداز دیگر اسماعیلیان، در باب هشتم کتاب الافتخار می‌نویسد: فواجب ان یکون فی کل زمان للخلیف امام هادی مهتدی لا تخلو الأرض منه إماماً ظاهراً و اماماً مستوراً.^۳

وجود معلّم و هادی و فراگیری از او برای پیروان آن چنان جایگاهی دارد که آنان را از تعمّق در دین برحذر می‌دارد.^۴ البته اسماعیلیان نخستین، دیدگاهی افراطی تر داشته‌اند؛ برای مثال حمزة بن عمار بربری که در رجال الکشی از نفرین شدگان و طردشدگان امام صادق - علیه السلام - معرفی شده، معتقد بوده هر کس امام را پذیرفت بر هر کاری مجاز است.^۵

۱. ابوحاتم رازی: اعلام النبوة؛ تصحیح غلامرضا اعوانی و صلاح الصاوی (تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷ ق) ص ۲۹۲.

۲. حمیدالدین کرمانی: الاقوال الذاهبة؛ تصحیح صلاح الصاوی (تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷ ق) ص ۱۷.

۳. تصحیح مصطفی غالب (دارالاندلس، بیروت)؛ ص ۷۰. یعنی در هر زمان وجود امام هدایتگر در ظاهر یا خفا برای مردم واجب است.

۴. اعلام النبوة؛ ص ۴۲.

۵. ابو خلف اشعری، المغالات و الفرق؛ ص ۳۴.

این امام که به سبب هفت بودن کمیات مطلق یعنی خط، سطح، جسم، مکان، زمان، عدد و بیان، هفت رتبه دارد،^۱ و خود از مرتبه نبوت نیز برتر و بالاتر است،^۲ به دلایل ذیل مورد نیاز مردم است:^۳

۱. بعد از پیامبر در تبلیغ امانتی که بر عهده او بوده امانت دار است.

۲. شریعت نبوی را از تحریف باز می دارد.

۳. رموز و معانی شریعت را تفسیر و توضیح می کند تا نزاعی میان بندگان نباشد.

۴. عدل خدا را ایجاب می کند در دفع ظلم که رسالت پیامبر بوده، جانشینی باشد.

۵. پس از پیامبر، مشرکان را به اسلام دعوت کند.

۶. صدقات را جمع آوری کند.

۷. احکام اجتماعی اسلام را اجرا کند.

تا بدین جا اختلافی میان اسماعیلیه و عامه مسلمین یعنی اهل سنت و جماعت نیست، زیرا آن‌ها نیز بر وجوب امامت تکیه می کنند.^۴ اما اساس تفاوت و اختلاف، که منشأ نزاع سیاسی دو جریان عمده جهان اسلام بوده، اولاً: مصادیق مفهوم امامت و رهبری است، زیرا اهل سنت معتقدند «آن که امام به حق پس از پیامبر، ابوبکر است، پس عمر، پس عثمان، پس علی رضی الله عنهم»^۵ اما اسماعیلیان همانند شیعه امامیه، جانشینی پس از پیامبر را از علی و فرزندان او می دانند.^۶ ثانیاً: این امامت که در اندیشه شیعی و حتی اسماعیلیان جریانی است مستمر، بنا به نص موجودیت و هویت پیدا کرده است. ابوحاتم رازی داعی معروف اسماعیلیان معتقد است «قد اوحی الله إلیه ان ینصب

۱. سجستانی، ابویعقوب؛ الاختصار، تحقیق مصطفی غالب (بیروت: دارالاندلس) ص ۷۲. این هفت مرتبه عبارتند از: مقیم، اساس، منعم، مستقر، مستور، قائم بالقوه، قائم بالفعل. ر. ک: مصطفی غالب؛ تاریخ الدعوة الاسلامیه؛ ص ۴۱. ۲. هاجسن؛ زهره اسماعیلیه؛ ص ۲۷ و هالسنر، جان نورمن؛ فتح در هند ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدونی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ ش) ص ۲۵۸.

۳. این دلایل برگرفته از یکی از تراث مکتوب و مهم اسماعیلیه یعنی کتاب الکشف تألیف جعفر بن منصور البیمن است: تحقیق اشروتمان (چاپ اول، بیس: دارالفکر العربی، ص ۲۵).

۴. ر. ک: ماوردی، ابوالحسن؛ الاحکام الملقطیه و الالایات الدینیة، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا. ۵. غزالی، ابو حامد محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، ترجمه مزیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش) ص ۲۵۸.

۶. اسماعیلیه و امامیه پس از امام صادق متشعب می شوند، امامیه، امام کاظم را جانشین اصلی مصوص امام صادق می دانند، در حالی که اسماعیلیه معتقد به امامت استیاداع او هستند؛ یعنی امام کاظم ستری است برای اسماعیل و فرزندان او که امامان مستقر هستند. ر. ک: زهر النعانی؛ ص ۲۰۱.

علیاً إماماً»^۱ امامت و رهبری علاوه بر آنکه از طریق نص معنا پیدا می‌کند، ویژگی دیگری خود را به همراه دارد و آن عصمت است. بنابراین خضوع در برابر چنین امام و رهبری واجب است.^۲ به عبارت دیگر چنین رهبر و رئیس حکومتی واجب‌الاطاعة است. اسماعیلیان با تمسک به آیه «أطيعوا الله و اطيعوا الرسول و الاولی الامر منکم»^۳ مصداق الولی الامر را امام می‌دانند.^۴ ولایت اولی الامر که ولی و سرپرست جامعه است در امور جزئی نیست، بلکه از آنجا که امام اساس وحدت اجتماعی مسلمانان است در تمام شئون ولایت دارد.^۵

به علاوه اسماعیلیان همچنان که مانند سایر شیعیان به آزادی انسان و اراده او فائزند و با با محکوم کردن جبرگرایی - که در آن روزگار فکر سیاسی جامعه اسلامی را شکل می‌داد -^۶ معتقدند میان مختار بودن انسان و ضرورت تبعیت از امام اسماعیلی رابطه منطقی برقرار است؛^۷ امامی که بر تمام شئون جامعه نظارت و ولایت دارد.

طبیعی است در این دیدگاه و اندیشه، خلافت مرکزی بغداد و نیز سلطه‌های هم‌پیمان و حامی آن نیز از مشروعیت ساقط می‌شود.

بدین جهت دشمنان اسماعیلیان علاوه بر مبارزه سیاسی و نظامی با آن‌ها، در یک جبهه فرهنگی و کلامی نیز وارد شده و عقاید و آرای آنان را تخطئه می‌کردند. امام محمد غزالی که در صف مقدم این جبهه است با تدوین آثاری چون فضائح الباطنية و فضائل المستظهرة اندیشه سیاسی اسماعیلیان را خطا دانست و در پاسخ به وظایف و اختیارات امام، علم را به دو دسته عقلی و سمعی تقسیم نمود.^۸ از نظر غزالی در مورد علوم عقلی از

۱. رازی، ابوحاتم، الإیضه فی المکلت الاسلامیه؛ تحقیق عبدالله سلوم السامرائی (قاهره: ۱۹۸۲ م) ج ۳، ص ۲۵۶-۲۵۷.

۲. تمیمی، ابوحنیفه نعمان بن محمد؛ دهائم الاسلام؛ تحقیق آصف فیضی (چاپ سوم، قاهره: دارالمعارف، بی‌تا) ص ۴۵.

۳. نساء، آیه ۵۹.

۴. مایجد، عبدالنعم؛ نظم الناطقین و دوسمهم فی مصر (چاپ سوم، قاهره: مکتبه الانحلو المصریه، ۱۹۸۵ م) ج ۱، ص ۶۲ نقل از المجالی و السایرات؛ فاضی نعمان بن حیون تعبی.

۵. همان؛ ص ۶۳.

۶. زیرا بر اساس این اندیشه که اشاعره مروج آن بودند انسان در مقابل هر حاکمیت و سرنوشتی مجبور بود و حق انتخاب و معارضه نداشت.

۷. در این باره می‌توان ر. ک: علی بن ولید؛ تاج القناد و معدن النواد؛ تحقیق مصطفی غالب (بیروت: دارالشرق، بی‌تا، ص ۶۶).

۸. فضائح الباطیه و فضائل المستظهرة؛ ص ۱۴۲.

هر فردی حتی به تعبیر او از فاسق‌ترین خلائق می‌توان تبعیت کرد و در مورد علوم غیر عقلی یا سمعی، شرط، تواتر اخبار است و در این زمینه فرقی میان امام و غیر امام نیست. در مورد علوم دینی و عمل به تکلیف شرعی ظن و گمان کافی و وافی است و نیازی به قطعیت علمی نیست.^۱

با این نگاه نظریه امام معصوم اسماعیلیه تخطئه شده است. غزالی در ادامه کتاب جنجال برانگیز خود فضائح الباطنیة در آخرین فصل آن (فصل دهم)^۲ وظایف دینی حاکم یا رهبر را در دو بخش علمی و عملی برمی‌شمارد و رفتاری خارج از این حدود را برای او جایز نمی‌شمارد.

۱. وظایف علمی: از نظر غزالی وظایف علمی حاکم بدین شرح است:^۳

(الف) اصل اول علمی آن است که انسان بداند مخلوق است و این دنیا محل قرار و بقا نیست، بلکه انسان حالت مسافر را در این جهان دارد. مبدأ سفر بطون مادران است، زمان حیات و مقصد سفر، خانه آخرت می‌باشد. برای طی این مسیر انسان نیازمند به زاد و توشه است. انسان باید که بر اساس حدیث الدنیا مزرعة الآخرة کار کند، و بهترین توشه برای جهان آخرت تقواست. *مرآتیه کاشفیه علوم سوری*

(ب) اصل دوم علمی، توجه به همین زاد و توشه راه، یعنی تقوا، می‌باشد. بر اساس حدیث پیامبر محل تقوا قلب است، و اصلاح و تزکیه قلب نسبت به اصلاح جوارح از تقدم برخوردار است، که جوارح از قلب تأسی‌پذیرند. برای این کار باید که از سیئات و آنچه که به دنیا متعلق است صرف نظر کرد و آنچه را به کار آخرت می‌آید، اندوخت. از نظر غزالی، آن بخش از دنیا نیز که به کار آخرت می‌آید- و بدون آن‌ها قوام زندگی میسر نیست، هم متعلق به جهان آخرت است. این بحث تقوا در واقع دربرگیرنده همان مباحث مهلکات و منجیات در ربع سوم و چهارم احیاء علوم الدین است.

(ج) اصل سوم این است که امام به عنوان خلیفه خداوند موظف بر اصلاح خلق است.

۱. همان: ص ۱۴۲.

۲. همان: ص ۲۲۵-۲۹۵.

۳. ر.ک: قادری، حاتم؛ اندیشه سیاسی عراقی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰) ص ۱۷۰-۱۷۵.

د) اصل چهارم این است که انسان بداند که ترکیبی از صفات مُلکی و بهیمی است و او متردد میان صفات دوگانه است. مشایعت انسان با ملائک در علم، عبادت، عفت، عدالت و دیگر صفات پسندیده است، و مشایعت انسان با بهایم در شهوت، غضب، حقد و دیگر صفات ناپسند می‌باشد. انسان می‌تواند با صرف همت یک دسته از این صفات را در خود غلبه دهد یا به صفات ملکی آراسته کند، یا با پیروی از صفات بهیمی به بهایم و سیاع متصل شود. البته در جهان آخرت هر کس نسبت به صفتی که ملکه وی بوده است، محسور خواهد شد.

۲. وظایف عملی: وظایف عملی بسیاری که غزالی به اهمّ آنان در فضائح الباطنیة و نصیحة الملوک اشاره می‌کند. مهم‌ترین این وظایف عملی در برقراری عدل و انصاف با رعیت در ده اصل است.

الف) امام، سلطان یا ولی باید که قدر ولایت را بدانند. ولایت نعمتی است که هر کسی که شئون آن را رعایت کند، سعادت عظمی باید که هیچ سعادت بی پایه آن نرسد، و اگر که تقصیر و کوتاهی کند، مستوجب بلا و شقاوت بزرگی خواهد بود. غزالی روایات بسیاری در اهمیت ولایت آورده است، از جمله در سعادت بی‌از حد و انصاف بر رعیت حاصل می‌شود به حدیث «یک روز عدل سلطان عادل، فاضل‌تر از عبادت شصت ساله است»، استناد می‌کند. در اجتناب از خطر ظلم می‌توان به روایات متعددی از پیامبر که خداوند بهشت را به سلطان ظالم حرام گردانده و یا به آتش دوزخ و دوری از رحمت خود وعده فرموده، اشاره کرد، از جمله: «هر که وی را بر مسلمانان ولایت دهد و وی ایشان را چنان نگاه ندارد که اهل بیت خویش را، گو جای خویشن در دوزخ فرا گیرد».

ب) سلطان و امام باید همواره تشنه دیدار علمای دین و شنیدن نصیحت ایشان باشند. به همین نسبت امام و یا سلطان باید که «از دیدار علمای حریص بر دنیا که با ثنا و ستایش خود، وی رامستحق دوزخ می‌گردانند، اجتناب کند. و عالم دیندار آن بود و بدو طمع ندارد و انصاف وی بدهد».

ج) سلطان و امام نباید تنها به این راضی باشد که خود ظلم نکنند، بلکه باید وابستگان، اعم از غلامان و گماشتگان خود را نیز از ظلم باز بدارد. «و به ظلم ایشان رضا ندهد که او را از ظلم ایشان بپرسند چنان که از ظلم وی بپرسند».

د) والی باید از تکبر پرهیزد، چرا که تکبر موجب خشم می‌گردد و خشم باعث میل به انتقام در سلطان و یا امام می‌شود؛ اما چون این خشم غالب شود، باید که چه کند تا در همه کارها میل به جانب عفو کند و کرم و بردباری پیش گیرد و بداند که چون این پیشه گرفت مانند انبیا و اولیا باشد. و چون خشم راندن پیشه گیرد مانند سیاح و ستوران باشد. ه) امام یا سلطان لازم است که در وقایعی که پیش می‌آید، خود را جای رعیت گذارد و در آن موقع آنچه را بر خود پسندید، اِعمال کند. «هر چه به خود نپسندد، هیچ مسلمان را نپسندد و اگر پسندد غش و خیانت کرده باشد در ولایت».

و) امام یا سلطان باید که نسبت به احتیاجات و انتظارات رعیت حساسیت داشته باشد و برآوردن نیازهای آنان را به انجام دادن عبادات مستحبی برتر شمرد که همین رفع نیاز، خود از همه عبادات مستحبی بهتر است.

ز) امام یا سلطان باید از افتادن در دام شهوات پرهیز کرده، میل به جامه‌های نیکو و طعام‌های خوش نداشته باشد و در همه امور قناعت را سرمشق خود سازد، که «بی قناعت عدل ممکن نشود».

ح) امام یا سلطان باید که تمامی کارها را از روی رفق و مدارا انجام دهد و از خشونت و سختی تا حد امکان پرهیزد. از پیامبر (ص) روایت شده است: «هر والی که با رعیت خویش رفق نکند، با وی در قیامت رفق نکنند».

ط) امام یا سلطان باید که خشنودی همگان را در چارچوب شرع بطلبد، که از پیامبر نقل شده است: «بهترین امت من آنانند که شما را دوست دارند و شما ایشان را دوست دارید، و بدترین امت من آنانند که شما را دشمن دارند و شما ایشان را دشمن دارید».

ی) امام یا سلطان نباید جوایز رضایت هیچ کسی بر خلاف شرع بوده باشد. علی رغم موقعیت علمی و دینی غزالی در جهان اسلام که او را مجدد قرن پنجم هجری دانسته‌اند و حمایت‌های سیاسی خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی از اندیشه او، هم چنین با توجه به قدرت استدلالی اسماعیلیه و نظام تبلیغاتی خاص که به نام سازمان دعوت شناخته شده بودند، و اندیشه سیاسی اسماعیلیه جای خود را گشود و طرفدارانی سخت‌سَر را با خود همراه کرد؛ هوادارانی که مدعی تشکیل جامعه مطلوب خود بودند. در اندیشه اسماعیلیان امامت به عنوان عنصر اصلی قدرت سیاسی و اساس

مشروعیت دولت در نظر گرفته شده است. در این نظریه که از جهات بسیاری با اندیشه اثنی عشریه و زیدیه نیز همخوانی دارد، امام اسماعیلی رئیس دولت اسلامی است. به عبارت دیگر در تفکر اسماعیلیان، دولت جز با وجود امام که مسئولیت وهبری جامعه را بر عهده دارد، برقرار نمی‌باشد.^۱ فرمان امام، مطلق و پیروی از او همگانی است. البته مخالفان سرسخت اسماعیلیان مانند غزالی معتقدند که هدف اسماعیلیه -و به تعبیر او باطنیه- از تشکیل دولت و برپایی حکومت مطلوب، چیرگی و تسلط بر مال و حریم مسلمین و انتقام از غیر اسماعیلیان است.^۲

و نیز همو اعتقاد دارد که نابودی اسلام به وسیله تأویل، هدف دیگر اسماعیلیان محسوب می‌شده است.^۳ عالمان دیگر ضد اسماعیلی نیز همین مقصود و مطلوب را برای آنان شمرده‌اند؛ مانند ابن جوزی،^۴ بغدادی،^۵ قاضی عبدالجبار معتزلی،^۶ و دیلمی.^۷ یکی دیگر از اتهامات وارد شده بر اسماعیلیان این است که آن‌ها در پی دین واحد بوده‌اند. به عبارت دیگر تسامع دینی کامل یا وحشت‌انگاری ادیان، اساس دعوت آن‌ها بوده است. تا آنجا که در سیر تاریخ تفکر اسلامی سراغ داریم، اخوان الصفا -که یک گروه سرّی فلسفی هستند و در قرون نخستین در بصره ظهور کرده‌اند- در این زمینه عقیده‌ای دارند و از آنجا که سرّی بودن آن‌ها توجه فوق‌العاده به حکمت و فلسفه و نیز تأویلی بودنشان باعث شده که بسیاری از تاریخ‌نگاران، اندیشه اسماعیلیان را تماماً برگرفته از اخوان الصفا بدانند، اسماعیلیان را نیز منادی وحدت ادیان دانسته‌اند.

اخوان الصفا در جلد چهارم رسائل بر این باورند که خدای آدم، نوح، ابراهیم، موسی، همان خدای زردشت (اهورامزدا) و افلاطون (خیر اعلی) است. آن‌ها در این مورد چنین نوشته‌اند:

۱. سلام مذکور، محقق؛ معالم الدولة الإسلامية؛ (چاپ اول، بی‌نا، کویت: بی‌تا)، ص ۶۰

۲. فضائح الباطنية؛ ص ۲۰.

۳. همان؛ ص ۲۰-۱۸.

۴. نپس ابی؛ تصحیح محمد منیر الدمشقی، مکتبه انس بن مالک، ۱۴۰۰ ق، چاپ اول، ص ۱۰۷. این کتاب را محمدرضا ذکاوتی قراقرزولو به فارسی برگردانده و در سال ۱۳۶۸ مرکز نشر دانشگاهی چاپ کرده است.

۵. الفرق بین الفرق؛ مکتبه انس بن مالک، ۱۹۸۳ م، چاپ دوم، ص ۲۷۷.

۶. الفتی فی الواب التوحید و للعدل؛ تحقیق عبدالحمید محمود و سلیمان دنیا (قاهره: الدار المصریه للتألیف و النشر، ۱۱۰۰ م)، ج ۱، ص ۳۷.

۷. دیلمی، محمّد بن حسن؛ بان مذهب الباطنية و بطلانها؛ تحقیق ر. شتروتمان، استانبول: مطبعة الدولة، ۱۹۳۸ م.

آگاه باش ای برادر نیکوکار و مهربان! خداوند تو را و ما را به روح خود تأیید کند. ما جماعت اخوان الصفا که با یکدیگر دوست و مهربانیم مدت زمانی در غار پدر خودمان آدم به خواب رفته بودیم و دستخوش دگرگونی‌های زمانه قرار می‌گرفتیم ولی سرانجام هنگام میعاد فرا رسید و شهر روحانی خودمان را که در فضای مرتفع قرار داشت مشاهده کردیم. این شهر همان شهری است که پدرمان آدم و همسرش و فرزندانش به واسطه اینکه فریب ابلیس را خورده بودند از آنجا به بیرون رانده شدند و به سقوط رتبه و انحطاط درجه محکوم گشتند. پس از این فریب بود که به آدم و همسرش گفته شد از این جایگاه فرود آید که زمین تا مدتی معین محل استقرار شما خواهد بود. در آنجا زندگی خواهید کرد و در آنجا خواهید مرد و البته از همان جایگاه در روز حشر خارج خواهید شد. این هنگامی خواهد بود که از خواب نادانی و جایگاه غفلت بیدار شوید؛ یعنی هنگامی که در شما به صور دمیده شود و قبرهای شما شکافته گردد و از خاک به شتاب بیرون رانده شوید و به سوی جایگاه مخصوص شتاب گیرید: پس ای برادر! آیا می‌توانی پیشاهنگ شوی و با ما در کشتی نجاتی که پدرمان حضرت نوح آن را ساخته است سوار شوی و از طوفان طبیعت و امواج دریای هیولا رهایی یابی تا در زمرة غرق شدگان قرار نگیری؟ یا این که -ای برادر- آیا توان این را داری که با ما بظاهر کنی تا ملکوت آسمان‌ها را بدان‌گونه که پدرمان ابراهیم (ع) آن‌ها را دید مشاهده نمایی و در زمرة اهل یقین بوده باشی؟ یا این که -ای برادر- آیا می‌توانی میعاد را به اتمام رسانی و از جانب راست به میقات درآیی. آنجا که گفته شد: ای موسی! امر به تو ابلاغ شد و تو از مشاهده کنندگان هستی. یا این که -ای برادر- آیا می‌توانی از تاریکی اهریمن بیرون روی تا این که اشراق نور یزدان را در فضای افریحون مشاهده نمایی. یا این که -ای برادر- آیا می‌توانی در معبد عادیمون وارد شوی و سپس افلاکی را که افلاطون از آن‌ها حکایت می‌کند مشاهده کنی؟ که البته آن‌ها افلاکی روحانی هستند نه آن افلاکی که منجمان به آن‌ها اشاره می‌کنند. دلیل این امر آن است که علم خداوند محیط است به آنچه عقل به آن احاطه دارد و عقل محیط است به آنچه نفس آن‌ها را در بر دارد و نفس محیط است به آنچه در درون طبیعت نهفته است و طبیعت محیط است به آنچه هیولا می‌تواند حاوی آن بوده باشد بنابراین سخن درباره افلاکی روحانی است که برخی محیط بر برخی دیگر است.^۱

۱. نقل از ناصری طاهری، عبدالله؛ مقدمه‌ای بر اندیشه سیاسی اسماعیلیه (تهران: خانه آندیشه جوان، ۱۳۷۹) ص ۸۷.

شکل‌گیری دولت فاطمی در مغرب اسلامی

بیش تر منابع تاریخی در خصوص آغاز نهضت فاطمیان اسماعیلی در شمال آفریقا، از زمان ظهور ابو عبدالله شیعی سخن می‌گویند. ابن اثیر می‌نویسد: وقتی خبر مرگ حلوانی (عبدالله بن علی بن احمد) و ابوسفیان (حسن بن قاسم) به ابن حوشب (داعی بزرگ اسماعیلیان در یمن) رسید، او حسین بن احمد بن محمد بن زکریا معروف به ابو عبدالله شیعی را که اهل صنعا بود به مغرب فرستاد^۱ تا ثمره کشتزار آن دو را در میان قبیله کتامة برگیرد.^۲

مقریزی نیز ضمن نقل عبارات ابن اثیر در تاریخ اختصاصی فاطمیان،^۳ در حاشیه کتاب، حلوانی و ابوسفیان را نمایندگان امام صادق -علیه السلام- می‌داند که در سال ۱۴۵ق. به مغرب رفته‌اند تا مردم را به اهل بیت دعوت کنند.^۴ ابن خلدون استاد مقریزی، که به درستی نسب فاطمیان مغرب و مصر معتقد است، می‌نویسد: این مذهب (مذهب فاطمیان) را دو تن از پیروانش به نام‌های حلوانی و ابوسفیان به آفریقه آورده‌اند و آن دو را جعفر صادق (ع) به آن دیار فرستاد.^۵ عمادالدین ادریس قریشی تاریخ‌نگار اسماعیلی در قرن نهم، نیز نقل می‌کند که ابو عبدالله شیعی در مکه به حاجیان مغربی ملحق شد و پس از گفت و گو با آنان، بزرگ حاجیان گفت: به گمان من این مرد همان است که حلوانی او را بشارت می‌داد.^۶ قدیم‌ترین منبع اسماعیلی که از اعزام آن دو در عصر امام صادق و توسط

۱. ابن مؤرخ در مورد چگونگی حرکت ابو عبدالله به شمال آفریقا به همراه حاجیان مغربی به تفصیل سخن می‌گوید.

۲. الکامل فی التاریخ؛ ج ۵، ۱۴.

۳. التعاطف الحنفی؛ ج ۱، ۳۵-۴۱. مقریزی در المعنی الکبیر نیز این بیان را دارد ص ۲۵، ۲۸، ۶۸.

۴. همان؛ ص ۴۱.

۵. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۳، ص ۴۲.

۶. عین الاخبار و فون الآثار؛ السبع الخامس، ص ۴۶. در منابع آمده است که به حلوانی و ابوسفیان چنین گفته شد: «ان المغرب الارض بور، فاذهبوا فاحرقوا بیچی» صاحب البذر؛ ر.ک: التعاطف الحنفی، ج ۱، ص ۴۹.

ایشان سخن می‌گوید افتتاح الدعوة و ابتداء الدولة قاضی نعمان بن حیون تسمی است^۱ و ظاهراً ادربی و دیگر مورخان از او وام دارند، زیرا در خصوص اعزام آن دو به مغرب، در آثار مورخان متقدم‌تر، تشریح نیست و حتی در کتاب رجال، نامی از آن دو به عنوان صاحبی امام صادق به چشم نمی‌خورد. به علاوه در حیات فکری و سیره عملی آنان تأییدی از فرق انحرافی شیعه وجود ندارد؛ پس چگونه نمایندگان آن حضرت در مغرب، دعوت‌کننده به اسماعیل باشند!

این نکته نیز قابل تأمل است: اگر آن دو یعنی حلوانی و ابوسفیان در سال ۱۴۵ به مغرب رفته و تا اواخر قرن دوم نیز در حیات بوده باشند، چگونه بزرگ حاجیان مغربی، معروف به ابوالمفتش با دیدن ابوعبدالله شیعی به او گفت:

«إني لاطنك صاحب اليزر الذي كان يذكركم الخلواني»^۲ من گمان می‌کنم تو همان صاحب یزری که حلوانی خبرش را می‌داد. این منظره و ملاقات در اواخر قرن سوم صورت گرفته است. بنابراین اگر حلوانی و ابوسفیان نامی در مغرب بوده باشند، نمایندگان امام صادق نبوده‌اند و از داعیان اسماعیلی بوده‌اند و این تمایل نویسنده‌گان اسماعیلی بوده که شیعه امامیه را با خود همراه کند. بنابراین، روایت تاریخی در مورد ظهور دعوت فاطمیان در مغرب قبل از ابوعبدالله شیعی قابل اعتماد نیست.^۳

ابوعبدالله شیعی در مغرب

ابوعبدالله حسین بن احمد بن محمد بن زکریا صنعانی شیعی^۴ که نام‌های دیگرش محتسب^۵ و معلم^۶ بود، با گروهی از حاجیان قبیله کتنامه که یکی از بزرگ‌ترین قبایل بربر و علاقه‌مند به اهل بیت بود، به مغرب آمد. ابوعبدالله در ربیع‌الاول سال ۲۸۸ ق. وارد

۱. موسی لقیان؛ دور کتاب فی التاریخ الخلافة الفاطمية... (الجزائر: الشركة الوطنية للنشر والتوزيع، ۱۹۷۹ م) ص ۲۱۶.

۲. عیون الاخبار و فون‌الانار: الطبعة الخامسة، ص ۴۶.

۳. استاد عبدالمحمد آیتی در ترجمه تاریخ ابن خلدون، اعزام دو نماینده مذکور را به جعفر مصدق جد عیبدالله المهدي و فرزند محمد بن اسماعیل نسبت می‌دهد، در حالی که در اصل کتاب، ابن خلدون امام جعفر صادق آورده است و این نظر آقای آیتی قابل تحقیق و بررسی است.

۴. الدولة الفاطمية فیماها ببلاد المغرب و انتقالها الى مصر...؛ ص ۴۳.

۵. چون محتسب سوق الغزل (بازار نخ‌فروشان) در شهر بصره بود، اخبار ملوکه بی عید و سیرتهم، ص ۱۹.

۶. چون مذهب امامیه را تعلیم داد بدین لقب مشهور بود. همان، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۳. مورخان القلاب دیگری برای او ثبت کرده‌اند: صوفی، مشرقی، امرازی، سید و... رک: دورکته...؛ ص ۲۲۲-۲۳۵.

سرزمین کثامه شد.^۱ او ابتدا بربرهای مجاورش را مطیع خود کرد و بلافاصله با دولت اغلی که همپیمان بغداد بود و با هر حرکت علوی و فاطمی در مغرب مبارزه می‌کرد، درگیر شد.^۲ زیاده‌الله سوم، آخرین امیر اغلی، رقاده پایتخت خود را رها کرد و به قیروان بازگشت و از آنجانب به سوی مصر گریخت.^۳

نامه‌ای که زیاده‌الله برای عموم مسلمانان شمال آفریقا منتشر کرد، نگرانی او را از گسترش حرکت شیعی در آن سرزمین نشان می‌دهد.^۴ در همین اثنا ابو عبدالله، قاصدی به سلمیه^۵ فرستاد و امام اسماعیلی را از پیروزیهایش خبر داد. عبدالله نیز به همراه فرزندش ابوالقاسم در لیبس تاجران،^۶ به سوی مغرب روانه شد^۷ تا با به خطر انداختن خود، تخت پادشاهی را تصاحب کند.

اما در سجلماسه، دولتمردان بنومدارار او و فرزندش را دستگیر کردند و به زندان افکندند. ابو عبدالله شیعی با بنومدارار جنگید و او را از محبس به در آورد^۸ و دولت بنومدارار را منقرض کرد و به همراه او در ربیع الآخر ۲۹۷ از سجلماسه به سمت رقاده^۹ حرکت کردند و بدین ترتیب قبیله کثامه برانسی که اساس لشکریان فاطمی بود، بر قبیله مکناسه بتر که اصل دولت بنومدارار بود، پیروز شد. هم‌چنین با سقوط ناهرت، پایتخت دولت بنورستم در سال ۲۹۷ ق. به دست ابو عبدالله شیعی مغرب الاوسط در حوزه فرمانروایی فاطمیان اسماعیلی مذهب قرار گرفت و کتابخانه معروف رستمی به نام معصومه، که مرکز میراث علمی خوارج بود، به دست او سوزانده شد.^{۱۰} اما پس از سقوط

۱. الدولة الفاطمية في بلاد المغرب و امتناها الى مصر... ص ۲۳.

۲. الکامل؛ ج ۵، ص ۱۹-۲۳. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۳، ص ۴۶-۴۹.

۳. الدولة الفاطمية في بلاد المغرب... ص ۴۷.

۴. این نامه در قاضی نعمان در افتتاح الدعوة آورده است. نقل از: دورکنامه في تاريخ الخلافة الفاطمية؛ ص ۶۲۱-۶۲۲.

۵. شهری است کوچک میان حمص و لاذقیه که مرکز امامت اسماعیلیان در دوره ستر بوده است.

۶. دکتر حبیب جیحانی معتقد است سفر عبدالله المهدی در قافله تجاری، تصادفی یا برای فرار از بنی عباس نبوده بلکه برای شناسایی راه‌های تجارت طلا بوده است. دراسات في التاريخ الاقتصادي والاجتماعي... ص ۱۷۶. البته این سؤال مطرح است که چرا عبدالله مسیر حرکت خود را از میان شهرهایی تعیین کرد که در دست خوارج بنومدارار بوده است و از مسیر قبایل طرفدار ابو عبدالله شیعی به نزد او نرفت.

۷. الحلة السراء؛ ج ۱، ص ۱۹۱.

۸. الدولة الفاطمية في بلاد المغرب...؛ ص ۴۸.

۹. رقاده، بلدة كانت باقرية بينها وبين القيروان اربعة ايام. شهرکی در چهار منزل قیروان در افریقیه بود. معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۵۵.

۱۰. الخوارج في بلاد المغرب؛ ص ۲۳۳. دو قرن و نیم بعد ابوبیان نیز با میراث فاطمیان در قاهره چنین کردند.

دو پایتخت خوارج، یعنی سجلماسه و تاهرت، بازماندگان خوارج صفری و اباضی هر دو علیه دولت جدید اسماعیلی شورش کردند. زمینه این شورش‌ها قتل ابو عبدالله شیعی به دست امام فاطمی بود. ابو عبدالله را در واقع باید بنیان‌گذار سلسله فاطمی در مغرب نامید. کتامی‌ها که علاقه خاصی به ابو عبدالله داشتند، علیه عبدالله شورش کردند اما ابو القاسم فرزند عبدالله المهدی با آنان جنگید و برخی از آنان را کشت.^۱

عبدالله المهدی پس از آن‌که از دست ابو عبدالله نجات یافت، حُباسه بن یوسف کتامی را در مغرب الادنی و برادرش عرویه بن یوسف را در مغرب الاوسط و مغرب الاقصی به عنوان والی گماشت^۲ و خود به سمت غرب روانه شد تا برادرسیان در فاس مسلط شود.^۳

عرویه بن یوسف والی کتامی فاطمیان در مغرب الاوسط و مغرب الاقصی، در سال ۳۵۲ق. بر ضد مخدوم خود قیام کرد. بسیاری از بربرها به او پیوستند، اما در قیروان از عبدالله المهدی شکست خورد و کشته شد.^۴

بازماندگان بنومدارار نیز که در مذهب خوارج بودند، در سجلماسه و اطراف آن شورش می‌کردند. ابراهیم بن غالب قرانی که نماینده عبدالله المهدی در سجلماسه بود، در همان سال فتح... ۲۹۷ق. به دست خوارج کشته شد^۵ و مردم سجلماسه دوباره با یکی از بازماندگان خوارج بنومدارار بیعت کردند. سجلماسه تا سال ۳۵۹ق. در دست خوارج بود و سپس مصالعه بن حبوس دوباره آن را به حوزه فاطمی ملحق کرد.^۶

منطقه سجلماسه برای مرتبه سوم به دست خوارج بنومدارار افتاد و آن زمانی بود که دولت فاطمی سرگرم مبارزه با ابویزید مخلد بن کیداد شورشگر دیگر بربر بود و از سال ۳۳۳ق. تا ۳۴۱ق. المعز لدین الله به خلافت رسید و منطقه را آزاد کرد،^۷ آن منطقه در دست ابویزید بود. موقعیت بازگشتی سجلماسه موجب شده بود که فاطمی‌ها بدان توجه خاصی داشته باشند. آن منطقه به عنوان بازار مبادله کالاهای اساسی سودان غربی که خاک‌های

۱. انعام الحنفی؛ ج ۱، ص ۹۷.

۲. الدولة الفاطمية في مصر سياستها الداخلية...؛ ص ۲۶.

۳. ر.ک: فصل سوم همین کتاب.

۴. المغرب في ذكر بلاد إفريقية والمغرب؛ ص ۱۵۰. «البيان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۱۴

۵. الخوارج في بلاد المغرب؛ ص ۲۲۳.

۶. همان، ص ۲۲۳-۲۲۷.

۷. المغرب في ذكر بلاد إفريقية والمغرب؛ ص ۱۴۹.

معدنی و برده بود، تلقی شد.^۱

عبیدالله المهدی در دوران خلافتش، چون با حرکت‌های ضد فاطمی شدیدی روبه‌رو بود، چاره در آن دید تا مانند دولت‌های پیشین در مغرب، پایتختی جدید بنا کند. لذا شهر مهدیه را که در فاصله شصت مایلی جنوب قیروان و از سه جهت به دریا متصل بود بنا کرد.^۲ این شهر که در سال ۳۰۵ بنا شد، مرکز کشتی‌سازی فاطمیان و دارای دکان‌ها و محلات مختلف صنفی بود.^۳ او شهر دیگری نزدیک آن، به نام زویله ساخت تا محل سکونت صاحبان صنوف باشد.^۴

یکی از مهم‌ترین بحران‌های اجتماعی برای فاطمیان در مغرب، شورش ابویزید مغلل ابن کیداد خارج بود. او که از بنی یفرن از فروع زناته بود،^۵ به خوارج «نکاریه» که منسبین از اباضیه بودند، پیوست و بعد از وفات عبیدالله المهدی در کوه‌های اوراس برضد فاطمیان قیام کرد و بر قیروان مسلط شد.^۶ و پس از تسلط بر قیروان خود را تابع امویان اندلس خواند.^۷ آن‌گاه شهر سوسه^۸ را تسخیر کرد و بسیاری از مردم را کشت یا مثله کرد.^۹ جنایت او به حدی بود که خانه‌ها و روستاهای نواحی افریقیه خالی از سکنه شد و هرکس از کشته شدن نجات می‌یافت از گرسنگی هلاک می‌شد.^{۱۰} او که قصد اشغال مهدیه را داشت، نتوانست به این هدف برسد لذا به قیروان بازگشت اما نهایتاً المنصور سومین خلیفه فاطمی بر او غلبه کرد و شورش او را پایان داد.^{۱۱}

اما شمال افریقیه، به ویژه قیروان، در دوران شورش ابویزید آسیب دید و این باعث شد تا المنصور در سال ۳۳۷ ق. شهری را نزدیکی قیروان و به نام منصوریه احداث کند و بازارهای قیروان را به این شهر منتقل کند. این شهر به صورت مرکز مهم بازرگانی و

۱. همان؛ ص ۲۹-۳۱.

۲. همان.

۳. الدولة الفاطمية في مصر سياستها الداخلية...؛ ص ۲۷.

۴. همان.

۵. کتاب سیرالامة و اجابهم؛ ص ۱۷۵.

۶. همان.

۷. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۶، ص ۱۵.

۸. در فاصله سه روزی مهدیه قرار دارد؛ معجم اللدان؛ ج ۳، ص ۲۸۲.

۹. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۶، ص ۱۵.

۱۰. همان؛ ص ۱۵-۱۶.

۱۱. ابن خلدون به تفصیل از برخورد ابویزید با فاطمیه‌ها سخن می‌راند. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۶، ص ۱۸-۱۳.

صنعتی فاطمیان درآمد و تا زمان انتقال دولت به مصر، پایتخت فاطمیان در مغرب بود.^۱ المعز لدین الله چهارمین خلیفه فاطمی و آخرین آن‌ها در مغرب، توانست به یاری دو سردار بزرگ خود جوهر سیسیلی و زیری بن مناد صنهاجی، مخالفان دولت را در شمال افریقا سرکوب کند و حتی بر بازماندگان خوارج که در سحلماسه سکه به نام خود ضرب کرده بودند، غلبه کند؛^۲ و حدود ده سال با جنگ‌های متعدد بر مغرب مسلط شوند و المعز فرمانی صادر کرد مبنی بر آن‌که گفتن *حي علی خير العمل* در اذان الزامی است.^۳ اما با حرکت این خلیفه به سمت مصر، فرزندان زیری بن مناد، اعلام استقلال کردند و افریقیه را از سیطره علویان خارج ساختند.

بربرها بر مغرب مسلط می‌شوند

برخی از منابع تاریخی روایت می‌کنند که چون المعز لدین الله رهسپار مصر شد، فرمانروایی مغرب را به جعفر بن علی بن حمدون زناتی پیشنهاد کرد مشروط بر آن‌که سرزمین استانی از مصر باشد، اما جعفر بن علی با استقلال مغرب موافق بود.^۴

المعز فاطمی، بلکین بن زیری بن مناد صنهاجی را به عنوان نماینده خود در مغرب گذاشت و خود به مصر رفت و بدین ترتیب آل زیری که در تثبیت حکومت فاطمیان در شمال افریقا نقش داشتند و شورش‌های ضد فاطمی مانند ابویزید بن مخلد و دیگران را خاموش کردند و خود به فرمانروایی این منطقه رسیدند. المعز نام بلکین را به یوسف تبدیل و کنیه‌اش را ابوالفتح کرد^۵ و بدین ترتیب اولین دولت بربری از قبیله صنهاجه شکل گرفت. قبیله دیگر بزرگ بربر که زناته است به علت دشمنی‌های دیرینه فیما بین، از حکومت صنهاجی‌ها خشنود نبودند؛ به ویژه اگر روایتی را که به آن اشاره شد، یعنی به قدرت نرسیدن جعفر بن علی بن حمدون از سران قبیله زناته را در نظر بگیریم، آتش دشمنی را شعله‌ور می‌کرد. لذا پس از چند سال زناتی‌ها شورش کردند و به امویان اندلس که دشمنی دیرینه با فاطمی‌ها داشتند پناه بردند و با همدستی و یاری منصور بن ابی عامر

۱. الدولة الفاطمية في مصر سباحتها الداخلية...؛ ص ۳۵-۳۱.

۲. همان؛ ص ۳۱.

۳. البيان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۲۳.

۴. معالم تاريخ المغرب والاندلس؛ ص ۱۳۷.

۵. تاريخ ابن خلدون؛ ج ۵، ص ۱۵۷.

کارگزار امویان اندلس، مناطق وسیعی از مغرب الاوسط و مغرب الاقصى را از دست فاطمیان خارج کردند.^۱ دولت‌های کوچک دیگری از قبیله زناته در شمال افریقا در محدوده مغرب الاقصى و مغرب الاوسط شکل گرفت^۲ و این بر ضعف فاطمیان در شمال افریقا افزود. در اوایل قرن پنجم که معز بن بادیس صنهاجی از آل‌زیری به قدرت رسید، سروری فاطمیان و علویان در مناطق بازمانده در شمال افریقا نیز پایان گرفت، زیرا ابن امیر صنهاجی تبعیت خود را از فاطمیان و علویان مناطق لغو و مذهب اهل سنت را رسماً اعلام کرد.^۳



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱. عبدالحقیم عویس؛ دولة بني حمادة من ۳۸-۴۱.

۲. برای آشنایی با این دولت‌های محلی کوچک ر.ک: تاریخ ابن خلدون؛ ج ۵ و ج ۶.

۳. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۵.

فصل چهارم

فاطمیان در مصر

مصر از آغاز دوره اسلامی تا ظهور فاطمیان

چون شامات فتح شد، مسلمانان ناگزیر به فتح منطقه حساس و مهم مصر بودند. این مکان در کنار دریای سرخ و از موقعیت خاصی برخوردار بود و امنیت شامات را به دست رومی‌ها تهدید می‌کرد. به علاوه ساکنان جزیره العرب از عصر جاهلیت و از طریق بازرگانی با ثروت مصر آشنا بودند و به تجارت با مصریان اهتمام داشتند، همانند عمرو بن عاص فاتح مصر که بنا به روایت کندی: «کان عمرو بن العاص ناجراً فی الجاهلیة و کان یختلف بتجارته الی مصر»^۱ عمرو عاص از بازرگانان عصر جاهلیت بود که به واسطه تجارتش به مصر رفت و آمد داشت.^۲

بلادری می‌نویسد: «عمرو به سال نوزده به مصر رفت و در عریش^۳ منزل کرد و سپس به فرماء^۴ آمد. در آنجا جمعی آماده نبرد بودند و او با ایشان جنگید و شکستشان داد و اردویشان را متصرف شد»^۵.

هر چند در چگونگی فتح مصر آرا مختلف است و به قول بلادری که از عبدالله بن

۱. محمد بن یوسف کندی؛ ولاء مصر، تحقیق حسین نضار (بیروت: دار صادر) ص ۲۹.

۲. وهي مدينة كانت أول عمل مصر من ناحية الشام على ساحل بحر الروم؛ شهری که اولین بخش مصر در کنار دریای مدیترانه از طرف شام است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۱۳.

۳. و هو هي مدينة قديمة بين العريش والقسطاطه، همان، ص ۲۵۶. فرما همان بلوزیم قدیم است که در شرق پور سعید واقع است.

۴. فتح البلدان، ترجمه محمد متوکل، نشر نقره، تهران: ۱۳۶۷، ص ۳۰۴. همچنین ر.ک. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶، چاپ پنجم، ج ۲، ص ۳۲. ابوالمحاسن بن تغری بردی. النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة؛ چاپ مصر، ج ۱، ص ۶. نویسنده، حرکت سپاه اسلام به مصر را در سال ۲۰ قمری نوشته است. طبری. تاریخ الأمم و الملوک؛ (بیروت: مؤسسة العلمی للمطبوعات) ج ۱، ص ۱۹۵. مقریزی اقوال مختلف در سال فتح مصر را بیان کرده، سال بیستم را صحیح‌ترین نظر می‌داند. اللواعظ و الاعتبار بذکر الخطأ والآثار معروف به حطط مقریزی (بیروت: دار صادر) ج ۱، ص ۲۸. شایان توجه است منبع اکثر مورخان، قول اس عبدالحمک (... - ۲۵۷ ق.) صاحب فتح مصر و المغرب و الاندلس است.

عمرو بن عاص روایت کرده «کار مصر بر مردم مشتبه شد. جمعی گفتند به عنوه فتح شده و دیگران گفتند به صلح گشوده است».^۱ اما طبری^۲ و به نقل از او ابن تغری بردی^۳ و قلقشندی^۴ و ابن کثیر^۵ متن صلح نامه را بدین شرح آورده اند:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما أعطى عمرو بن العاص أهل مصر من الأمان على أنفسهم و ملتهم و أموالهم و كنائسهم و صلهم و برهم و بحرهم لا يدخل عليهم شيء من ذلك و لا ينقص و لا يساكنهم التوبة. و على أهل مصر أن يعطوا الجزية إذا اجتمعوا على هذا الصلح و انتهت زيادة نهرهم خمسين ألف ألف و عليهم ممن جنى نصرتهم فان أبى أحد منهم أن يجيب رفع عنهم من الجزاء بقدرهم، و ذمتنا ممن أبى بريئة و إن نقص نهرهم من غايته إذا انتهى رفع عنهم بقدر ذلك، و من دخل في صلحهم من الروم و التوبة فله مثل ما لهم و عليه مثل ما عليهم، و من أبى و اختار الذهب فهد آمن حتى يبلغ مأمنه او يخرج من سلطاننا و عليهم أن لا تأتوا، في ثلث جباية ثلث ما عليهم على ما في هذا الكتاب، عهد الله و ذمته و رسوله و ذمته الخليفة أمير المؤمنين و ذمم المؤمنين. و على التوبة الذين استجابوا ان يعينوا بكذا و كذا رأساً و كذا و كذا فرساً على ان لا يغزوا و لا يمنعوا من تجارة صادرة و لا واردة.

شهد الزبير و عبدالله و محمد أبناءه. و كتب و ودان و حضر.

البته باید توجه داشت ابن اثیر از مفاد صلح نامه سخنی نمی گوید.

مصر بعد از فتح به دو بخش مصر علیا و مصر سفلی تقسیم شد. ابن عبدالحکم می نویسد: «به هنگام مرگ خلیفه دوم عمرو بن عاص امیر بخش سفلی و عبدالله بن سعد ابن ابی سرح در بخش علیا امیر بود».^۶ خلیفه سوم، عثمان به قدرت که رسید، عمرو عاص

۱. فتح البلدان؛ ص ۳۰۷.

۲. تاریخ الامم و الملوک؛ ج ۳، ص ۱۹۹.

۳. الجرم الزاهرة؛ ج ۱، ص ۲۵-۲۴.

۴. صحاح الاصحی فی صناعة الامناء؛ ج ۱۳، ص ۳۲۴-۳۲۵. در این منبع به جای عبارت «و علیهم ما جنى لصونهم» عبارت «و علیه ما جنى نصرتهم» آمده است.

۵. البدایة و النهاية، تحقیق علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت؛ ۱۴۰۸ هـ. ج ۷، ص ۱۱۲-۱۱۳.

بر اساس این صلح نامه که با حضور زبیر بن عوام و عبدالله و محمد صادر شده - عمرو عاص به رومیان مقیم مصر و به قبطیان، در صورت پرداخت جزیه، امان می دهد و چنانچه مایل به پرداخت جزیه نباشند باید از آن سرزمین بیرون روند.

۶. فتح مصر و اخبارها؛ ص ۱۷۳. ابن نظر ابن عبدالحکم قابل تردید است، زیرا عمرو عاص امارت تمام مصر را داشت و عبدالله پس از عمرو به امارت مصر رسید.

را عزل کرد و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به ولایت مصر گماشت. در زمان همو بود که مصریان علیه او و مخدومش عثمان بن عفان و به همراه عراقیان ستم‌دیده، قیام کردند. نقاضای آنان این بود که عثمان، عبدالله بن سعد را که برادر رضاعی خلیفه بود، از استانداری مصر عزل کند. عثمان با نصیحت امام علی (ع) چنین کرد^۱ و محمد بن ابی بکر را به استانداری مصر انتخاب کرد؛ اما با حیلۀ مروان دوباره حکم استاندار سابق را تأیید و فرمان قتل محمد بن ابی بکر را صادر کرد. مصریان که از وساطت حضرت علی راضی به مصر بازمی‌گشتند، دوباره و با فیادت محمد، خانه عثمان را محاصره کرده، خلیفه را در سیزدهم ذیحجه سال ۳۵ کشتند.

طبری^۲ و مقریزی^۳ عامل قتل عثمان را عبدالله بن سباء (این شخصیت افسانه‌ای و ساخته سیف بن عمر تمیمی) می‌دانند. هم‌چنین رمز پیروزی سریع عبدالله بن سباء را توجه استاندار عبدالله بن سعد به شمال افریقا و جنگ با خارجی‌ان و رومیان ذکر کرده‌اند.^۴ امیر مؤمنان علیه‌السلام - در آغاز حرکت خود عمال عثمان را عزل کرد؛ از جمله عبدالله بن سعد را از مصر عزل و به جای او، قیس بن سعد بن عبادۀ انصاری را منصوب کرد.^۵

جز مسلمة بن مخلد انصاری^۶ که پس از فتح مصر مقیم آنجا و خونخواه عثمان بود و یزید بن حارث کنانی^۷ و یارانش که در خربت^۸ مقیم بودند، بقیه مردم مصر که از کشته شدن عثمان خشنود بودند، با فرستاده امیر مؤمنان بیعت کردند^۹ ولی پس از دوره‌ای کوتاه،

۱. البته مروان بن حکم رأی عثمان را زد و بعد از این ماجرا امام علی (ع) با خود عهد کرد که دیگر درباره عثمان وساطت نکند. ر.ک: محمد باقر بهرودی؛ سيرة علي؛ تهران، ۱۳۶۸ ش. ص ۶۵.

۲. تاریخ الامم والملوک؛ ج ۳، ص ۳۹۸.

۳. خطبة؛ ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۶.

۴. تاریخ الامم والملوک؛ ج ۳، ص ۳۰۷. ولا مصر؛ ص ۳۶.

۵. تاریخ الامم والملوک؛ ج ۲، ص ۴۶۲.

۶. مسلمة بن مخلد بن صامت انصاری از همراهان معاویه در جنگ صفین بود و از جانب او در سال ۴۷ هجری به امارت مصر و سپس مغرب رسید. او اولین کسی است که مناره را برای اذان در مساجد بنیان ریخت. زرکلی.

اعلام؛ ج ۷، ص ۲۲۴.

۷. او از بنی شیبان بود که به دست امام علی بن ابی طالب اسلام آورد و به هنگام امارت وی و در جنگ با خوارج در سال ۶۸ ق. کشته شد. همان؛ ج ۸، ص ۱۸۰.

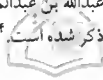
۸. در زمان یاقوت ویران و بنابه گزارش او در حوالی اسکندریه بوده است.

۹. سيرة علي؛ ص ۱۷۸.

با امویان درگیر شدند و مصر در سال ۳۸ق. به دست امویان افتاد.

ابتدا عمرو عاص و پس از او به ترتیب، عتبۀ بن ابی سفیان در ۴۳ق. عقبۀ بن عامر در ۴۴ق. و مسلمۀ بن مخلّد در ۴۹ق. امور مصر را بر عهده داشتند^۱ تا آنکه سعید بن یزید در ۶۲ق. والی مصر شد. در عصر او خوارج مصر به همراهی گروهی از غیر خوارج با عبدالله بن زبیر بیعت کردند و ابن زبیر نیز عبدالرحمن بن جعفم فهری را به مصر فرستاد و او بر امیر اموی (سعید) غلبه کرد و قریب یکسال در حوزه قدرت ابن زبیر بود. مروان حکم پس از تثبیت اوضاع شام به مصر آمد و پس از جنگ شدید با زبیریان با وساطت مصریان، مصالحه کرد و دوباره آن دیار، تابع دولت اموی شد.

مصر تا پایان دوران اموی، بجز قیام مجدد خوارج در عصر ولید بن عبدالملک بحرانی شدید نداشت. در آن زمان، قُرة بن شریک عسبی،^۲ استاندار مصر بود که ستم و خیانت او بر مردم شهره بود.^۳ در همین دوران افزایش قیمت‌ها و بحران اقتصادی شدت گرفت و این بحران که در امارت عبدالله بن عبدالملک بن مروان در مصر بود، اولین گرفتاری اقتصادی مسلمانان مصر ذکر شده است.^۴



آغاز دعوت بنی عباس در مصر و تکریم بنی عباسی

آغاز دعوت بنی عباس در مصر را دقیقاً نمی‌دانیم. ابن تغری بردی در خبری آورده که در روزگار هشام بن عبدالملک، استاندار مصر، عبدالرحمن بن خالد (۱۱۷-۱۱۹ق.) داعیان بنی عباس را تکریم کرد و با آن‌ها هماهنگ شد. هشام چون این خبر شنید، عبدالرحمن را عزل کرد.^۵ بحران ضد اموی در عصر خلافت مروان حمار (۱۲۷-۱۳۲ق.) شدت گرفت و نزاع قیسی‌ها و یمنی‌ها نمایان شد. مروان در ابتدای کار خود، حفص بن ولید حضرمی را که از اعراب یمنی (جنوب) بود، عزل کرد و خواهان بیعت مصریان با حنظلة بن صفوان کلبی که از آفریقیه به مصر آمده بود، شد. اما مصریان عصیان کرده، دوباره حفص را به ولایت برداشتند. خلیفه اموی که درمانده بود، حوثرۀ بن شهیل باهلی را با سپاه سنگین

۱. ولای مصر: ص ۵۷-۶۳.

۲. همان: ص ۸۴.

۳. سیوطی: تاریخ الخلفاء، (بیروت: دارالفکر) ص ۲۰۸.

۴. مقریزی: اغاثة الامم بكتف النمة (بیروت: مؤسسة ناصر للثقافة، ۱۹۸۸ م.) ص ۲۷ و نیز ر.ک. ولای مصر: ص ۸.

۵. النجوم الزاهرة: ج ۱، ص ۲۷۸.

روانه مصر کرد و او بر تثبیت اوضاع، توانا شد.

مروان پس از آن‌که در معرکه زاب با بنی عباس، مغلوب شد و در شوال ۱۳۲ ق. به مصر آمد، متوجه شد برخی مناطق مصر مانند اسکندریه، صعید و اسوان دعوت عباسیان را پذیرفته‌اند. مروان از فرو نشاندن قیام مردم علیه خود عاجز ماند تا در نهایت با رسیدن سپاه عباسی به حدود مصر، مروان فسطاط را که آخرین سنگر مهم بود سوزاند، و پس از دو ماه از ورود خود به مصر در ذیحجه همان سال در نزدیکی جیزه^۱ به دست صالح بن علی عباسی کشته^۲ و سیطره امویان از مصر برچیده شد.

ماندگاران اموی بعد از قتل مروان

کشتن مروان حمار پایان مقاومت امویان نبود. در روزگار خلیفه عباسی، مهدی و به وقت استانداری ابراهیم بن صالح در مصر، دحیه بن مصعب بن اصیغ از نوادگان عبدالعزیز بن مروان در صعید به پا خاست و استاندار عباسی مسامحه کرد. کار او بالا گرفت در نتیجه خلیفه، نماینده خود را در سال ۱۶۷ ق. عزل کرد. و موسی بن مصعب بن ربیع خُثعمی را به جای او گماشت. این امیر عباسی نیز موفق نشد، تا این‌که در اوج شورش دحیه، ابراهیم بن صالح، در واپسین روزهای خلافت مهدی دوباره به استانداری منصوب شد و در سال ۱۶۹ ق. شورشگر اموی را کشت.^۳

پس از قتل دحیه، از سوی امویان خطری مصر را تهدید نمی‌کرد. اما صاحبان حقیقی خلافت یعنی علویان، از همان آغاز روی کار آمدن فرزندان عباس، نهضت مقدس خود را آغاز کردند.

نهضت‌های شیعه این دوره

مقریزی می‌نویسد: فلما کان فی أمارۃ حمید بن قحطبة علی مصر من قبل أبی جعفر المنصور قدم الی مصر علی بن محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب داعیۃ لایبه و عمه ... و بايع كثير منهم لعلی بن محمد بن عبدالله و هو أوّل علوي قدم مصر^۴

۱. اطراف قاهره کنونی و نزدیک اهرام

۲. اطراف قاهره کنونی و نزدیک اهرام.

۳. همان؛ ج ۲، ص ۴۹-۵۵.

۴. حطّط؛ ج ۲، ص ۳۳۸. یعنی زمانی که حمید بن قحطبه از جانب منصور، والی مصر بود علی بن محمد بن... برآی

حضور تشیع در مصر از آغاز فتح و با توجه به شرکت بعضی از موالی اهل بیت «ع» در فتوحات، مانند مقداد بن اسود، ابوذر، ابویوب انصاری دیده می‌شود و عمار یاسر نیز در زمان عثمان به مصر آمده بود. اما همان‌گونه که مقریزی نوشته - اولین قیام شیعه ضد دولتی در عصر عباسیان در مصر، حرکت علی بن محمد، فرزند نفیس زکیه بود که مردم را به اهداف پدر و عم خویش دعوت کرد.

«قاسم بن ابراهیم، یکی از شورشیان علوی، در زمان معنصم مورد تعقیب و حمله قرار گرفت و در سال ۲۲۰ هجری به مصر پناه برد. او می‌گوید: همه راه‌ها را به روی قاسم بستند و سخت در جست و جوی او بودند، ما با او در قسمت عقب دکان یک کفاش مخفی شده بودیم، ناگهان صدایی شنیدیم که می‌گفت: خون هر کس که قاسم بن ابراهیم را پناه دهد و خون هر کس که جای او را بداند و نشان ندهد، مباح است. اما کسی که جای او را نشان دهد جایزه او هزار دینار پول نقد است به علاوه پوشاک و سلاح و چیزهای دیگر... ولی مرد کفاش همچنان ساکت بود و در حالی که ندا را می‌شنید، به کار خود اشتغال داشت و صدا بر نمی‌آورد. اندکی بعد که به نزد ما آمد، بدو گفتیم: نرسیدی؟ جواب داد: هدف من این بود که فرزندان رسول خدا را از آسیب حفاظت نمایم و بدین سبب، جدش پیغمبر خدا را خشنود سازم و چون به آرزوی خود رسیدم، اگر گوش‌هایم را نیز فیچی کنند، دیگر برای من اهمیتی نخواهد داشت، در این صورت چرا از آن‌ها بترسم»^۱.

در دوران متوکل عباسی که به فول ابن‌اثیر مال و جان هر کسی را که حب علی و خاندان او - علیهم السلام - را در دل داشت به خطر می‌انداخت و بر او رحم نمی‌کرد،^۲ آن‌طور با شیعیان مصر رفتار می‌کرد که مرحوم مظفر از زبان مقریزی گزارش کرده است:

«متوکل به والی خود در مصر نامه نوشت که آل ابی طالب را از مصر اخراج کند و به عراق بفرستد. امیر مصر (اسحاق بن یحیی خُتلی) آنان را در دهم رجب سال ۲۳۶ ه. ق. از آنجا بیرون راند. آنان وارد عراق شدند؛ لکن آن‌ها را از عراق به سوی مدینه، در شوال همان سال اخراج کردند. و هر کسی که در مصر به مذهب علی و خاندان او - علیهم

^۱ دعوت مردم به سوی پدر و عمویش به مصر آمد. جمع کثیری با او - که اولین علوی داخل شده به مصر بود - بیعت کردند.

۱. سید محسن امین؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ترجمه کمال موسوی (تهران: اسلامیه، ۱۳۴۵ ش) ص ۳۵۸. نقل از دکتر صادق آینه‌وند؛ قیامهای شیعه در تاریخ اسلام (تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۷ ش) ص ۲۰.

۲. الکامل، ج ۴، ص ۳۱۸.

السلام- پایند بود، در استتار و اختفا به سر می‌برد. حتی امیر مصر که یکی از سربازان را درباره کاری زیر ضرب تازیانه و تنبیه بدنی قرار داد، وی امیر را به حق حسن و حسین -علیهما السلام- سوگند می‌داد که او را مورد عفو قرار دهد، امیر دستور داد سی تازیانه دیگر بر بدن او وارد سازند. پیک و قاصد، این جریان را برای متوکل گزارش کرد. پس از آن نامه‌ای از سوی متوکل به امیر مصر رسید که در آن به وی دستور داد بر این سرباز علوی صد تازیانه دیگر وارد سازند. امیر نیز طبق دستور عمل کرد، و او را نیز مانند سایرین به عراق روانه ساخت. والی مصر پس از این رویداد در جست و جوی شیعیان مصر برآمد، و پس از یافتن آن‌ها دستور می‌داد آنان را به سوی عراق روانه سازند. والی مصر را بر مردی مطلع ساختند که نام او محمد بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن ابی طالب بود، و برای والی گزارش نمودند که برای وی در مصر بیعت گرفتند. دستور داد مکانی را که در آن با او بیعت کردند به آتش کشیدند و خود او را دستگیر کردند، و عده‌ای را که با او بیعت کرده بودند تازیانه زدند و این مرد علوی و جمعی از آل ابی طالب را به عراق اخراج کردند.^۱

در همین دوران و در زمان ولایت یزید بن عبدالله ترکی،^۲ بنا به دستور متوکل، علویان و شیعیان از مصر به عراق تبعید می‌شدند. از جمله، علوی معروف ابوحدری و یارانش در رمضان ۲۴۸ اخراج شدند و در رمضان ۲۵۰ شش نفر از علویان و در رجب ۲۵۱، هشت تن از بزرگان علوی^۳ که ظاهراً یکی از آنان محمد بن فرج از اصحاب امام هادی در مصر است که مدت هشت سال در زندان عراق ماند.^۴

کندی می‌نویسد: چون متعصر بر تخت نشست و یزید بن عبدالله را ابقا کرد، به او نوشت: هیچ علوی نباید پیشه‌ای را قبول کند، و بر اسبی سوار شود، و از فسطاط به اطراف آن سفر کند، و بیش از یک عبد برای خود اتخاذ نماید. اگر میان مردم و یکی از علویان نزاعی درگرفت سخن خصم طالبی پذیرفته شود و از او دلیل و بینه مطالبه نشود.^۵

۱. محمد حسین مقلقر؛ تاریخ شمه، ترجمه و نگارش سید محمدباقر حجتی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.) ص ۲۶۳.

۲. یزید بن عبدالله بن دینار از والیان ترک بنی عباس بود که در سال ۲۴۲ و در عصر متوکل، به امارت مصر رسید و ده سال بر آن دیار حکومت کرد.

۳. ولایت مصر؛ ص ۲۲۹-۲۳۰.

۴. ولایت مصر؛ ص ۲۲۹-۲۳۰.

۵. ولایت مصر؛ ص ۲۳۰.

اندکی قبل از تأسیس اولین دولت مستقل یعنی بنی طولون و در دوران ستم معتزی، عبدالله بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی (ع) که به او ابن اَرْقَط می‌گفتند، همراه با جابر بن ولید مَدَلْجی^۱ در شهر اسکندریه به پا خاست. ابن علوی، فرماندهی سپاه را در جنگ علیه امیر مصر (یزید بن عبدالله ترکی) بر عهده داشت. در جنگ با امیر مصر، اسیر و در سال بعد به عراق تبعید شد. اگرچه ابن ارقط از دست دشمن گریخت اما دوباره در سال ۲۵۵ دستگیر و به عراق تبعید شد.^۲

ترکان مشرقی در مصر

هر چند دولت عباسی، از آغاز عصر منصور، ترکان را به کار گمارده بود ولی به علت برتری دو عنصر فارس و عرب، به آن‌ها اهمیتی داده نمی‌شد؛ تا معتمد بر سر کار آمد و به دلایل چندی ترکان را که یا از اسیران بودند یا غلامان تقدیمی، به خلفا برتری داد: اولاً: مادر معتمد به نام (مارده) زنی ترک از سرزمین سُغَد بود و در خلیفه نفوذ داشت. ثانیاً: همراهی فارسیان با مأمون در جنگ او با برادرش امین، اعتماد معتمد را سلب کرده بود. ثالثاً: قوت جنگ‌جویی ترک‌ها او را واداشت تا اعظم سپاهیان خود را از ماوراءالنهر برگزیند. علاوه بر امور لشکری در کارهای دیوانی نیز ترکان را بر اعراب برتری داد. در همان اول خلافتش (۲۱۸ق.) به کیدر بن نصر سُغَدی، والی مصر، امر کرد تا عرب‌ها را از دیوان مصر عزل کند.^۳

به همین دلیل، یحیی بن وزیر جرّوی اعتراض کرد و گفت: هذا امر لا يقوم فینا افضل منه، لانا منقنا حقاً و فیتنا، پانصد مرد عرب از لخم و جذام با او همراه شدند و در «تنیس»^۴ با والی عباسیان جنگید.^۵ مقریزی می‌نویسد: فانقرضت دولة العرب من مصر، و صار جندها العجم و الموالي، من عهد المعتصم الی ان ولی الامیر ابوالعباس احمد ابن طولون مضّر فاشکّر من العبيد.^۶

۱. وی از کتانه بود. ر.ک: تاریخ بیهقی؛ ترجمه محمد ابراهیم آبی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،

۱۳۶۶ش) ج ۲، ص ۵۳۳.

۲. حطّاء ج ۲، ص ۳۳۹.

۳. ولّاء مصر؛ ص ۲۱۷.

۴. تنیس از جزایر مصر است نزدیک دمياط.

۵. ولّاء مصر؛ ص ۲۱۸/۲۱۷.

۶. حطّاء ج ۱، ص ۱۶۸.

کیان عربی در مصر منقرض شد و سپاه مصر از عجم و موالی شدند و از عصر معتصم تا استانداری احمد بن طولون بردگان در مصر (در دولت مصر) زیاد شدند.

طولون یکی از غلامان ترک بود که حاکم بخارا در سال ۲۰۰ ق. به رسم هدیه برای مأمون فرستاد. او در بغداد به مرتبه فرماندهی سپاه رسید. پسرش احمد بن طولون که مؤسس اولین دولت ترک در مصر است، در شهر سامرا و در سال ۲۲۰ ق. زاده شد. مادرش بعد از مرگ طولون با امیر بابکیان،^۱ والی مصر در زمان متوکل، ازدواج کرد^۲ و بدین ترتیب احمد به مصر راه پیدا کرد.

احمد در سال ۲۵۴ والی مصر شد، و بلافاصله اعلام استقلال کرد و چون در این روزگار خلیفه وقت به شورش زنگیان سرگرم بود، احمد بن طولون فرصت را مغتنم شمرد و سیطره خود را به شام و شمال آفریقا گشایند.

احمد بن طولون ضمن حفظ استقلال خود، در خطبه جمعه خلیفه را یاد می‌کرد و به نام مخدوم خود سکه ضرب می‌کرد. پیوند و همدلی او با خلافت بغداد، نشان‌دهنده ادامه سیاست‌های پیشین نسبت به علویان بود.

«در همین سال (۲۵۶) احمد بن طولون، طالبیان را از مصر به مدینه بیرون راند و کسی همراهشان فرستاد تا آنان را برساند و بیرون رقتشان در جمادی‌الآخر بود و مردی از اولاد عباس بن علی، تخلف ورزید و خواست به مغرب روی نهد که احمد ابن طولون او را گرفت و صد و پنجاه تازیانه زد و او را در فسطاط گرداند».^۳

یکی از قیام‌های شیعه در دوره طولونیان، خروج احمد بن محمد بن عبدالله بن طه‌طبا معروف به بغالاصغر، میان اسکندریه و برقه در سال ۲۵۵ ق. بود. او در منطقه صعید به دست ابن طولون شهید شد و سر بریده‌اش به فسطاط آورده شد.^۴

مرحوم مظفر در تاریخ شیعه خود به نقل از مقریزی و ابن‌اثیر، از خروج طابلی دیگری در صعید به نام ابن صوفی علوی یاد می‌کند و می‌نویسد:^۵

«ابن صوفی علوی»؛ ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن محمد ابن عمر بن

۱. بابکیاک و بابکیاک نیز ضبط شده است.

۲. ابن حلدون نقل می‌کند بابکیاک دایی احمد بوده است. تاریخ ابن حلدون؛ ج ۲، ص ۴۵۷

۳. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۵۴۴

۴. تاریخ شیعه؛ ص ۲۶۶، به نقل از خطب مقریزی؛ ج ۲، ص ۱۱۳.

۵. همان؛ ص ۲۶۶-۲۶۷.

علی ابن ابی طالب -علیهما السلام- که در «صعید» خروج کرد و در ذیقعده سال ۲۵۵ ق. وارد «آسنا» شد. ابن طولون سپاهی به سوی او فرستاد، ولی ابن صوفی این سپاه را شکست داد و بر آن پیروز گشت. آن گاه ابن طولون سپاه دیگری به سوی او گسیل داشت و پس از درگیری و جنگ، ابن صوفی دچار هزیمت و شکست شد و هر چه با خود داشت رها کرد و نفراش تقلیل یافتند. لذا ابن صوفی دو سال در «الواح» اقامت گزید، سپس در محرم سال ۲۵۹ ه. ق به «أشمونین» رفت و به سوی «اسوان» روی نهاد تا با ابو عبد الرحمن عمری نبرد کند. عمری بر او و تمام سپاهیانش پیروز شد و کشتار عظیمی از سپاهیان ابن صوفی به راه انداخت. ابن صوفی به «اسوان» رفت و ابن طولون عده‌ای را به سوی او گسیل داشت، و کار ابن صوفی در رابطه با بارانش به نابسامانی کشید، لذا بارانش را ترک گفت و به سوی «عیداب» رهسپار گشت و بر کشتی سوار شد و به سوی مکه روی نهاد که در مکه وی را دستگیر کردند و به حضور ابن طولون آوردند. ابن طولون او را زندانی کرد، سپس او را از زندان آزاد ساخت. سرانجام ابن صوفی راهی مدینه شد و در آنجا از دنیا رفت.

مدتی بعد از این دو قیام طالبی، احمد بن ابراهیم بن عبدالله بن طاطبا معروف به بغالاکبر و از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) در همان منطقه قیام کرد و با ارجون ترکی والی مصر جنگ کرد.^۱

مؤسس دولت طولونیان به تقویت ارتش و بنیه نظامی حکومت توجه شایانی داشت و این علاوه بر جنگ با دولت‌های همجوار و سرکوب قیام‌های مخالفان بود. گسترده‌گی نیروی نظامی، او را برانگیخت تا شهر قطنع^۲ را میان فسطاط و کوه مقطم بنا کند و هر قطعه‌ای از شهر را به نظامیان یک ملیت اختصاص دهد.^۳

در آن روزگار میان معتمد عباسی و برادرش موفق نزاع بود. معتمد برای فرار از استبداد موفق، قصد مصر کرد. ابن طولون نیز خرسند از این سفر از او دعوت کرد، چون وجود خلیفه وقت در مصر تحکیم حکومت طولونی را در پی داشت و به علاوه ارسال مالیات سالانه به دارالخلافه دیگر ضرورتی نداشت و این ذخیره بزرگی برای دولت مصر بود. معتمد در خفا آماده حرکت به مصر شد، اما موفق که متوجه شده بود، از کارگزار خود

۱. همان؛ ص ۲۶۶.

۲. در محل قلعه امروزی قاهره قرار داشته است.

۳. النجوم الزاهرة؛ ج ۳، ص ۱۴-۱۷.

در موصل، ممانعت ادامه مسیر معتمد را تقاضا کرد و بدین ترتیب این حرکت متوقف شد. حمایت ابن طولون از معتمد، خشم موفق را برانگیخت، ولی چون بازنگیان در جنگ بود، نتوانست او را سیاست کند.

در بیان صفات شخصی مؤسس دولت طولونی باید نظر مورخ معاصر مصری را پذیرفت: کان حاکماً مستبداً مستتراً، انصف بالقسوة و الميل الى سفك الدماء لتوطيد ملكه.^۱ ابن طولون پس از پانزده سال حکومت جابرانه درگذشت و پسرش ابوالجیش خمارویه بر تخت نشست. درباره ناپرهیزگاری او، قاضی تَنوَحی می‌نویسد: ان ابالجیش کان یشرّب، اذا قعد للشرّب، اربعین رطلاً من نبيذ المصر المعروف بالشیروی،^۲ برای تحکیم روابط سیاسی ترکان با بغداد، دخترش قطرالندی را به همسری معتضد عباسی در آورد و او را با جهازی که لمیر مثله و لایسمع به^۳ به سوی بغداد روانه کرد. این امیر ترک که شمس الدین یونینی صاحب مرآة الزمان کثیر الفساد بالخدم^۴ و صفش کرده است، در ۲۸۲ق. به دست کنیزکانش کشته شد.^۵ با جلوس فرزندش ابوالعساکر جیش بن خارویه، سستی در دولت طولونی فزون گرفته، این ضعف و سستی در برخورد با قرامطه شام در سال ۲۹۰ق. به شدت نمایان شد و خلیفه عباسی مصمم شد تا مصر را از ولایت طولونی خارج کند و بدین ترتیب از سال ۲۹۳ تا ۳۲۳ (زمان ظهور اخشیدیان) مصر، تابع بغداد بود.

در این دوران به سبب آشفتگی سیاسی در حوزه خلافت، مصر نیز نابسامان بود. همزمان با این نابسامانی، غلامی ترک به نام محمد بن طُفُج و ملقب به اخشید^۶ سر برآورد. جدّ او از خادمان معتصم و نام فرزندانش واثق و متوکل بود. پدر طُفُج از نظامیان احمد بن طولون بود. در سال‌های اولیه سده چهارم هجری قمری که مصر مضطرب بود و محمد بن علی ماذرانی صاحب خراج مصر بر مردم ستم می‌کرد، الراضی بالله، محمد بن

۱. او حاکم مستبد و قسی القلب بود و برای تحکیم سلطه‌اش به خونریزی تمایل داشت. احمد مختار البهادی، فی التاریخ العباسی و الفاطمی (اسکندریه، مؤسسه شهاب الجامعیة، ۹۸۲ م) ص ۱۳۵.

۲. ابوالجیش شراب می‌نوشید و زمانی که به میگساری می‌نشست، چهل رطل شراب مصر که معروف به شیروی بود می‌نوشید. نواذ المحاضرة و اخبار المذاكرة؛ تحقیق عبود الشالچی، ۱۳۹۱ هـ، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳. النجوم الزاهرة؛ ج ۳، ص ۶۲.

۴. همان؛ ص ۶۳.

۵. فی التاریخ العباسی و الفاطمی؛ ص ۱۳۸.

۶. به معنای پیشانی سفید و از القاب شاهان فرغانه در ماوراءالنهر بود.

طُغیج را به استناداری مصر منسوب و به او لقب اخشید اعطا کرد.^۱
 اخشیدیان نیز همانند سلف خود، بنی طولون با شیعیان عداوت و کینه داشتند. در آن روزگار به علت فعالیت دولت نوپای فاطمی در مغرب، شیعه در مصر قوت می‌گرفت. به علاوه نزاع مستمر ترکان با دولت شیعی حلب (حمدانیان) کینه و عداوت علیه شیعیان مصر را افزایش می‌داد.

کافور اخشیدی علی‌رغم تعصب و عداوتی که با شیعه داشت، به سبب فزونی شمار شیعیان و قدرت آن‌ها در مصر، ناگزیر به سازش با آن‌ها شد و از فرجام توطئه علیه آن‌ها بی‌مناک بود.^۲

اخشیدیان همچون بسیاری از دولت‌های کوچک نوظهور، در اسراف اموال عمومی مردم مصر مشهور بودند. نوشته‌اند که در آشپزخانه سردودمان اخشیدی صدها گوسفند و پرنده ذبح می‌شد و آن‌چنان دولتمردان اخشیدی در ناز و سرور غرق بودند که وقتی در مصر زلزله شد، شاعری به کافور گفت:

ما زلزلت مصر من خطب الم بها
 مصر از حادثه‌ای که بر او وارد آمد نلرزد، بلکه از طرب و شادی به دوران شما به
 رقص آمد.^۳

از مصائبی که در جامعه مصر در عصر اخشیدیان پدید آمد، گرانی و تورم سال ۳۵۲ق. بود که نه سال ادامه داشت. مقریزی می‌نویسد: به علت کاهش آب نیل نرخ‌ها سه برابر افزایش یافت، نان نایاب شد، مردم مضطرب شدند، فتنه و آشوب حاصل از گرانی و بی‌تدبیری دولت ترکان فزونی یافت.^۴

همین مورخ در ادامه می‌نویسد: و کثر الموت حتی عجز الناس عن تكفين الاموات و دفنهم، فکان من مات يطرح في النيل؛^۵ مرگ و میر زیاد شد به حدی که مردم از کفن و دفن مردگان عاجز بودند، مردگان را درون رودخانه نیل می‌انداختند. این وضعیت تا ورود فاطمیان به مصر ادامه داشت. کافور غلام حبشی اخشید که از دولتمردان ترک به شمار

۱. البحر الزاهر؛ ج ۳، ص ۲۳۷.

۲. محمد حسین مظفر؛ تاریخ شیعه؛ ص ۲۶۹.

۳. فیلیپ حئی؛ تاریخ عرب؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶ ش) ص ۵۸۶.

۴. ائمة الامم؛ ص ۴۸-۴۹.

۵. همان؛ ص ۴۹.

می‌آمد، اگرچه رسماً به مدت دو سال با تأیید بغداد، امیری مصر را داشت^۱ اما از سال ۳۳۴ق. که اخشید مرد و پسرش آئوچور و سپس علی بن اخشید به حکومت رسیدند، به علت کم‌سنی و بی‌تجربگی آن دو، کارگزار اصلی مصر همان غلام حبشی بود.

کافور با حمدانی‌ها و قرمطی‌ها از سوی شام و با امیران نوبه از طرف جنوب در جنگ بود. جنگ با حمدانی‌ها با معاهده صلح پایان گرفت و بر اساس آن، شمال شام در دست حمدانی‌ها ماند و جنوب به اخشیدیان سپرده شد. کافور در جنگ با امیران نوبه آن‌ها را مجبور کرد تا تسلیم شوند و سالانه جزیه و غلام به مصر بفرستند. این امر باعث شد تا سپاهیان سیاه آفریقا در ارتش اخشید وارد شوند.

آخرین امیر اخشیدی ابوالفوراس احمد بن علی، نوه اخشید بود که مدت پانزده ماه بر مصر حکومت کرد. او که نوجوانی بیش نبود، تدبیر امور را به حسن بن عبیدالله، پسر عم پدرش، که صاحب رمله بود واگذاشت.^۲

حسن بن عبیدالله در دوره کوتاه حکومتش بر مصر، در حق مصریان بدی کرد.^۳ بساط ترکان با آمدن جوهر سیسیلی به مصر برچیده شد و از آن زمان این سرزمین شاهد حکومت قدرتمند و درخشان فاطمیان است.

مراقبت‌های ویژه در مصر

فاطمیان در مصر

از سال‌های اول حکومت در شمال آفریقا، فاطمیان بر فتح مصر عزم داشتند. عبیدالله المهدی در سال‌های ۳۵۱ و ۳۵۷ق. دست به چنین کاری زد اما ناکام ماند. فرزندش، القائم بامرائه، نیز در ۳۲۳ق. طرفی نیست.^۴

خلفای فاطمی از همان آغاز قصد داشتند مشرق اسلامی را به حوزه خود ملحق کنند.^۵ گفتگوی المعزالدین الله در مصر با یکی از سفیران بیزانس که مقریزی آن را از قول

۱. از ۳۵۵ تا ۳۵۷ق.

۲. النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۲۱-۲۲.

۳. همان؛ ص ۲۳.

۴. ایمن فواد سید: الدولة الفاطمية في مصر؛ الدار المصرية اللبنانية. القاهرة، ۱۴۱۳ هـ. ص ۵۸. در این مورد ر. ک: تاریخ طبری؛ قاضی نعمان؛ اقتراح الدعوة؛ ص ۳۲۶. ابن اثیر؛ الکامل؛ ج ۸، ص ۸۴، ۸۹، ۱۱۳. ابن عذاری؛ البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۱۷۵-۱۷۲. ابن خلدون، تاریخ؛ ج ۴، ص ۴۰۳۸. مقریزی؛ خطط؛ ج ۱، ص ۱۷۴، ۳۲۷.

۵. قاضی نعمان؛ المعالی و الصابرات؛ تحقیق محمد یعلوی، ابراهیم شتیوح و حبیب الفقهي (تونس: الجامعة التونسية، ۱۹۷۸م) ص ۲۷۵.

ابن اثیر آورده، نظر مذکور را تأیید می‌کند. این سفیر گاهی با المعز دیدار می‌کرد. در یکی از دیدارها خلیفه فاطمی به او گفت:

انذكر اذ انتيتي رسولاً و انا بالمهدية، فقلت لك: لتدخلن علي و انا بمصر مالکاً لها؟ آیا مرا به هنگامی که بر مهدیه به عنوان سفیر آمدی، به یاد می‌آوری که به تو گفتم در مصر بر من وارد خواهی شد در حالی که من مالک آنجا هستم.
قال: نعم، سفیر گفتم: بلی.

قال: و انا اقول لك لتدخلن علي ببغداد و انا خلیفه. خلیفه گفت: و اینک به تو می‌گویم در بغداد بر من به عنوان خلیفه وارد خواهی شد.^۱

دربارهٔ اوضاع آشفته اجتماعی مصر در اواخر عصر اخشیدیان، مورخان متفقند، اما ابن تغری بردی، علت آشفته‌گی مصر را ورود داعیان فاطمی به مصر می‌داند و می‌نویسد: واضطربت امور الدیار المصرية و الاسکندرية بسبب المغاربة اعوان الخلفاء الفاطميين الواردين اليها من المغرب.^۲ این عبارت النجوم الزاهرة، این سؤال را بر می‌انگیزد که این داعیان، جز تبلیغات اسماعیلی چه فعالیتی داشته‌اند که سبب آشفته‌گی اجتماعی و بحران اقتصادی شده است و در ادامه، ابن تغری بردی به آن اشاره می‌کند. از اسناد آن روزگار سه دینار فاطمی کشف شده است که در سال‌های ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۳ ق. و قبل از ورود فاطمیان در مصر ضرب شده و بین کسانی که دعوت فاطمیان را می‌پذیرفتند، توزیع شده است.

از طرف دیگر ابن اثیر و ابن ابی‌ک در گزارشی آورده‌اند که خلیفه المعز، صدهزار دینار به ابن جراح طائی بخشید تا با قرامطه مخالفت کند. مصری‌ها برای افزایش این مقدار، خود به ضرب سکه‌های مشابه اقدام کردند. این سکه‌ها از جنس برنج یا رویه طلا بود.^۳

داعیان فاطمی در اواخر عصر اخشیدی، فعالیت خود را در مصر گسترش دادند و بسیاری از مصریان به آیین آن‌ها گرایش پیدا کردند.^۴ بعد از مرگ کافور اخشیدی، وزیر

۱. انما عاظم الحفاء باخبار الائمة الفاطميين الخلفاء: تحقیق جمال الدین شیال (قاہرہ، ۱۳۸۷ ق.)، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. اوضاع مصر و اسکندریه به علت یاران مغربی خلفای فاطمی دگرگون و ناسامان شد. النجوم الزاهرة: ج ۳، ص ۳۲۶.

۳. الکامل فی التاریخ: دار صادر، بیروت: ۱۹۶۵-۱۹۶۷، ج ۸، ص ۶۳۸-۶۳۹.
کنز الدرد و جامع القرو (ج ۶ معروف به الدرۃ المصنعة فی احبار الدولة الفاطمیه)، تحقیق صلاح الدین المنجد، قاہرہ ۱۹۶۱، ص ۱۵۹.

۴. انما عاظم الحفاء: ج ۱، ص ۱۵۲.

جعفر بن فرات عهده‌دار امور شد. در همین ایام با کاهش آب نیل و گرانی اجناس^۱ عده‌ای از مصریان با ارسال نامه‌ای به افریقیه از المعز فاطمی دعوت کردند تا به مصر بیاید و بر آن سرزمین حکومت کند. برخی از محققان معاصر عرب معتقدند لشکرکشی فاطمیان به مصر علت دیگری داشته است:

۱. فرار از دشمنی و تعصب سنیان کینه‌توز فیروان که به فاطمیان و شیعیان سخت می‌گرفتند.^۲

۲. مقابله با فرقه فرامطه در شام که طغیان آن‌ها موجب قتل جعفر بن فلاح کُمامی فرمانده فاطمی شده بود.^۳

به نظر نگارنده انگیزه هجوم فاطمیان به مصر، مهم‌تر از دو عامل مذکور است و اگر این هجوم تا سال ۳۵۸ ق. محقق نشد، نگرانی خلیفه فاطمی از توطئه‌های امویان اندلس، درگیری‌ها و آشوب‌های داخلی قبایل زنّانه و مهم‌تر از آن دو تحرکات ناوگان روم در آب‌های شمال افریقا بود.



حملات فاطمیان به مصر

۱. در سال ۳۵۱ ق. ابوالقاسم، ولیعهد فاطمیان و فرزند عبیدالله، به مصر حمله کرد^۴ و اسکندریه، فیوم و بخش‌هایی از صعید مصر را فتح کرد اما نهایتاً با ورود مونس خادم، فرمانده ترک عباسی به مصر، سپاه فاطمی عقب نشست.

۲. در سال بعد، حباسة بن یوسف کُمامی به مصر رفت. این بار نیز مونس او را شکست داد و سردار فاطمی چون ناکام به مغرب بازگشت، خلیفه او را کشت.^۵

۳. در سال ۳۵۶ خلیفه فاطمی، سپاهی بزرگ به فرماندهی ولیعهدش، ابوالقاسم، در مصر فرستاد.^۶ فاطمیان در سال ۳۵۷ بر اسکندریه غالب شدند تا مونس خادم از جانب خلیفه عباسی به مصر درآمد و دو سپاه به نبرد سختی ایستادند و در این حین میان سپاه

۱. التاجم الزاخر؛ ج ۳، ص ۳۲۶ اختلاف‌الائمة؛ ص ۴۷-۴۸.

۲. حسین مونس؛ مقدمه ریاض العوس مالکی؛ قاهره: ۱۹۵۱ م، ج ۱، ص ۱۶-۱۷.

۳. دشرای؛ الحملة الفاطمية؛ ص ۲۶۶، نقل از ابن هانی اندلسی شاعر الدولة الفاطمية، ص ۸۰.

۴. اعطاء المعاد؛ ج ۱، ص ۶۸.

۵. المکمل؛ ج ۵، ص ۴۹. ابن حماد حمله دوم را در سال ۳۵۶ هجری نوشته است. ر.ک: اخبار ملوک بنی عبید و سرتهم؛ تحقیق جلول احمد البیدی، المؤسسة الوطنية للكتاب، الجزائر: ۱۹۸۴ م، ص ۲۳.

۶. اعطاء المعاد؛ ج ۱، ص ۷۱. بیان الموب فی اخبار الاندلس و المغرب؛ ج ۱، ص ۱۸۱.

فاطمی وبا آمد و جنگ با هزیت فاطمیان خاتمه یافت.

۴. از سال ۳۰۷ تا مرگ اولین خلیفه فاطمی، به علت بروز بحران‌های متعدد در مغرب، توان مقابله با مصریان نبود تا محمد بن طغج اخشید که در جنگ‌های قبلی مونس خادم را همراهی کرده بود، در سال‌های اول خلافت ابوالقاسم القائم بامرالله به نبرد با فاطمیان ایستاد و آن‌ها را شکست داد و خود امیر مصر شد.

۵. آخرین نبرد در سال ۳۵۸ ق. واقع شد. سپاهی از قبایل بربر و اسلاو به فرماندهی جوهر سیسیلی با مال و توشه بسیار راهی مصر شد.^۱ این سپاه بزرگ که به قول مقریزی مثل جمع عرفات کثرت و عده^۲ همانند لشکر اسکندر^۳ به مصر درآمد و دو قرن درخشش تاریخ آن دیار را که نتیجه انقلابی دینی و اجتماعی بود، نوید داد.

بقول بنی‌عباس هل فتحت مصر؟ قل لبني العباس قد قضی الامر^۴ جوهر سیسیلی مصر را با امان فتح کرد.^۵ این فرمانده به توصیه خلیفه فاطمی، ابتدا شهر فعلی قاهره را در شمال شرقی فیسطاط بنا کرد. قاهره از شمال به باب‌النصر از جنوب به باب زویله، از شرق به باب البرقیه و باب‌المحروق و از غرب به باب سعاده تا ساحل نیل محدود است^۶ و بنای آن، دو سال به درازا کشیده.^۷ در این شهر ابتدا قصر فاطمی - که به نوشته مرحوم علی‌پاشا مبارک، مساحت آن هفتاد فدان^۸ بود - بنا شد.^۹

سپس محله‌هایی برای اسکان قبایل و طایفه‌های همراه جوهر که غالب آن‌ها را سپاه و لشکر فاطمی تشکیل می‌داد، بنا شد. قلعشندی این محله‌ها را چنین نام می‌برد:^{۱۰}

۱. محله (حارة) بهاء‌الدین: این محله منسوب به بهاء‌الدین قراقوش نایب صلاح‌الدین

۱. اتعاط الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۱۳. صحیح الاغشی؛ ج ۳، ص ۳۴۵.

۲. همانند جمعیت حاجیان در روز عرفات بود. اتعاط الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۰۷.

۳. مقریزی می‌نویسد: «حتی قبل آنکه لم بظا الارض بعد جیش الاسکندر اکثر عدداً من جیوش المعز». خطه؛ ج ۱، ص ۹۴.

۴. بنی‌عباس می‌برسند آیا مصر [به دست فاطمیان] فتح شده است. به آن‌ها بگو کار فتح مصر تمام شد این هانی اندلسی؛ دیوان؛ تحقیق زاهد علی، بیروت: ۱۳۲۶ ه. ص ۸۶.

۵. برای آشنایی با مکتب امان‌نامه رک: اتعاط الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۷.

۶. محمد عبدالله عنان؛ مصر الاسلامیة و تاریخ الخطط العربیة؛ مکتبة الخانجی قاهره: ۱۳۸۸ ه. ص ۲۱.

۷. همان؛ ص ۲۳.

۸. در مصر معادل یک جریب بوده است.

۹. الخطط التوفیقة؛ ج ۱، ص ۸۱. نقل از مصر الاسلامیة و تاریخ الخطط العربیة؛ ص ۲۶.

۱۰. صحیح الاغشی؛ ج ۳، ص ۳۵۲-۳۵۵.

- ایوبی در مصر است که قبل از آن و در دولت فاطمیان به دو محله ریحانیه و عزیزیه موسوم بوده است.
۲. محله بُزْجَوَان: برجوان غلام العزیز بالله فرزند المعز و پنجمین خلیفه فاطمی است.
۳. محله زُوَیْلَه: بزرگ‌ترین محله قاهره و مسکن قبیله زویله بربر بود که به همراه جوهر به مصر داخل شدند.
۴. محله جوْدَرِیَه: از طایفه‌ای به همین نام، منسوب به جو در غلام عبیدالله، اولین خلیفه فاطمی است.
۵. محله وزیریه: منسوب به وزیر المعز بالله، ابوالفرج یعقوب بن کُیس.
۶. حارة الروم: رومیانی که همراه جوهر به مصر آمدند در این محل ساکن شدند.
۷. محله باطلیه: هنگامی که المعز به مصر آمد، به مردم احسان کرد و به گروهی عطا نکرد. آنان گفتند آیا ما بر باطل هستیم و از آن پس به باطلیه معروف شدند.
۸. محله دیلم: افتکین غلام معزالدوله دیلمی زمانی که با کمک قرامطه در شام با فاطمیان می‌جنگید اسیر و به قاهره آورده شد. العزیز بالله او و یاران دیلمی‌اش را احسان کرد و در این منطقه اسکان داد.
۹. محله کُتَمَه: در کنار محله باطلیه و محل اسکان بربرهای کُتَمَه بود.
۱۰. محله بُزْقیَه: منزل اهل برقه که همراه جوهر به مصر آمدند.
۱۱. محله یناسیه: جماعتی از سپاهیان فاطمی منسوب به ابوالحسن یناس سیسیلی خدمتگزار العزیز بالله در این منطقه ساکن بودند.
- فرمانده سیسیلی فاطمیان پس از بنای قاهره و اسکان همراهان در آن، نام عباسیان را از منابر مصر انداخت و اسم آنان را از سکه‌ها حذف کرد. دارالضرب فسطاط را بنا و سکه سرخ^۱ با نام المعز ضرب کرد.^۲ هم‌چنین فرمان داد تا در اذان همانند شیعه عمل کنند و عبارت حی علی خیر العمل را ذکر کنند.^۳

۱. منظور سکه طلائی با عیار خوب است.

۲. انصاف الضعفاء: ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. انصاف الضعفاء: ج ۱، ص ۱۲۰. التاجم الزاهره: ج ۴، ص ۳۳. اخبار ملوک بنی عبد و سیرتهم: ص ۵۰.

فصل پنجم

مصر از چهارمین خلیفه تا سقوط خلافت

خلیفه فاطمی در مصر

ابو عبدالله محمد صنهاجی می نویسد: «المعز در ششم شعبان سال ۳۶۲ هجری به اسکندریه آمد. قاضی سرزمین مصر، نخبگان و اعیان به نزد او آمدند. المعز در روز سه‌شنبه هفتم ماه رمضان سال ۳۶۲ هجری در قصرش که فرمانده جوهر برای او ساخته بود، مستقر شد».^۱

المعز به گسترش مذهب اسماعیلی در مصر اهتمام داشت. دیدگاه‌ها و نظرهای او را قاضی نعمان بن حیون تمیمی در جامع الازهر ارائه می‌کرد. از اقدامات دیگر او در دوره کوتاه خلافتش در مصر بنیان‌گذاری نیروی دریایی بود. کارخانه‌های کشتی‌سازی جنگی کوچک و بزرگ در قاهره و سایر بنادر مصر مانند دمياط و اسکندریه بنا کرد و همزمان با تأسیس ناوگان دریایی عظیم خود که بعدها در عصر الحاکم بامرالله و المستنصر توسعه یافت، دیوانی برای نظارت بر امور دریایی به نام دیوان العمانر یا دیوان الجهاد اختصاص داد.^۲

المعز زمانی که در مغرب بود فرزند او وسط خود عبدالله را جانشین و ولیعهد معرفی کرد.^۳ اما او پس از بازگشت از جنگ با قرامطه و در زمان حیات پدر مرد^۴ و خلیفه فاطمی بر خلاف روش معهود، پسر سومش نزار را ولیعهد کرد.^۵

۱. اخبار ملوک بنی عید و سیرتهم؛ ص ۵۳-۵۲.

۲. في التاريخ الباسي والفاطمي؛ ص ۲۷۹.

۳. در آیین اسماعیلی، امامت از پدر به پسر ارشد و در صورت مرگ او به نوه می‌رسد. المعز پسر اکبر خود نعم را جانشین نکرد، زیرا او مردی جدی نبود و زندگی را به شوخی گرفته بود الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۹۳.

۴. انماط الحفنة؛ ج ۱، ص ۲۱۶. اخبار مصر ابن ميسرة؛ تحقیق ایمن فواد سید، المعهد العلمي الفرنسي للآثار الشرقية، قاهره؛ ۱۹۸۱ م، ص ۱۶۶.

۵. ادریس عمادالدین قرشی: عون الاخبار و فون الآثار (السیع السادس، موسوم به اخبار الدولة الفاطمية)؛ تحقیق مصطفی غالب (بیروت: دارالاندلس، ۱۴۰۴ هـ) ص ۲۰۶.

ابومنصور نزار العزیز بالله در ۳۲۴ق. در منصوریه مغرب تولد یافت و با پدرش المعز به مصر آمد. در ۲۱ سالگی به خلافت رسید و تا سال ۳۸۶ق. بر تخت بود. در زمان او سلطه فاطمی‌ها به اوج رسید و سرزمین‌های واقع میان اقیانوس اطلس، دریای مدیترانه، یمن و حجاز و شام و حتی مناطقی از جزیره فراتیه در دست آن‌ها بود. او نیز همانند پدر که به کمک جوهر و قاضی نعمان در ترویج عقاید اسماعیلی کوشا بود، با دستیاری وزیر خود، یعقوب بن کلس به نشر مذهب رسمی دولت پرداخت. یعقوب از یهودیان عراق و به تجارت مشغول بود. در سال ۳۳۴ق. به مصر رفت و به دربار کافور اخشیدی وارد شد و در این زمان مسلمان شد. گویا به علت حسادت وزیر جعفر ابن فرات^۱ به او، به مغرب رفت و پس از همراهی با خلیفه فاطمی، به همراه او به مصر آمد. العزیز بالله او را به وزیر اجل ملقب کرد. این وزیر دارای آثاری در قرائت، عقاید و فقه است و رساله مشهور او به نام الرسالة الوزیریة در فقه اسماعیلی از کتب مهم فقهی فاطمیان بود که هر جمعه در جامع الازهر آن را بر مردم می‌خواندند.^۲ البتکین فرمانده ترک از بغداد به دمشق آمد و به مساعدت قریطیان بر آن سرزمین غالب شد و نام خلیفه فاطمی را از خطبه انداخت و به نام الطائع عباسی خطبه خواند. العزیز بالله مدت دو سال با آنان درگیر شد و دوباره نام فاطمی بر شام طنین انداخت.^۳

در دوره العزیز، برای نخستین بار مصریان سوگوار عاشورا شدند و این مراسم سال‌ها و تا پایان عصر فاطمیان ادامه داشت.^۴ فرزند او الحاکم بامرالله ششمین خلیفه بود که انبوهی از نوشته‌های متناقص و جنجال برانگیز، در منابع تاریخی از خود بر جای گذاشته است.

و کانت خلافته متضاده بین شجاعة و اقدام، و جبن و احجام، و محبة للعلم و انتقام من العلماء، و میل الی الصلاح و قتل الصلحاء، و کان الغالب علیه السخاء، و ربما یُخل بما لم یُخل به أحد قط.^۵

۱. جعفر بن فضل بن فرات (۳۰۸-۳۹۱ق) وربر اخشدیان در عصر کافور بود. ابن طغج صاحب رمله، اموالشی را مصادره و زندانی‌اش کرد؛ ولی جوهر سیسلی به او احترام گذاشت و تا آخر عمر در مصر بود. رک: زُرکلی؛ الاعلام؛ ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. محمد حمّدی العنّابی؛ الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی؛ دارالمعارف، قاهره؛ ص ۱۰۶.

۳. فی التاریخ المملی و الفاطمی؛ ص ۲۸۱.

۴. التحرم الزمری؛ ج ۴، ص ۱۲۶.

۵. همان؛ ص ۱۷۶.

دوران خلافت او نمودار تضادها بود. تضاد میان شجاعت و بی‌باکی از یک سوی و ترس و بزدلی از سوی دیگر؛ دوستی علم و انتقام از عالمان، صلاح‌دوستی و قتل صالحان. اگرچه بیش‌تر اوقات سحاوتمند بود ولی گاهی آنچنان بخل می‌ورزید که همانند نداشت.

بزرگ‌ترین اتهامی که بر او وارد شده الوهیت است. ابن ایاس از شمس‌الدین یونینی صاحب مرآة الزمان نقل می‌کند: مردی معروف به درزی (محمدبن اسماعیل) که از قائلین به تناسخ بود به مصر آمد و اولوهیت حاکم را تبلیغ کرد و خلیفه او را گرامی داشت. مردم به او حمله بردند، او نیز به شام رفت و خلیفه از خوف مردم، اولوهیت خود را انکار کرد.^۱ همین مورخ از قول ذہبی نیز چنین ادعایی را تأکید می‌کند.^۲

مقریزی نیز در اتعاظ الحنفاء چنین باوری دارد و معتقد است که الحاکم بامرالله با داعیان جدید اسماعیلی یعنی درزی و حسن فرغانی معروف به اخرم و حمزة بن احمد روزنی هم‌عقیده بوده است.^۳

بدون تردید معارضه و دشمنی خلفای بغداد و حکومت‌های وابسته آن‌ها و همسویی عالمان و تاریخ‌نگاران اهل سنت با ایشان باعث شد تا چنین تهمتی بر او وارد شود و بسیاری از منابع تاریخی آن‌ها را قتل کنند.^۴

البته مورخان از اهل سنت، مانند ابن‌خلدون، در عین تعصب نسبت به شیعه، انصاف کرده و چنین اتهاماتی را نادرست خوانده‌اند.^۵

مساجدی را که بر پایه تقوا بنا شده بود خراب کرد ولی محافل لهو و لعب را آباد نمود. دوران حکومت الحاکم همان‌طور که ابن ایاس نوشته است،^۶ دورانی است پر از اوج و حضیض، و خشونت و تسامح.

خشونت او حتی نسبت به نزدیکان اعمال می‌شد و تاریخ‌نگارانی چون سیوطی و ابن العبری او را شرورترین فرعون مصر نامیده‌اند: لم یل مصر فرعون شر منه.^۷

۱. همان؛ ص ۱۸۴.

۲. همان؛ ص ۱۸۴-۱۸۵.

۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۱۳.

۴. تاریخ ابن‌خلدون؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ ج ۳، ص ۸۵، و نیز در مقدمه خود این مسئله را رد می‌کند.

۵. دو کانت خلافت متضاده: النجم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۱۷۶.

۶. حسن المحافرة؛ القاهرة ۱۲۸۸ هـ، ج ۲، ص ۱۳. مختصر تاریخ الدول، بیروت: ۱۹۸۵ م، ص ۳۱۳.

در سال‌های نخستین حکومت وی، اعتدال و تسامح در رفتار و کردار مشاهده می‌شود. او در سال ۳۹۵ ق. به تأسیس دارالحکمه یا دارالعلم همت کرد. این کانون بزرگ علمی فاطمی که با بیت الحکمه مأمون مقایسه می‌شود، مرکز آثار و کتب نادر اسماعیلیان بود و با هجوم صلاح الدین ایوبی به قاهره، سوزانده شد.

دارالعلم به منزله کتابخانه عمومی و دانشگاه بود که سال‌ها قبل از تأسیس مدارس نظامیه از آموزش نو بهره می‌جست.

سرکوب شورش ابورکوه، اقدام مهم الحاکم بود. ابورکوه شورشگر مغربی که قیام خود را در برقه آغاز کرده بود، در رمضان ۳۶۹ ق. به مصر آمد. الحاکم به کمک مصری‌ها در فیوم او را شکست داد. ابورکوه به جیزه در اطراف قاهره رفت، اما حاکم جیزه نیز او را مغلوب و به فرار به صعید و اذار کرد. او دوباره با هزاران سوار به قاهره تاخت اما شکست او حتمی شد و بسیاری از سربازانش به اسارت درآمدند و خود نیز گرفتار الحاکم شد و بدین ترتیب قیام ابورکوه همانند شورش قرامطیان در عصر المعز خاموش شد.^۱

خشونت الحاکم با مرالله با اهل ذمه قابل توجه است. او جز در دوران کوتاهی در حکومت خود، با اهل ذمه به خشونت رفتار کرد. وی دستور داد تا نصارا و یهود با لباس جداگانه مشخص شوند، غلام و برده مسلمان بگیرند، مرکب مسلمین را سوار و به حمام آنان وارد نشوند.^۲ او هم چنین در سال ۳۹۴ ق. دو کلیسای همجوار جامع راشد را در قاهره ویران کرد.^۳

اوج خشونت او نسبت به نصارا انهدام کلیسای قیامت (یا قمامه) در بیت المقدس در ۳۹۸ ق. بود.^۴ در ادامه آن و در سال ۴۰۳ اکثر کلیساهای مصر را ویران و اموال آن را میان مردم تقسیم کرد.^۵ مقریزی می‌نویسد محله جودریه (حارة الجوادیه) را که مسکن یهودیان بود ویران کرد.^۶ علی‌رغم این سیاست خشن، می‌دانیم که در دوره بیست و پنج ساله حکومت همین خلیفه، چند نفر غیر مسلمان به وزارت رسیدند.^۷

۱. عبدالمعزم ماجله: ظهور الخلافة الفاطمية و سقوطها في مصر؛ دارالفکر العربی، قاهره ۱۹۹۴، ص ۲۱۵-۲۱۳.

۲. الجوم الزاهرة؛ ج ۳، ص ۱۷۷، التماط الحنفی؛ ج ۲، ص ۹۳-۹۵، خطاط؛ ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. التماط الحنفی؛ ج ۲، ص ۴۸.

۴. همان؛ ص ۷۴-۷۵، سفرنامه ناصر خسرو؛ ص ۶۲.

۵. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۱۰۳.

۶. خطاط؛ ج ۲، ص ۶.

۷. ر. ک: عبدالله ناصری؛ بیت المقدس شهر پیامبران؛ ص ۳۹-۴۰.

نظر بکری، جغرافیدان مغربی در مورد الحاکم

ابو عبید بکری^۱ نوشته است که خلیفه فاطمی با بنای سه مکان بین قاهره و فسطاط می‌خواست پیکر مطهر پیامبر و جسد دو خلیفه اول را به آنجا انتقال دهد اما موفق نشد. گر چه هیچ‌یک از منابع فاطمی و تاریخ‌نگاران معروف مانند ابن اثیر، ابن تغری بردی و مقریزی بدان اشاره نکرده‌اند اما ابن فهد مکی^۲ در «تحاف الوری باخبار ام القری»، و جزیری^۳ در «الدرر الغرائد المنظمة» در روایتی شبیه به روایت بکری، این خبر را ذکر کرده‌اند. به نظر می‌رسد این روایت نیز همانند ادعای الوهیت الحاکم واقعیت نداشته، بکری و دیگران در صدد تقبیح و سرزنش فاطمیان بودند و می‌خواستند نشان دهند که آنان قصد داشتند حج را از حرمین به قاهره منتقل کنند تا حاجیان مسلمان هر سال به قاهره رفته، به اطاعت از آن دولت درآیند.

بزرگداشت روز عاشورا را نیز مورد توجه الحاکم بامرالله بود. مقریزی در ذیل حوادث سال ۴۰۴ ق. می‌نویسد:

او دستور داد تمام دیوان‌ها و مجلات فروش غلات و میوه و غیره در سه روز مانده به عاشورا بسته شود. در روز عاشورا تمام دکان‌های مصر و قاهره جز نانواپی‌ها بسته می‌شد و کسانی از نوحه‌سرایان و خوانندگان، تک‌تک و بدون آن‌که سخن بگویند، به قاهره می‌آمدند.^۴

مرگ این خلیفه نیز همانند زندگی‌اش مرموز و مبهم است. مورخان نوشته‌اند در شب ۲۷ شوال سال ۴۱۱ ق. به کوه مقطم رفت و هرگز بازنگشت.^۵ مسیحی مورخ مصری در کتاب اخبار مصر نوشته است که در سال ۴۱۵ ق. شخصی به واسطه شورشی که برانگیخته بود در جنوب مصر دستگیر شد. او بعدها اعتراف کرد که حاکم را کشته است و قطعات خون آلوده از جامه‌های حاکم را نشان داد. وقتی از او پرسیده شد چرا حاکم را کشتی؟ جواب داد: برای خدا این کار را کردم.^۶

۱. جغرافیدان آندلسی متوفای ۴۸۷ ه. و صاحب کتاب المسالک و المسالك.

۲. متوفای ۸۸۵ ه.

۳. از مورخان قرن دهم هجری.

۴. انما العنفا؛ ج ۲، ص ۱۰۰.

۵. التجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۱۸۵-۱۹۲. انما العنفا؛ ج ۲، ص ۱۱۵-۱۲۱. الکامل؛ ج ۵، ص ۶۴۶-۶۴۹. احبار ملوک بنی عبد و سیرتهم؛ ص ۵۸-۵۹.

۶. دولت قاضیان؛ عباس همدانی، ترجمه آژند (مجموعه اسماعیلیان در تاریخ)، انتشارات مولی، تهران: ۱۳۶۴ ش. ص ۲۰۲.

از منابع تاریخی برمی آید که خواهر خلیفه در قتل او نقش داشته و شاید علت آن اعلام ولایت عهدی عبدالرحیم بن الیاس از جانب الحاکم بوده است، در صورتی که خواهر او - که نامش ست‌الملک بود - به خلافت الظاهر لاعزاز دین‌الله تمایل داشت. برخی از تاریخنگاران قدیم و معاصر علت قتل حاکم به دست خواهرش را رابطه نامشروع او با حسین بن دؤاس گنامی^۱ یا مراودت زیاد این دو با یکدیگر دانسته‌اند که در نهایت خشم خلیفه را برانگیخت، اما خواهر پیشدستی کرد و خلیفه را کشت. ست‌الملک بعد از رهایی از حسین، عمار بن محمد^۲ را مباشر خود کرد. او نیز به سرنوشت ابن دؤاس مبتلا شد و از آن تاریخ این زن خود، امور دولت فاطمی را به دست گرفت و به قول ابن عذاری مراکشی:

لا یفد امر جلّ او قلّ الا بتوقيع یخرج عنها بخط ابی البیان الصقلی عبدها.^۳

هیچ دستور بزرگ و کوچکی اجرا نمی‌شد مگر با امضای ابوالبیان سیسیلی، برده ست‌الملک.



جانشین بی‌تدبیر

الظاهر لاعزاز دین‌الله بر خلاف پدر، کم‌تر به امور کشور اهتمام داشت. به قول مسیحی به تفریح و سیاحت همت داشت^۴ و حتی بر خلاف پدر که بر اهل ذمه گاهی سخت می‌گرفت، به آنان اجازه داد که به دین خود تظاهر کنند.^۵ در عصر این خلیفه بود که داعیان فاطمی به گسترش مذهب خود پرداختند. او دستور داد کتاب دعائم الاسلام قاضی نعمان بن حیون و کتاب «الفقه» یعقوب بن کلس را به مردم بیاموزانند و هر کس را که آن دو کتاب را حفظ کند مساعدت مالی کنند.^۶

در دوره او در شام صالح بن مرداس، با سنان بن علیان و حسان بن مقرج پیمان بسته بودند تا علیه فاطمیان قیام کنند و در عوض، حلب از آن مرداسی‌ها شود، و دمشق را

۱. از شیوخ قبیله کتامة و از خدمتگزاران العزیز بالله بود و با تدبیر ست‌الملک نیز به قتل رسید.

۲. از وزیران اسماعیلی مذهب بود که از ۴۱۱ تا ۴۱۳ ه. متصب وزارت داشت.

۳. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۷۱.

۴. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۱۲۰.

۵. انعلاء الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۷۶.

۶. حطفا؛ ج ۱، ص ۳۵۵. انعلاء الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۷۵.

سنان بن علیان و فلسطین را حسان تصرف کند.^۱ در جنگ فاطمی‌ها با این سه، فاطمیان پیروز شدند اما مرداسی‌ها هم موفق به تشکیل دولت مستقلی در حلب شدند.^۲

خلیفه خردسال و خلافتی طولانی

در سال ۴۲۷ ق. المستنصر فرزند هفت ساله خانواده فاطمی به خلافت رسید. حکومت او را که شصت سال به درازا کشید، باید به دو دوره تقسیم کرد:

دوره اول از ۴۲۷ تا ۴۵۰ ق. که باید آن را عصر اقتدار خلافت نامید. در این دوره امپراتوری فاطمی به وسیع‌ترین حد خود رسید و مصر، جنوب شام، شمال افریقیه، سیسیل، حجاز و یمن را در بر گرفت. معیشت اجتماعی مردم در بهترین وضعیت بود. در سال ۴۴۱ ق. معز بن بادیس صنهاجی که در تونس و با حمایت فاطمیان امارت می‌کرد، به نام بنی عباس خطبه خواند^۳ و بدین ترتیب مانده حوزه شمال افریقا هم از حوزه فاطمی‌ها خارج شد، البته حسن بن علی یازوری، وزیر فلسطینی الاصل المستنصر، با تحریک قبایل عربی مصر مانند بنی سلیم و بنی هلال و با کمک مالی، آنان را به افریقیه فرستاد تا علیه معز صنهاجی شورش کنند.

این خلیفه مقتدر را المؤید فی الدین شیرازی این گونه توصیف می‌کند:

فلم تقع عینی علیه الا وقد اخذتني الروعة، و غلبتني الغيرة، و قتل في نفسي انني بين رسول الله و امير المؤمنين - صلى الله عليهما - مائل، و بوجهی الی وجهیها مقابل.^۴

چشم من به او نمی افتاد مگر هیجان و ترس مرا فرا می گرفت گویا این که میان پیامبر و امیرالمؤمنین قرار گرفته‌ام و بدان‌ها می‌نگرم (از حشمت او ترس و هراس مرا فرا می‌گرفت).

او در دوران قدرت خود، ثروت عظیمی داشت و نه قول ناصر خسرو در قاهره بیست هزار دکان ملک خلیفه بود و از دو تا ده دینار اجاره داده می‌شد و هشت هزار خانه در همان شهر بود که اجاره‌بهای آن به خلیفه می‌رسید و این غیر از درآمد اجاره حمام،

۱. ر. ک: عبدالله ناصری، بیت المقدس شهر پیامبران؛ ۱۳۶۷ ش، ص ۳۶-۳۷.

۲. برای آشنایی پیش‌تر با این دولت مستقل ر. ک: عبدالله ناصری، پهلک شهر آفتاب و حلب شهر سازگان.

۳. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۷۵. اعطاء الحسنه؛ ج ۲، ص ۲۱۴.

۴. الدولة الفاطمية في مصر سياسيا وادبيا؛ ص ۱۴۰ نقل از سيرة المؤيد، ص ۸۵-۸۶.

رباط و سایر بناها بود.^۱ همین خلیفه مقتدر و ثروتمند در دوره دوم خلافت خود - که آن را عصر اقتدار وزارت باید نامید و از سال ۴۵۰ و تا پایان عمر او طول کشید - ثروت و مکننت خود را به علت بحران‌های اقتصادی مصر از کف داد^۲ و حتی به قول ابن تغری بردی مجبور شد لباس‌های بنی عباس را که ارسالن بساسیری در شورش خود در بغداد به چنگ آورده بود، به همراه قندیل‌های نقره‌ای مشهد ابراهیم خلیل به فروش رساند.^۳

برخی معتقدند دوره اقتدار وزیران، با ورود بدر جمالی^۴ به مصر در سال ۴۶۶ ق. آغاز می‌شود. اگر چه از آغاز وزارت بدر جمالی، دولت فاطمیان هویت یکپارچه نظامی کسب می‌کند، اما آنچه مسلم است در نیمه دوم خلافت المستنصر، وزیر، صاحب اصلی دولت است؛ همان‌گونه که مقریزی نوشته است:

هو سلطان مصر و صاحب الحل و العقد و الیه الحکم فی الکافة من الامراء و الاجناد و القضاة و الکتاب و سائر الرعية و هو الذي یولی المناصب الدیوانیة و الدینیة.^۵
او پادشاه مصر و صاحب حل و عقد بود و همه دلیران، سپاهیان، قاضیان، کتاب و رعیت در حکومت به او مراجعه می‌کردند و او صاحب مقامات دیوانی و دینی بود.

کشمکش در میان وزیران

بعد از آن‌که وزیر ابوالقاسم علی بن احمد جرجرائی در سال ۳۴۶ ق. درگذشت، به سبب کم‌سنی المستنصر، مادرش امور را به دست گرفت. او به مغربی‌ها که بخش اعظم سپاهیان فاطمی بودند، بیش‌تر عنایت کرد و ترکان مورد بی‌مهری قرار گرفتند. این نابرابری منجر به نزاع میان آن دو دسته شد.^۶

صدقه بن یوسف فلاحی^۷ چون در سال ۴۳۶ ق. به وزارت رسید، به ترکان نمایل

۱. احمد السید الصاوی؛ مجاهدات مصر الفاطمیة (اسباب و نتائج؛ بیروت: دارالتضامن ۱۹۸۸ م) ص ۸۰-۸۱.

۲. همان.

۳. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۱۶-۱۷ البته شورش ترکان به رهبری ابن حمدان که بدان اشاره خواهد شد، در این بحران مؤثر بود.

۴. فلسطینی الاصل و ارمنی‌الجَنَسِیه بود که به اسلام و مذهب اسماعیلی گروید و تا ۴۸۷ ق. وزارت فاطمیان را عهده‌دار بود.

۵. خطبة؛ ج ۱، ص ۴۰.

۶. اعطاء الصناد؛ ج ۲، ص ۱۹۵، النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۱۹ ابن صبرق، للإشارة الى من مال الوزارة؛ تحقیق ایمین فؤاد سید، الدار المصرية اللبنانية، قاهره، ۱۹۹۰ م، ص ۷۱.

۷. او از یهودیان عراق بود، سپس مسلمان شد و مدت سه سال وزارت کرد.

یافت. ام‌المستنصر، خلیفه را تحریک کرد تا او را بکشد و خلیفه نیز چنین کرد.^۱ و با روی کار آمدن ابوالفرج عبدالله بن محمد بابلی،^۲ وزیر فلسطینی المستنصر، گرایش به مغربی‌ها شدت گرفت و آتش جنگ ترکان و سپاهان مغربی شعله‌ورتر شد.^۳ ترکان پیروز شدند و ناصرالدوله ابن حمدان^۴ رهبر آنان بر خلیفه چیره شد. از طرف دیگر اَلدِّیکُز بزرگ ترکان که داماد ناصرالدوله ابن حمدان بود، با همدستی بَلْدکُوش^۵ یکی دیگر از ترکان علیه خلیفه فاطمی شورید و قاهره را محاصره کرد و این امر بحران سیاسی اجتماعی مصر را شدت بخشید.

بدر جمالی که حکومت عکا را به دست داشت، در جمادی‌الاولی ۴۶۶ق. به تقاضای خلیفه به مصر آمد. سپاه را سامان داد و به «السید الاجل امیر العیوش» ملقب شد.^۶ او ناحیه اسکندریه و صعید را آرام کرد و در سال بعد نام خلیفه فاطمی را در مکه و مدینه طنین انداخت^۷ و بدین ترتیب و به قول المؤید فی‌الدین شیرازی خلیفه از بازجگی دست نظامیان و فرماندهان رهایی یافت.^۸ بدر جمالی دیوارها و بناهای قاهره را که در چند سال گذشته آسیب دیده بود ترمیم کرد. پس از او فرزندش افضل ملقب به شاهنشاه در سال ۴۸۷ق. امور مصر را به دست گرفت. چند ماه از دیکتاتوری افضل نگذشته بود که خلیفه هشتم فاطمی از دنیا رفت و با سیاست افضل اولین انشعاب که سرنوشت اسماعیلیان جهان اسلام را ورق زد، در دولت فاطمی رخ نمود.

پس از مرگ خلیفه دعوت اسماعیلی تجزیه شد. المستنصر بالله، افضل بن بدر جمالی مانع شد تا نزار فرزند ارشد المستنصر به حق قانونی خود، یعنی ولایت‌عهدی برسد و برادر کوچک‌تر او ابوالقاسم احمد ملقب به المستعلی بالله را که شوهر خواهرش

۱. انما الحفاه؛ ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. از سال ۴۴۲ تا ۴۵۰ وزارت کرد.

۳. انما الحفاه؛ ج ۲، ص ۲۶۷.

۴. او نوه ناصرالدوله حمدانی امیر موصل است. در دمشق امارت داشت اما المستنصر بالله او را عزل کرد و این آغاز قیام او علیه خلافت فاطمی بود.

۵. السجلات المستنصریه؛ عبدالمنعم ماجد قاهره؛ دارالفکر العربی، نامه شماره ۵۷. انما الحفاه؛ ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۱، مقریزی بَلْدکُوش و بَلْدکُوز نوشته است.

۶. السجلات المستنصریه؛ نامه شماره ۵۶.

۷. انما الحفاه؛ ج ۲، ص ۳۱۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۹۷.

۸. المؤید فی‌الدین شیرازی؛ السیرة المؤید فی‌الدین داعی الدعاء؛ تحقیق محمدکامل حسین (قاهره: دارالکتاب المصری، ۱۹۴۹) ص ۸۴.

بود،^۱ به قدرت رسانید.^۲

نزار به اسکندریه رفت و خود را خلیفه مسلمین و «المصطفیٰ لدین الله» نامید.^۳ اما سپاهیان افضل بر او چیره شده، او را کشتند.^۴ مقریزی از ابن میسر روایت می‌کند که در زمان حکومت الأمر با حکام الله، در سال ۵۱۶، خلیفه مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس عمه خلیفه (خواهر نزار) ولایت عهدی نزار را نفی کرد:

اشهدوا علیّ یا جماعة الحاضرين، و بلغوا عني جماعة المسلمين بان اخي شقيق نزار لم يكن له امامة، و انني بريئة من امامته جاحدة لها لا عنة لمن يعتقدها.^۵
ای حاضرین! بر من گواه باشید و از جانب من به مسلمانان ابلاغ کنید که برادر من نزار امامت را صاحب نیست، من از او و امامت او دوری می‌جویم و امامت او و هر پیرو او را انکار می‌کنم.

بر اساس روایتی دیگر، حسن صباح به هنگام اقامت خود در مصر از خلیفه در مورد جانشینی او پرسید و خلیفه نزار را معرفی کرد.^۶ اما دوزی خاورشناس هلندی معتقد است حسن صباح اصلاً خلیفه المستنصر را زیارت نکرد و خلیفه تحت تأثیر بدر جمالی، المستعلی را جانشین خود کرده بود.^۷

در اغلب دوره خلافت الأمر با حکام الله از سال ۴۹۵ تا ۵۲۴ق. افضل بن بدر جمالی قدرت فائزه مصر بود. او موقتاً مرکز حکومت را از قاهره به جنوب فسطاط، جایی که خود خانه شخصی بنا کرده بود، منتقل کرد و آنجا را دارالملک نامید.^۸ و دیوان‌ها را از قصر فاطمی به دارالملک منتقل کرد. افضل بسیاری از مسیحیان را در دولت به کار گماشت؛ مانند ابوالبرکات یوحنا بن ابولیت نصرانی که در دیوان تحقیق کار می‌کرد،^۹ و این

۱. انماط الحفاه؛ ج ۳، ص ۸۵.

۲. ابن میسر می‌نویسد: المستنصر به وقت عقد فرزند با خواهر افضل او را ولیعهد مؤسین خوانده بود. اخبار مصر؛ ص ۶۲.

۳. انماط الحفاه؛ ج ۳، ص ۱۳. خطه؛ ج ۱، ص ۴۲۳. اخبار مصر؛ (ابن میسر)؛ ص ۶۱.

۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۱۴۴.

۵. انماط الحفاه؛ ج ۳، ص ۸۶.

۶. این روایت از ابن خلدون و ابن میسر است. الدولة الفاطمية في مصر و سياساتها الداخلية و ...؛ ص ۱۱۶.

۷. همان؛ ص ۱۱۶.

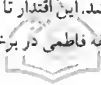
۸. خطه؛ ج ۱، ص ۴۴۵، ۴۳۸. انماط الحفاه؛ ج ۳، ص ۳۷ و ۴۰.

۹. انماط الحفاه؛ ج ۳، ص ۱۲۶.

اسقف نصرانی کاتب و دبیر او بود.^۱ جمالی هم چنین سپاهیان ارمنی را به خدمت گماشت. قدرت مطلق او و تسامح اجرایی اش از یک سو و کینه دیرینه نزاریان با او از سوی دیگر، عواطف بسیاری را علیه او برانگیخت. به علاوه، خلیفه نیز از قدرت او می ترسید و بالاخره در شب فطر سال ۵۱۵ق. نزدیک رأس الجسر قاهره کشته شد.^۲ ابن قلاتسی نظر بسیاری از مورخان را که معتقدند اسماعیلیان نزاری او را کشتند، رد می کند و عامل قتل امیر افضل را خلیفه می داند.^۳

پس از مرگ افضل مأمون بطائحی به وزارت رسید. چهار سال وزارت او را از دوران های درخشان حکومت فاطمی در مصر می دانند.^۴

مأمون نیز همانند سلف خود، مستبد و سرنوشت او نیز همانند افضل بود و در نهایت خلیفه فاطمی، وزیر قدرتمند خود را به دست یکی از غلامانش مسموم کرد و او را به قتل رساند. الأمر باحکام الله از این پس تا زمان مرگ، بدون وزیر حکومت کرد و تا حدودی عصر اقتدار خلافت احیا شد. این اقتدار تا حدودی در امور داخلی بود؛ اما از نظر خارجی، شاهد عجز و ناتوانی خلیفه فاطمی در برخورد با صلیبی ها هستیم.



مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

پس از آمر

دهمین خلیفه فاطمی در ذی القعدة ۵۲۴ق. هنگامی که از گردشگاه بازمی گشت در سن ۳۴ سالگی به دست اسماعیلیان نزاری کشته شد، او فرزند ذکوری نداشت. بعد از آمر، ابوعلی فرزند افضل - که زندانی آمر بود و مدتی پس از مرگ خلیفه فاطمی از زندان رها شده بود - امور را به دست گرفت و خود را امام نامید.^۵ گروهی از اسماعیلیان مانند اسماعیلیان یمنی معتقد بودند آمر، فرزندی به نام طیب داشته^۶ که اینک غایب است و این

۱. همان، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۶۰-۶۹ الاکامل؛ ج ۶ ص ۵۷۳ و تاریخ ابن خلدون؛ ج ۴، ص ۲۶۹-۲۷۰.

۳. ذیل تاریخ دمشق؛ تحقیق سهیل زکار (دمشق: دار حسان، ۱۹۸۳م) ص ۳۲۴.

۴. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۱۷۰.

۵. هاجسن؛ فرقه اسماعیله؛ ترجمه فریدون بدره ای (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹).

ص ۱۲۴.

۶. عباس حمدانی؛ دولت فاطمیان؛ ص ۲۲۹. در التمام الحفظ؛ ج ۳، ص ۱۴۶ نام این فرزند قفیه آمده چون در کردکی در سیدی (قفه) گذارده و از قصر خارج شد. ابن مسیر در اخبار مصر، ص ۱۱۳ می گوید: الحافظ کار این طفل را که پس از مرگ آمر، زاده شد مکتم کرد و عمادالدین ادریس نیز در عبون الاحیاء؛ السبع السابع، ج ۵، ص ۹۷، به وجود این فرزند تأکید دارد.

اعتقاد باعث انشعاب دوم در نهضت اسماعیلیه بود. یمنی‌های اسماعیلی به نام طیبیه خود را از مصریان جدا کردند.

اما مصریان، با تدبیر «جوامزاد» و بُزْغَش دو غلام آمر که در سال‌های آخر خلافت او امور را در دست داشتند، عموزاده خلیفه پیشین به نام عبدالمجید را به عنوان ولیعهد برگزیدند.^۱ اما ابوعلی فرزند افضل جمالی که منصب وزارت داشت عبدالمجید را زندانی کرد. این وضع دو سال به درازا کشید و در پایان، عبدالمجید به کمک غلامان فاطمی که در رأس آن‌ها یانس خادم بود،^۲ از زندان آزاد شد و در سوم ربیع‌الثانی ۵۲۶ق. با لقب الحافظ لدین‌الله به خلافت رسید.^۳

از این پس اسماعیلیان به سه گروه اصلی تقسیم شدند: گروه اول نزاریان ایران، شمال هند و مناطقی از شام؛ گروه دوم طیبیان در یمن و هند، و بالاخره حافطیان یا مستعلویان سابق در مصر و برخی از مناطق شام.

بهرام ارمی که از والیان فاطمی بود، در ۵۲۹ به وزارت رسید. او اولین مسیحی است که وزارت تفویض را عهده دار شد. با ورود او به منصب وزارت، پای مسیحیان به قاهره و نیز داخل دولت باز شد و مسلمانان مصر نگران این وضع بودند و به قول مقریزی و ابن میسر: *خاف اهل مصر منهم این یغیروا ملة الاسلام*.^۴ هر چند رضوان بن ولُخشی^۵ وزیر سنی مذهب فاطمیان بنا به درخواست مصریان با بهرام مقابله کرد اما تسلط مسیحیان در مصر تا مرگ بهرام در ۲۴ ربیع‌الثانی ۵۳۵ دیده می‌شود.^۶

وزارت رضوان سرآغاز نفوذ اهل سنت در عصر فاطمی بود. او در سال ۵۳۲ق.

اولین مدرسه را در اسکندریه برای تدریس مذهب مالکی بنا کرد.^۷

در همین دوران ابوبکر طرطوشی صاحب «سراج الملوك» نیز در اسکندریه

حدیث تدریس می‌کرد.^۸ چند سال بعد وزیر دیگر فاطمیان، ابن سلار، دومین مدرسه

۱. انماط الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۳۷.

۲. حطط؛ ج ۲، ص ۱۷.

۳. انماط الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۴۳-۱۴۷.

۴. مصریان می‌ترسیدند که آن‌ها آیین اسلام را برگردانند. انماط الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۵۹. احاز مصر؛ ص ۱۲۴.

۵. او که در تاریخ ۵۳۱ از طرف حاکم وزیر شد، اولین وزیر سنی مذهب فاطمیان بود.

۶. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۱۹۷.

۷. صبح الاعشى؛ ج ۱۰، ص ۴۵۸-۴۵۹. انماط الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۶۷.

۸. سراج الملوك؛ تحقیق جعفر الیانی (بیروت: ریاض الیریس للکتاب و النشر) ص ۱۵.

اسکندریه را برای مذهب شافعی بنا کرد.^۱ از طرف دیگر بنا به رأی ابن مُیسّر، مقریزی و ابن قلاتسی، رضوان بن ولختی قصد داشت با تأسیس «دیوان جهاد» مرزها را مستحکم و مردم را برای جنگ با صلیبی ها آماده کند، اما خلیفه فاطمی با مشورت بهرام ارسنی مانع و باعث شورش ارتش علیه او شد و رضوان ناچار شد به ایالت صرخد^۲ برود.^۳

سرآغاز سقوط دولت فاطمی

در دوران الظافر بالله فرزند و جانشین حافظ، وزیران که صاحبان اصلی حکومت بودند به جان هم افتادند. ابن سَلَّار که می خواست با همکاری نورالدین زنکی با صلیبی ها بجنگد،^۴ بادشمنی عباس صنهاجی وزیر دیگر الظافر کشته شد، در نتیجه و در این فرصت صلیبی ها در سال ۵۴۸ق. بر عسقلان غلبه کردند و بدین ترتیب آخرین مناطق فاطمی در شام از دست آن ها خارج شد.^۵

خلیفه نیز به دست نزدیکان خود در قصرش کشته شد و فرزند پنج ساله او عیسی با لقب الفائز بالله بر تخت خلافت نشست. زنان قصر که نگران وضع بودند از طلائع بن رزیک والی اُشمونین^۶ و تهنسّا^۷ خواستند به قاهره بیایند و امور دولت را عهده دار شود. او وارد قاهره شد و از جانب خلیفه پنج نیاله لقب «الملک الصالح» گرفت.^۸

طلائع بن رزیک نیز که از وزیران مقتدر فاطمی بود به جنگ صلیبی توجه داشت و مکرر با آن ها جنگید.^۹ او در نهایت دریافت که قاهره به تنهایی توان مقابله با دولت صلیبی بیت المقدس را ندارد، لذا از بورالدین زنکی تقاضای همراهی کرد، اما دولت سنی مذهب اتابکان به علت تعصب دینی خود این پیشنهاد را نپذیرفت و بدین ترتیب برخورد دولت فاطمی با صلیبی ها به آخر رسید. سرنوشت طلائع بن رزیک مانند بسیاری از پیشینیان

۱. زمانی که ابن سَلَّار والی اسکندریه بود (قبل از وزارت) این مدرسه را ساخت. ر. ک. سبکی، طبقات الشافعی الکبری؛ ج ۶، ص ۳۷.

۲. در فلسطین امروزی.

۳. اخبار مصر؛ ص ۱۲۹-۱۳۱. انطاخ الحفاه؛ ج ۳، ص ۱۶۳-۱۷۲. ذیل تاریخ دمشق؛ ص ۴۲۳-۴۲۴.

۴. اسامه بن منفذ؛ الانتار؛ تحقیق فیلیپ حتی (بیروت: الدار المتحدة للنشر، ۱۹۸۱ م.) ص ۳۸-۳۹.

۵. ذیل تاریخ دمشق؛ ص ۴۹۷. انطاخ الحفاه؛ ج ۳، ص ۲۰۹. الکامل؛ ج ۷، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۶. اشمون نام دیگر آن است و ههی قصبة کورة من کور الصمد الادنی. معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۲۰۰

۷. مدینة بمصر من الصمد الادنی غربي النيل. همان، ۵۱۶.

۸. الهجوم الزاهر؛ ج ۵، ص ۳۱۱.

۹. ر. ک. هذیل تاریخ دمشق، و انطاخ الحفاه، ذیل حوادث سال های ۵۵۵ تا ۵۵۲.

خود، کشته شدن به دست خادمان قصر شاهی بود. جانشین و فرزندش رزیک بن طلائع بن رزیک ملقب به «الملك العادل»، مانند پدر و با حيله شاور بن مجیر سعدی، وزیر العاضد، کشته شد.

شاور در محرم ۵۵۸ هجری وزارت رسید. او به سبب خصومت ضرغام بن عامر لخمی وزیر دیگر با او، ناگزیر به ترک مصر شد و قصد شام کرد. علت خصومت آن بود که ضرغام، طغی ابن شاور را کشته و از جانب خلیفه فاطمی به الملك المنصور ملقب شده بود.^۱

شاور از نورالدین کمک خواست و تعهد کرد چنانچه او به مصر برسد، خراج مصر را به او بپردازد؛ نورالدین نیز شیرکوه تکریتی^۲ را به قاهره اعزام کرد. در جنگ با مصریان در جنوب قاهره ضرغام کشته و شاور به وزارت نصب شد.^۳ ضرغام اگرچه از پادشاه صلیبی بیت المقدس (آموری) کمک خواست و همانند شاور وعده داده بود چنانچه غالب آید مصر را به عنوان استانی از مملکت لاتینی بیت المقدس قلمداد کند، اما این تعاون محقق نشد و سپاه نورالدین بر مصر فائق آمد. شاور به تعهد خود عمل نکرد و از فرمانده سپاه نورالدین یعنی شیرکوه خواست تا به شام مراجعت کند.^۴ شیرکوه در نهایت، بر شاور پیروز شد و با کشتن او، خود به وزارت فاطمی منصوب شد. برادرزاده شیرکوه، صلاح الدین ایوبی، آخرین وزیر صاحب نام فاطمیان بود که با اصلاحات ضدشیعی خود در مصر، مانند تغییر اذان و قرائت نام خلیفه بغداد در خطبه به جای خلیفه شیعی فاطمی، حکومت فاطمیان را برچید و بدین ترتیب حکومت پرماجرا و در عین حال حکومت درخشان فاطمی در مصر منقرض شد.

چگونگی سقوط دولت فاطمی

همان طور که گفته شد، در نیمه دوم دولت فاطمی وزیران قدرت مطلقه بودند و در اواخر این دوره نزاع و خصومت بین اصحاب السیف (وزیران) شدت گرفت. وقتی شاور بن مجیر سعدی به وزارت رسید، نه ماه خلعت وزارت پوشیده بود که ضرغام بن عامر

۱. الکامل؛ ج ۷، ص ۶۶ التحریم الزاهر؛ ج ۵، ص ۳۴۶. انساب النعمان؛ ج ۳، ص ۲۶۱.

۲. وی عموی صلاح الدین ایوبی است.

۳. ابن اثیر؛ التاریخ الباهر فی الدولة الايوبیة؛ تحقیق عبدالقادر طلیحات (قاهره: دارالکتب الحدیثه) ص ۱۱۹-۱۲۲.

۴. انساب النعمان؛ ج ۳، ص ۲۷۴-۲۷۸. التاریخ الزاهر؛ بعض ۱۲۱-۱۲۲.

نخمی بر او فائق شد.^۱ بعد از بنورزیک^۲ که آخرین وزیران قدرتمند فاطمی بودند و به قول عماره یمنی انما زالت دولة مصر بزوالهم^۳ و به نوشته ابوشامة از زبان عمادالدین کاتب اصفهانی، که در قتل او گفته است: انکسفت شمس الفضائل، و رخص سعر الشعر، و انخفض غلم العلم^۴ دیگر دولت فاطمی کمر راست نکرد.

شاور به مصر رفت و از نورالدین محمود زنکی، صاحب دمشق، کمک طلبید. نورالدین نیز راضی شد در مقابل ثلث خراج مصر، به آن دیار لشکر کشد. اسدالدین شیرکوه در ۵۵۹ با سپاهی به مصر آمد و در جنوب قاهره با قتل ضرغام بر ارتش او پیروز شد.^۵

شاور همین که وزیر شد، به تعهد خود در مقابل نورالدین وفا نکرد و از او خواست تا سپاه خود را به شام فراخواند.^۶ شامیان امتناع کردند و در مقابل وزیر بی کفایت فاطمی با آموری اول، پادشاه صلیبی بیت المقدس، علیه همکیشان خود پیمان بستند. صلیبی ها که از هر فرصتی علیه اتحاد مسلمین سود می جستند، شیرکوه را واداد به ترک مصر کردند.^۷

حمله دوم شیرکوه به مصر در ۵۶۲ ق. پیمان دوم شاور و صلیبی ها را در پی داشت. این بار شامیان پیروز شدند، اما پس از محاصره طولانی اسکندریه به دست صلیبی ها، شیرکوه مجبور به امضای پیمان متارکه جنگ شد.

شیرکوه در حمله سوم خود، با توان و توشه کافی به مصر آمد و شاور را با موافقت خلیفه فاطمی کشت.^۸ بی رمقی و سستی دولت فاطمی به حدی رسیده بود که شیرکوه امیر سنی مذهب و هم پیمان خلیفه بغداد به وزارت تعیین شد و زمینه سقوط سریع دولت قدرتمند اسماعیلی مصر را فراهم آورد. وزارت او بیش تر از دو ماه به درازا نکشید و

۱. خطاط ح ۱، ص ۳۳۸. اتمام الحفاه؛ ح ۳، ص ۲۶۰-۲۶۱. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۳۳۸ و ۳۴۶.

۲. طلائع بن رزیک و پسرش رزیک بن طلائع.

۳. یعنی با زوال آنها دولت مصر نابود شد. التکات المصرية فی اخبار الازار المصرية (چاپ دوم، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ ق.) ص ۶۸.

۴. یعنی غورشد فضیلت محو شد، شعر بی ارزش شد و پرچم علم و دانش فرو برد. الرضی فی اخبار الدولین؛ تحقیق احمد الیسوی (دمشق: وزارة الثقافة، ۱۹۹۱) ج ۱، ص ۲۵۵.

۵. اتمام الحفاه؛ ج ۳، ص ۲۷۰.

۶. التاريخ الباهر؛ ص ۱۲۱-۱۲۲. اتمام الحفاه؛ ج ۳، ص ۲۷۴-۲۷۸.

۷. شاور در مقابل این کمک غیر مسلمین، روزانه یک هزار دینار به آنان پرداخت می کرد. ر. ک: التاريخ الباهر؛ ص ۱۲۱-۱۲۲.

۸. التکات المصرية؛ ص ۸۱. التاريخ الباهر؛ ص ۱۴۰. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۳۵۱. اتمام الحفاه؛ ج ۳، ص ۲۲۹-۳۰۲.

صلاح‌الدین ایوبی، برادرزاده او، جانشینش شد. خلیفه سست‌کردار فاطمی، صلاح‌الدین را با لقب الملک الناصر، خلعت وزارت بخشید؛^۱ غافل از آن‌که قاتل خود را در قصر خود می‌پروراند.

صلاح‌الدین در ذی‌الحجه سال ۵۶۵ دستور داد تا حی علی خیر العمل را از اذان قطع کنند و خطبه به نام خلفای راشدین و سپس خلیفه عباسی قرائت کنند.^۲ او قاضیان اسماعیلی مذهب را خلع کرد.^۳ دیری نپایید تا خلیفه فاطمی در شب عاشورای ۵۶۷ مرد و صلاح‌الدین به طور رسمی نام خلیفه عباسی را قرائت کرد،^۴ و طرفداران فاطمیان مانند عماره یمنی، شاعر معروف را که قصد احیای مجدد دولت فاطمی را داشتند، از دم تیغ گذراند.^۵ آنان خواستار خلافت فرزند بزرگ العاضد، الحامد بالله بودند.^۶

در سال ۵۷۰ق. در صعيد مصر نیز جنبش دیگری علیه کردهای تکریتی پا گرفت. رهبر این جنبش فردی ملقب به کنزالدولة، والی اسوان، بوده است.^۷ در سال ۵۸۴ق. تیز برخی از شیعیان با شعار با آل علی یا آل علی در قاهره علیه صلاح‌الدین قیام کردند اما سرکوب شدند.^۸ خاندان فاطمی نیز با برده شدند یا به زندان رفته، یا با جدایی زن و مرد، با مرگ تدریجی رو به رو شدند.^۹

صلاح‌الدین پس از غلبه بر فاطمیان و تثبیت اوضاع سیاسی، کوشید با سیاست فرهنگی جدید، آثار تشیع و فاطمیان را محو کند.

خانه المعز را به مدرسه‌ای برای شافعیان، بخشی از قصر فاطمی را به بیمارستان و خانه مأمون بطانحی، وزیر فاطمی، را به مدرسه حنفی‌ها به نام «سیوفیه» تبدیل کرد.^{۱۰} او

۱. صبح‌الاعشى، ج ۱، ص ۹۱-۹۸.

۲. انماط الحنفیة؛ ج ۳، ص ۳۰۷. خطه؛ ج ۲، ص ۲۷۱. التاريخ الباهر؛ ص ۱۵۶.

۳. انماط الحنفیة؛ ج ۳، ص ۳۲۰.

۴. همان؛ ص ۳۲۷-۳۲۸.

۵. التجوم الزاهر؛ ج ۶، ص ۷-۷۱. بنداری؛ سالیق الثانی؛ تحقیق فتحیه بنراوی (مصر: مکتبة الخانجی، ۱۹۷۹) ص ۲۹. علاوه بر عماره یمنی ابن عبدالقوی داعی الدعاة اسماعیلی مصر و فردی به نام عبدالصمد جزء مخالفان صلاح‌الدین و احباران دولت فاطمی بوده‌اند.

۶. عبدالمنعم ماجد؛ مهور للخلافة الفاطمية و سقوطها فی مصر (قاهره: دارالفکر العربی، ۱۴۱۲ق.) ص ۴۰۰.

۷. همان؛ ص ۴۱.

۸. همان؛ ص ۴۰۳.

۹. همان؛ ص ۳۹۵.

۱۰. خطه؛ ج ۲، ص ۴۱۵ و ۳۶۵.

برای ترویج مذهب شافعی و محو میراث فکری فاطمیان، مدارس متعددی در قاهره و سایر شهرهای مصر احداث کرد؛ از جمله مدرسه صالحیه که در کنار مقبره شافعی ساخته شد و بزرگ‌ترین مرکز فرهنگی ایوبیان و به قول سیوطی، «تاج المدارس»^۱ بود و مدرسه فاضلیه که به دست قاضی بسائی، وزیر صلاح‌الدین بنا و برای دو مذهب شافعی و مالکی وقف شد. دارالحدیث به عنوان مرکزی علمی، به ملک کامل ایوبی منسوب و اولین مرکز تدریس حدیث است که ریاست آن با ابن دحیه اندلسی بود^۲ و بالاخره مدرسه صالحیه که نجم‌الدین ایوب آن را در سال ۶۳۹ق. در محل قصر فاطمی بنا کرد و اجازه داد تا اصول و فروع مذاهب اربعه در آن تدریس شود.

ایوبی‌ها به منظور گسترش اعتقادات خود و نیز مبارزه با تشیع، علاوه بر فعالیت‌های مذکور، عالمان سنی مذهب را به مراکز شیعه اعزام می‌کردند تا علیه معتقدات شیعیان تبلیغ کنند. شهر اسنا در صعيد مصر، کانونی منسجم برای تشیع بود. قاضی بهاء‌الدین هبة‌الله بن عبدالله قفطی (۶۰۰-۶۹۷ق.) در آن شهر فعالیت کرد و کتابی به نام «الفضائح المغترضة فی الرد علی الرضة» تألیف کرد.^۳

این قهرمان جنگ صلیبی، پس از غلبه بر فاطمیان و تسلط بر قاهره کتابخانه بزرگ اسماعیلیان را آتش زد و روز عاشورا را، که در تاریخ مظهر مظلومیت شیعه بود و تا آن روزگار در مصر به عنوان روز حزن و اندوه یاد می‌شد - به قول مقریزی - به روز سرور و شادمانی تبدیل کرد.^۴

۱. عبدالمجید ابوالفتح بدوی؛ تاریخ سیاسی و الفکری للمذهب السنی فی المشرق الاسلامی من القرن الخامس الهجری حتى سقوط بغداد (قاهره: دارالوقایه، ۱۴۰۸ق.)، ص ۲۳۳.

۲. حسن المحافرة؛ ج ۱، ص ۳۵۵.

۳. تاریخ سیاسی و الفکری للمذهب السنی، ص ۲۵۵.

۴. تاریخ شیعه؛ ص ۲۷۹-۲۷۸.

رابطه با دولت‌های دیگر

روابط فاطمیان با خلافت بغداد - که با آن‌ها بر سر راهبری جامعه مسلمان اختلاف اصولی و مبنایی داشتند - مشخص بود. روابط با سلجوقیان به عنوان حامی خلیفه عباسی و پشتیبان او نیز همین روند را داشت؛ حتی این نگرش باعث می‌شد تا گاهی طرفین با دشمن مشترکشان مصالحه کرده، علیه دیگری وارد جنگ می‌شدند. در این فصل، به اختصار روابط خارجی فاطمیان با دولت‌های مغرب اسلامی و بیزانس و سیسیل را بررسی می‌کنیم.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

همسایگان مغربی

۱. افریقه و دولت خودمختار بنوزیری

المعز لدین الله وقتی خبر فتح مصر به دست جوهر سیسیلی را شنید و قصد آن سرزمین کرد، جعفر بن علی حمدون معروف به ابن اندلسی را که امیر منطقه زاب بود، به عنوان جانشین خود در افریقه در نظر گرفت؛ اما این امیر شرایطی از جمله خودمختاری منطقه افریقه را پیش روی خلیفه گذاشت. خلیفه با عصبانیت در جواب او گفت:

یا جعفر! عزلتی عن ملکی، واردت عن تجعل لی شریکاً فی امری...^۱

و بدین ترتیب ابن اندلسی از چشم خلیفه افتاد و امور افریقه را به بلکهین بن زیری معروف به «یوسف»، که یکی از افراد بربر قبیله صنهاجه بود، سپرد.

زمینه‌های تاریخی درگیری میان قبایل بربر در مغرب، به ویژه میان دو قبیله صنهاجه - که یوسف بلکهین بن زیری از آن بود - با زناته باعث شد که درگیری‌های

۱. مغربی، ابن سعید؛ النجوم الزاهرة فی حلی حضرة الناهرة؛ تحقیق حسین نصار، قاهره: ۱۹۷۰م، ص ۴۴.

متعددی میان این دو قبیله پدیدار شد.^۱ در این جنگ و ستیزها، یوسف بلکین سرزمین وسیعی از صفحات شمال افریقا را بدون رقیب از آن خود کرد و فرزندش منصور که در سال ۳۷۴ قمری جانشین او شد^۲ سیادت و سروری بر منطقه راگسترش داد و علی‌رغم رفت و آمد داعیان اسماعیلی به مغرب از سوی خلیفه فاطمی مصر، قدرت قبیله فدایی وفادار به خلافت قاهره، یعنی کثامه را در سال ۳۷۸ قمری کاهش داد^۳ و بدین ترتیب زمینه استقلال خود را فراهم کرد.

با روی کار آمدن الحاکم بامرالله در مصر، که همزمان با مرگ منصور زبیری و جانشینی پسرش بادیس بن منصور صنهاجی بود، روابط قاهره و قیروان رو به بهبود گذاشت اما دیری نپایید و بر سر حکومت طرابلس مغرب بین آن دو شکاف شد و بادیس بر آن شهر سلطه پیدا کرد و نماینده فاطمیان را کشت^۴ اما با جنبش ضد فاطمی ولید بن هشام از نوادگان عبدالرحمن داخل - که در تاریخ شمال افریقا به قیام ابورکوه معروف است - روابط قاهره و قیروان رو به دوستی نهاد^۵ تا آن که معز بن بادیس که در سال ۴۰۶ ق. جانشین پدر شد، سیادت و نفوذ سیاسی و فرهنگی فاطمیان در مغرب را پایان داد و خطبه به نام خلیفه بغداد خواند و به نفوذ سیاسی شیعه پایان داد.^۶

۲. بنوحماد در صفحات میانی شمال افریقا

دولت بنوحماد توسط حماد بن بلکین بن زبیری برادر منصور بن بلکین در سال ۳۹۸ ق. در مغرب الاوسط شکل گرفت و تا ۵۱۵ ادامه داشت. بنوحماد که هم‌پیمان خلیفه بغداد بودند علیه فاطمیان تبلیغ می‌کردند^۷ و بر این اساس روابط آن‌ها با فاطمیان غالباً خصمانه بود، به جز مقطعی که قائد بن حماد به علت دشمنی با معز بن بادیس صنهاجی، دوستی با

۱. حصیری، احمد حسن؛ علاقات الفاطميين في مصر بدول المغرب (قاهره: مکتبه مدبولی) ص ۳۴-۴۷.

۲. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۳۴۲.

۳. همان؛ ص ۳۴۸.

۴. علاقات الفاطميين في مصر بدول المغرب؛ ص ۴۹-۵۱. في التاريخ العاصي والفاطمي؛ ص ۳۱۹.

۵. علاقات الفاطميين في مصر بدول المغرب؛ ص ۵۵-۵۲.

۶. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۹۵. الکامل فی التاريخ؛ ذیل حوادث ۴۳۵.

۷. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۵، ص ۱۷۵.

فاطمیان را اعلام کرد و از سوی خلیفه فاطمی به «شرف الدوله» ملقب شد.^۱ این روابط دوستانه تا اواخر دوره بنوحماد برقرار بود.^۲

۳. موابطین و موحدین در صفحات غربی شمال افریقا

شعبه‌هایی از قبایل صنهاجه که از بزرگ‌ترین قبایل بربر بودند، مانند جداله یا گداله، مسوفه، لمتونه، لمته یا المطه و جزوله که بیش‌تر دامدار و کم‌تر کشاورز بودند،^۳ به جنوب مغرب اسلامی، آنجا که صحرا نامیده می‌شود، پراکنده شده تا در ناحیه سنگال مستقر شدند.^۴

آنان به نقابداران یا ملثمین مشهور بودند. در وجه تسمیه آنان به ملثمین، ابن خلدون می‌گوید: چون نقاب بر چهره می‌انداختند بدین نام خوانده شدند.^۵ نویسنده ناشناخته کتاب *الحلل الموشیة فی ذکر الاخبار المراكشیه* می‌نویسد: چون آنان به اسلام ایمان آوردند، به علت آن‌که در اقلیت بودند ناچار به فرار شدند و برای امان بودن از دست کافران نقاب می‌زدند.^۶

آنان در بادیه‌های خود زندگی می‌کردند و بر دین معجوس بودند تا قرن سوم که اسلام در میان‌شان ظاهر شد.^۷ آن‌ها که به صورت پراکنده در جنوب مغرب زندگی می‌کردند توسط محمد بن تیفاوت لمتونی متحد شدند.^۸ و پس از او دامادش یحیی بن

۱. همان

۲. *البيان المغرب*؛ ج ۱، ص ۴۵۰.

۳. *معالم تاریخ المغرب و الاندلس*؛ ص ۱۵۹.

۴. محقق و تاریخ‌نگار معاصر مصری دکتر حسین مونس معتقد است واژه سنگال صورت تحریف شده صنهاجه در زبان پرتغالی است و وقتی پرتغالی‌ها به سواحل سنگالی در اقیانوس اطلس رسیدند آنجا را Senhagal نامیدند و سپس به Senegal تغییر کرد.

۵. *تاریخ ابن خلدون*؛ ج ۵، ص ۱۸۶.

۶. *الحلل الموشیة فی ذکر الاخبار المراكشیه*؛ تحقیق سهیل زکار و عبدالقادر زمامة (دارالرشاد الحدیث، الدار البيضاء، ۱۳۹۹ هـ). ص ۱۹. ابن خلدون نقل می‌کند از طبری و ابن کلیبی که صنهاجه از حمیر هستند و از تیره یعنی لنا مسکن اول آن‌ها قبل از مغرب، یمن بوده است. *تاریخ ابن خلدون*؛ ج ۵، ص ۱۵۳. همدانی صاحب *الاکلیل فی الدولة المصریة* همین نظر را دارد و ابوفراس عبدالعزیز ملزونی در *ارجوزه* خود هم با او هم عقیده است و می‌نویسد: *مرابطون اصلهم من حمیر*. ر.ک: سعدون عباس نصرالله؛ *دولة المرابطین فی المغرب و الاندلس* (بیروت: دار الشیفة العربیة، ۱۴۰۵ هـ) ص ۱۳.

۷. *تاریخ ابن خلدون*؛ ج ۵، ص ۱۸۷.

۸. محمد مسلمان الهرمی؛ *دولة المرابطین فی عهد علي بن يوسف ... (بیروت: دارالندوة الجدیدة، ۱۴۰۵ هـ) ص ۴۶.*

ابراهیم گدالی که از جهالت و کم‌خردی آنان ناراحت بود، رهبری آنان را به دست و تصمیم گرفت پیروان خود را با اسلام آشنا کند.^۱ این تصمیم حدود سال ۴۲۷ ق. عملی شد؛ زمانی که یحیی به حج رفت و در بازگشت از حج به کمک ابوعمران فاسی، فقیه معروف مالکی و شاگرد ابوبکر باقلانی، به یکی از عالمان مالکی به نام عبدالله بن یاسین جزولی رهنمون شد.^۲ او بیش‌تر پیروان نقابدار یحیی گدالی را تارک نماز و سایر فرایض یافت.^۳

او ابتدا رباطی در کنار رود سنگال بنا کرد؛^۴ و ریاست دینی آنان را بر عهده گرفت. پس از او دو تن از بزرگان ملثمین یعنی یحیی گدالی و یحیی بن عمر لمتونی رباط‌هایی ساختند و از آن تاریخ، ابن یاسین آن‌ها را مرابطین نامید.^۵

از آن زمان، زندگی نقابداران دیروز و مرابطین امروز، تغییر کرد. آنان به دور از منکرات، با طعام اندک و پوشاک ضخیم و خشن^۶ که نشان پارسایان بود، به گسترش اسلام و جنگ با کفار پرداختند. او ضمن آن‌که رهبری دینی مردم را داشت، رهبری سیاسی را به یحیی ابن ابراهیم گدالی و سپس یحیی بن عمر سپرده بود.^۷ یحیی در جنگ با قبیله برغواطه کشته شد و برادرش ابوبکر به رهبری مرابطین نایل شد. ابوبکر در جنگ با مخالفان، پیشروی به سمت شمال را ادامه داد. در این جنگ‌ها فرماندهی سپاه با عموزاده او، یوسف بن تاشفین لمتونی بود.^۸

یوسف بن تاشفین بن ابراهیم بن تورقیت^۹ و کنیه اش ابویعقوب^{۱۰} است. محمد

۱. همان.

۲. المغرب فی ذکر بلاد افریقا و المغرب؛ ص ۱۶۴ - ۱۶۵.

۳. دولة المرابطین فی المغرب و الاندلس؛ ص ۲۲.

۴. همان؛ ص ۲۶. باید توجه داشت که رباط در مغرب مانند هدف اولیه آن مرکز مبارزه و جهاد علیه کفار بوده است نه کانون عزلت‌گزینی و گوشه‌نشینی؛ مانند آنچه بعدها در مشرق اسلامی رائج شد.

۵. همان.

۶. روضی القرمالی؛ ص ۷۵.

۷. المغرب فی ذکر بلاد افریقا و المغرب؛ ص ۱۶۷.

۸. ابوبکر در جمع بزرگان لمتونه خود را حلیع کرد و رهبری را به یوسف سپرد. و ک: الحلال الموشیة فی ذکر الاغادر المرابکشیة؛ ص ۲۳.

۹ و ۱۰. الحلی الموشیة؛ ص ۲۴. ابن عذاری او را یوسف بن تاشفین بن ترجوت بن یورتانظن می‌داند. البیان المغرب؛ ج ۴، ص ۴۶.

عبدالله عنان با استناد به روض القرطاس و الحلل الموشیه او را این‌گونه توصیف می‌کند: «روایت حاکی است که او مردی پرهیزگار و زهد پیشه بود و در سادگی و فروتنی روزگاری می‌گذراند و با آن‌که کشوری پهناور و نعمتی بی‌حساب نصیبش شده بود، همچنان زاهدانه می‌زیست. در تمام عمر پشمینه می‌پوشید و جز آن نمی‌پوشید. غذایش در همه حال نان جوین و گوشت و شیر شتر بود. یوسف دلیر و دوراندیش و مهیب بود. همواره در تفقد از احوال بلاد خود و مرزهای کشور و احوال رعیت بود. لحظه‌ای از جهاد غافل نبود. در اکثر تبردهایش پیروز بود. دستی بخشنده و طبعی کریم داشت. عادل و مهربان بود. مالیات‌ها و خراج‌هایی را که در شرع ممنوع شده بود، از رعیت نمی‌گرفت. تنها به آنچه شریعت مقرر کرده بود بسنده می‌کرد؛ چون زکات و خمس و جزیه اهل ذمه. یوسف میانه‌بالاتر بود و سیه چرده و لاغر اندام با چهره‌ای کم‌گوشت و چشمانی سیاه و مویی مجعد. وسط بینی‌اش اندکی برآمده بود و آوازی نرم داشت»^۱.

آشنا شدن مرابطین با اسلام از طریق فقیهان و عالمانی بود که بر مذهب مالکی استوار بودند. این مذهب با حضور اسد بن فرات^۲ بزرگ مالکیان مغرب در قرن دوم و ابوسعید عبدالسلام بن حبیب تنوخی معروف به قاضی سحنون^۳ تبلیغ می‌شد. اگرچه بسیاری از مناطق مغرب در قرن اولیه اسلام با تشکیل دو دولت ادریسی و فاطمی به مذهب شیعه درآمد بودند و معتزلیان نیز در آن دیار فعال بودند و خوارج نیز حکومت‌هایی داشتند، اما از اواخر قرن چهارم به بعد و به ویژه در قرن پنجم - که فاطمیان به مصر رفته و ادریسیان نیز منقرض شده بودند - مذهب مالکی و نیز مسلک اشعری که در اندیشه سیاسی با شیعیان متعارض بود، گسترش یافت.

اگرچه فکر اشعری توسط ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله فلانسی متوفی ۳۶۱ ق. و ابن ابی زیدون قیروانی متوفی ۳۸۶ - که رساله مشهور خود را در دفاع از ابوالحسن اشعری و فکر او نوشت - به مغرب راه یافت،^۴ اما از زمان ظهور ابوبکر باقلانی در مشرق و

۱. تاریخ دولت اسلامی در اندلس؛ ج ۲، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۲. ابوعبدالله اسد بن فرات که اهلش از خراسان بود، در حران متولد شد و به همراه پدرش به قیروان رفت. او که فانیح حزیره سیسیل در عصر اعلی است، «الاسدی» را در فقه مالکی تدریس کرد. (الاعلام؛ ج ۱، ص ۲۹۸)

۳. اصل او از شام بود و منصب قضا را در قیروان داشت «المدرسه» او در باب فروع فقه مالکی از امهات کتب این مذهب است. (الاعلام؛ ج ۴، ص ۵)

۴. عبدالمجید عمر نجات؛ فصول فی الفکر الاسلامی بالمغرب (بیروت: دارالمغرب الاسلامی، ۱۹۹۲ م) ص ۲۲-۲۳.

شاگردی ابوعمران فاسی (متوفی ۴۳۰ق) نزد او و تربیت شاگردان بسیار در قیروان به دست فاسی، این مذهب در مغرب از اوایل قرن پنجم فوق العاده گسترش یافت و عبدالله بن یاسین جزولی که پی‌ریزی دولت مرابطین کرد، راه او را ادامه داد و مؤسسان اولیه مرابطین با شاگردی نزد جزولی، مذهب اشعری را تبلیغ کردند.

ابن صانع^۱ متوفی ۴۸۶ق، و شاگردش محمد بن علی بن مازری^۲ متوفی ۵۳۶ق، راه او را دنبال کردند. و بالاخره و به قول مقریزی با ظهور ابن نومرت مغربی، مسلک اشعری استمرار یافت.^۳

در دیدگاه مرابطین با توجه به اهمیت اصل «ضرورت تبعیت از حکومت وقت نزد اشعری‌ها»، آنان که این دولت را نپسندند - مانند شیعیان - حوشمان مباح است. یوسف بن تاشفین وقتی به تارودنت مرکز سوس لشکر کشید، شیعیانی را که در آنجا بودند کشت و بازماندگان آن‌ها به زور شمشیر به آیین اهل مرابطین (اهل سنت) درآوردند. طبیعی است رابطه سیاسی آنان با دولت فاطمی، رابطه‌ای خصمانه و کینه‌توزانه بود و هرچند بدرجمالی در پی دلجویی و برقراری رابطه با مرابطین بود اما آنان نپذیرفتند. حتی برای آن‌که حاجیان مغربی که برای سفر به مکه باید از مصر می‌گذشتند، تحت تأثیر دعوت فاطمیان قرار نگیرند، مسیر کاروان حج مغربیان را از صحرای افریقا به سودان و سپس دریای سرخ تغییر می‌دادند.^۴

بنابراین به نظر می‌رسد رابطه آن دو دولت بر اساس دشمنی استوار بوده است.^۵ البته مورخ معاصر غرب سلامه محمد سلمان الهرفی نوشته است: آن دو دولت رابطه مسالمت‌آمیزی داشته‌اند، و استناد او به نامه علی بن یوسف بن تاشفین به افضل بن بدر جمالی پس از پیروزی‌هایش در اندلس است و در آن نامه مصریان را ثنا گفته است.^۶

روابط دولت فاطمی با موحدین جانشینان مرابطین نیز همانند نقابداران مرابطی

۱. ابومحمد عبدالحمید بن محمد شاگرد ابوعمران فاسی بود. ر.ک: همان؛ ص ۲۹.

۲. مسوب به مازو در جزیره سیبیل صاحب اللم بغوادد السلام از فقیهان مالکی در مهدیه تونس بود (الاخلاص؛ ج ۶ ص ۲۷۷).

۳. خط؛ ج ۲، ص ۳۴۳. در مورد تاریخچه مذهب مالکی نیز ر.ک: احمد تیمور پاشا، نظرة تاريخية في حدود المذاهب الفقهية الاربعة؛ بیروت: دارالقادری، ۱۴۱۱ق.

۴. دولة المرابطين في المغرب والاندلس؛ ص ۳۹.

۵. همان؛ ص ۱۵۶.

۶. ر.ک: دولة المرابطين في عهد علي بن يوسف بن تاشفین؛ ص ۱۷۶ - ۱۷۷ و ص ۴۰۲ - ۴۰۳.

بود. این دولت که از سال ۵۱۵ تا ۶۶۸ ق. حکومت کرد و در عصر چهارمین پادشاه خود یعنی یعقوب بن یوسف بن عبدالمومن (حکومت ۵۸۰ - ۵۹۵ ق.) مهم‌ترین دوران سیاسی خود را سپری کرد. بیش‌ترین حملات علیه میراث فاطمیان که قریب به دو دهه قبل سقوط کرده بودند صورت می‌گرفت.^۱

۴. امویان اندلس و سیسیل

در سال ۳۴۴ ق. که عبدالرحمن الناصر خلیفه اموی اندلس، با کنستانتین هشتم امپراتور بیزانس که قصد داشت جزیره سیسیل را از فاطمیان پس بگیرد پیمان دوستی بست، روابط خصمانه‌تر شد و عبدالرحمن به کارگزارانش نوشت تا خلیفه عباسی را بر منابر لعن کنند.^۲ قدرت دولت فاطمی، عبدالرحمن را مجبور کرد تا از فاطمیان تقاضای صلح کند، اما المعز تسلیم نشد. پس از عبدالرحمن که فرزندش حکم به خلافت رسید، نبرد میان دو دولت شدت داشت و امویان به کمک برخی از قبایل بربر شمال آفریقا توانستند بر مناطقی از آن دیار مسلط شوند.^۳ حمایت امویان از مخالفان دولت فاطمی که در شورش ابورکوه تجلی می‌یابد، نمود استمرار این دشمنی است.

جزیره سیسیل که از زمان اغلیبان به حوزه اسلام درآمده بود، با پیروزی نهضت فاطمی در شمال آفریقا، به دست فاطمیان افتاد. ساکنان مسلمان آن دیار که بر شریعت مالکی بودند، به دشمنی با فاطمیان اهتمام داشتند و این دولت را نمی‌پذیرفتند، با این حال این دولت شیعی بر این جزیره مسلط بود. از طرف دیگر مسیحیان سیسیل برای حمله امپراتور روم شرقی به آن جزیره کوشش می‌کردند. جنگ‌های مکرر امپراتور روم با فاطمیان بر سر جزیره سودی نداشت و تا اوایل قرن پنجم هجری نام فاطمیان طنین‌انداز بود. میخائیل چهارم در سال ۴۳۹ به سیسیل لشکر کشید و بخش‌هایی را اشغال کرد و راجرنورماندی در سال ۴۸۴ ق. سیسیل را به دارالکفر پیوند داد.

۵. روابط فاطمیان با دولت بیزانس

یک سال پس از فتح مصر توسط فاطمی‌ها، امپراتور بیزانس، نفقور فوکاس شهر انطاکیه را

۱. مراکشی، عبدالواحد؛ المعجب فی تلخیص اخبار المغرب؛ ص ۳۶۰.

۲. البیان المغرب؛ ج ۲، ص ۲۳۶.

۳. محمد جمال‌الدین سرور؛ سیمانه الفاطمیین الخارجیه (قاهره: دارالفکر العربی قاهره ۱۳۹۶) ص ۲۲۲.

اشغال کرد. این سیاست دشمنی با دولت‌های اسلامی ادامه داشت. پس از آن‌که العزیز بالله بر تخت فاطمی نشست بر خلاف پدرش، سیاست جنگ با حمدانی‌ها را که در حلب مستقر بودند در پیش گرفت. امیر حمدانی که ابوالفضائل نام داشت و نواده سیف الدوله حمدانی بود از امپراتور وقت بیزانس، باسیل دوم کمک خواست. دولت بیزانس توجه خود را از جنگ با بلیغار به سمت شام برگرداند. در این جنگ و گریز سپاه فاطمی عقب‌نشینی کرد. اما در سال ۳۸۸ ق. و در دوره الحاکم بامرالله به علت برتری نیروی دریایی فاطمی، توانستند در آب‌های صور در جنوب لبنان بر بیزانس پیروز شوند. در پی این پیروزی، دولت بیزانس خواستار آتش‌بس با فاطمیان شد و معاهده‌ای به مدت ده سال میان دو دولت منعقد شد.^۱ ویران شدن کلیسای قیامت در بیت المقدس به دستور الحاکم بامرالله در سال ۳۹۸ ق.^۲ موجب برهم ریختن روابط شد. در دوره جانشین الحاکم به علت بحران‌های پی‌درپی در صفحات شام، گاه دولت بیزانس به قلمرو حکومت اسلامی حمله می‌کرد. این حملات موجب شد تا کنستانتین هشتم در سال ۴۱۸ ق. و در مقابل بازسازی کلیسای قیامت با فاطمی‌ها مصالحه کند.^۳ در دوره المستنصر بالله نیز امضای معاهده صلح با بیزانس^۴ پی گرفته شد و پس از جنگی که در عصر جانشین امپراتور بیزانس با فاطمیان صورت گرفت، در سال ۴۴۷ ق. معاهده ترک مخاصمه امضا شد و از آن پس با توجه به ظهور سلجوقیان در شام و پس از آن صلیبی‌ها، دیگر چگونگی رابطه با بیزانس مسئله اصلی فاطمی‌ها نبود.

۱. فی تاریخ العیامی و الفاطمی، ص ۳۲۸ - ۳۳۱.

۲. النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۲۱۸.

۳. خطب: ج ۱، ص ۳۵۵.

۴. امپراتور بیزانس در این زمان کنستانتین نهم بود.

فصل هفتم

نظام اجتماعی مصر در عصر فاطمی

طبقات در عصر فاطمی

در عصر فاطمی ساکنان مصر اخلاط من الناس، مختلفة الاصناف من قبط و روم و عرب و بربر و اکراد و دیلم و حبشان و ارمن^۱ بودند. این طبیف گسترده اجتماعی که به نام جامعه مصری مشهور است، در نظر برخی به دو طبقه خاصه و عامه تقسیم می شدند.^۲ اما بهترین تقسیم بندی اجتماعی از مقریزی است که مردم مصر را به هفت طبقه توصیف می کند.^۳

۱. اهل الدولة؛ دولتیان؛

۲. اهل البسار من التجار، واولی النعمة من ذری الرفاهية؛ بازرگانان منمول و متمکن؛

۳. الباعة و هم متوسط الحال من التجار؛ فروشندگان یا بازرگانان میان حال؛

۴. اهل الفلح و هم اهل الزراعات و الحرث، سكان القرى و الريف؛ کشاورزان ساکن روستا؛

۵. الفقراء و هم اجل الفقهاء و طلاب العلم؛ فقیران که طالبان علم و فقیهان بودند؛

۶. ارباب الصنائع و اصحاب المهن؛ صنعتکاران و صاحبان حرف؛

۷. ذوو الحاجة و المسکنة؛ مستمندان و مسکینان.

مقریزی در این تقسیم بندی، جایگاه اقتصادی مردم مصر را در نظر دارد. با استناد به این تقسیم بندی و سایر طبیف بندی های پیشینیان، جامعه مصر را در عصر فاطمی می توان بدین گونه طبقه بندی کرد:

۱. طبقه خواص؛

۲. طبقه عوام.

۱. ابوالصلت اندلسی؛ الرسالة المصرية؛ تحقیق عبدالسلام هارون؛ سلسله نوادر المخطوطات (قاهره: ۱۹۷۳) ج ۱، ص ۲۳-۲۴.

۲. قاضی نعمان؛ افتتاح الدعوة؛ تحقیق مریحات دشرای، تونس: ۱۹۷۵، ص ۳۵۶. انماط الحنفیة، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. انقاة الامه؛ ص ۱۱۱-۱۱۲.

طبقه خواص

طبقه خواص شامل خاندان حکومتگر، نقبا و سادات و رجال دولت و داعیان؛ و طبقه عوام شامل بازرگانان، صنعتکاران، مردم عادی، بندگان، زنان و اهل ذمه بود. خاندان حکومتگر فاطمی در رأس جامعه مصری قرار داشت و خلیفه فاطمی خود در رأس این خاندان. با مراجعه به برخی اسناد و نامه‌های منتشر شده فاطمیان، به این واقعیت پی می‌بریم که نام اشراف و نقبا در بسیاری موارد در نامه‌ها، قبل از امیران و فرماندهان ارتش فاطمی آمده است.^۱

نقبا و اشراف در عصر فاطمی دو گروه متمایز بودند: «الاشراف الاقارب» که متنسب به خاندان فاطمی بودند و به آن‌ها اشراف اسماعیلی نیز می‌گفتند.^۲ «اشراف طالبی» که از منسوبین به امام علی بودند، گروه دیگر اشراف بودند و اداره آن‌ها با نقابة الطالبیین بود.^۳ وزیران، نظامیان، دیوانیان و قضایان و داعیان هم طبقه دولتمردان را تشکیل می‌دادند.



خلیفه و امتیازات شاهی

خلیفه فاطمی به منزله امام اسماعیلیان و همانند خلیفه رقیب در بغداد، خود را ولیّ برحقّ جامعه اسلامی قلمداد و همانند او زندگی می‌کرد. سایر طبقات برگزیده و خاص جامعه نیز چون خلیفه، ولی در سطحی نازل‌تر، زندگی مرفهی داشتند. اگر این روایت ابن خلکان را بپذیریم که المعز لدین الله در پاسخ به سؤال مصریان از نیاکان او، مقداری سکه طلا روی زمین ریخت و گفت: «این نیای من است»^۴، در آن، تصویری از رفاه و شرکت خلفای فاطمی دیده می‌شود. مقریزی نیز ثروت این خلیفه جدیدالورود به مصر را به میزان بیست و چهار میلیون دینار ذکر کرده است.^۵ همین تاریخنگار مصر برجای مانده دو دختر خلیفه -رشیده و عبده- را به هنگام مرگ به ترتیب یک میلیون و هفتصد هزار دینار و اموالی با

۱. السجلات السنصرية، (شماره ۱۵) ... و امر بانشاء سجل قرىء في الابوان، بحرأى و مسمع من اميرالمؤمنين و من سائر اجلة الدولة و اشرافها، و امرائها و اوليائها.

۲. صبح الاعشى؛ ج ۱۰، ص ۳۹۵ - ۳۹۶.

۳. همان؛ ص ۴۷۹. خططا؛ ج ۱، ص ۳۸۶.

۴. وفات الاعيان؛ ج ۳، ص ۸۲.

۵. خططا؛ ج ۱، ص ۳۵۲.

ارزش بیش از اولی ثبت کرده است.^۱ جانشین او العزیز بالله به علت افزایش عایدات دولت از جمله خراج اموال بیش تری در اختیار داشت و «الحاکم بامرالله» - که به سخاوت و بخشندگی مشهور بود - آنچه بر جای گذاشت فراوان بود.^۲ قدرتمندترین و پردوام‌ترین خلیفه، یعنی المستنصر بالله، بیش از اسلاف خود، ثروت بر جای گذاشت؛ مقریزی آن‌ها را اشاره کرده است.^۳ یکی از مظاهر ثروت خلفای فاطمی، کاخ‌های بزرگ شاهی بود که توسط امرا و خلفا ساخته می‌شد. یکی از بزرگ‌ترین آن‌ها قصر شرقی معروف به قصر الکبیر بود که توسط جوهر سیسلی ساخته شد و خود، متشکل از دوازده قصر کوچک بود.^۴

سایر گروه‌های برگزیده

همان‌طور که اشاره شد، شریفان یا نقیبان در مواقعی قبل از گروه‌های ممتاز جامعه، مانند امیران و فرماندهان و وزیران ثبت می‌شد؛ به ویژه در مراسم و جشن‌های رسمی که این گروه در صدر قرار داشت.^۵ آنچه از عده شریف در قاهره هنگام سقوط دولت فاطمی گزارش شده، ده‌هزار مرد و زن شریف است؛ یعنی آنان که از ذریه امام علی و حضرت زهرا بوده‌اند.^۶ وزیران قدرتمندترین عنصر حکومتی بعد از خلیفه بودند^۷ و حقوق ماهیانه‌شان پنج‌هزار دینار بود و علاوه بر آن، ماهیانه دویست و پانصد دینار از بودجه عمومی دولت را به نزدیکان و خویشان خود می‌بخشیدند. این در حالی بود که حقوق ماهیانه صاحب دیوان انشا، یکصد دینار تعیین شده بود.^۸

طبقه عوام در عصر فاطمی

در عصر فاطمی به علت امنیت اجتماعی نسبی و آرامش مسیرها، بازرگانی رونق فراوان

۱. اتماع الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۴۰ - ۱۴۲.

۲. التجوم الزمار؛ ج ۴، ص ۱۹۲.

۳. خطاط؛ ج ۱، ص ۴۱۴ - ۴۲۰.

۴. همان؛ ص ۳۸۴.

۵. اتماع الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۱۰.

۶. خطاط؛ ج ۱، ص ۳۹۷.

۷. البته در دوره اول یعنی تا عصر المستنصر بالله و پس از المستنصر، شخص اولی حکومت، آن‌ها بودند.

۸. میح الاعنی؛ ج ۱، ص ۵۲۱ - ۵۲۲ و خطاط؛ ج ۱، ص ۴۰۱.

داشت. این امنیت در حدی بود که «دکان‌های بزازان و صرافان و جوهریان را در نبستندی جز آن‌که پرده‌ای به روی کشیدندی، و کس نیارستی به چیزی دست بردن».^۱ بازرگانان یکی از گروه‌های بزرگ طبقه عوام بودند که با توجه به رونق بازرگانی و اقتصادی آن عصر، به ویژه به هنگام گرانی‌ها و قحطی‌ها، در وضع خوبی به سر می‌بردند و با لباس مخصوص و مرکب ویژه مشخص می‌شدند.^۲

صنعت نیز در روزگار فاطمی شکوفا بود و توسعه داشت. شهرهای مصر از مراکز مهم صنعتی در قرون میانه بود و در این شهرها و بازارهای آن، گروه عظیمی از صنعتکاران و دکانداران به کار مشغول بودند. هر بازار، به حرفه خاصی مشهور بود.^۳ هر گروه از صنعتکاران و صاحبان مشاغل نیز آن روز رئیس اتحادیه‌ای به نام عریف داشتند^۴ و از خصوصیات او، خبرگی و مهارت در آن شغل بود.

هر چند دولت برخی از خلفای فاطمی به معیشت اجتماعی مردم عادی اهتمام داشتند - و در اوقات متعددی خلیفه به همراه «مسئول صندوق انفاق» (مسئولی صندوق الانفاق) در کوچه پس‌کوچه‌های قاهره به انعام و انفاق می‌پرداختند و علی‌رغم توان اقتصادی دولت - معیشت مردم تعریفی نداشت.

مسبحی در اخبار مصر نقل می‌کند مردی از جامع عمروعاص، قندیلی نقره ربود. او را به نزد خلیفه الحاکم بردند. خلیفه از او علت سرقت پرسید. مرد جواب داد:

انما سرقت مال ربی، و افي فقير ولّٰ بنات جباع، و الانفاق عليهن افضل من تعليق هذا في الجامع؛

من مال پروردگارم را دزدیدم، محتاج بودم و دخترانم گرسنه بودند؛ انفاق بر آن‌ها برتر از آویختن این قندیل‌ها در جامع (عمروعاص) است.

خلیفه دختران او را احضار کرد و به قاضی دستور داد تا ضمن اعطای سه هزار دینار، آنان را به شوی بسپارد.^۵ البته دولت فاطمی به مشکلات و مظالم مردم توجه داشت و به قول مقریزی، خلیفه، خود در محلی در داخل قصر به نام سقیفه می‌نشست تا به

۱. سرنامه ناصر خسرو؛ ص ۹۹.

۲. المنجیح المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۷۷.

۳. خطبة؛ ج ۱، ص ۳۷۳-۳۷۵، ج ۲، ص ۹۶-۱۰۵.

۴. تعامل الانفاق؛ ج ۲، ص ۲۲۴.

۵. المنجیح المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۸۰.

درخواست دادخواهان رسیدگی کند.^۱ العزیز بالله و الحاکم بامرالله در این ویژگی، مشهورند و حاکم فرمانی صادر کرده بود تا از ورود شاکیان به داخل قصر جلوگیری نشود و خود به شکایت آن‌ها رسیدگی کند.^۲

بندگان و بردگان در عصر فاطمی پیش‌تر از سیاهان نوبه بودند و تجارت این بردگان در این دوره رونق داشت. آنان، هم‌چنین محله‌های مخصوصی در قاهره و فسطاط داشتند و سرپرستی برای رسیدگی به امور خود.^۳ بسیاری از آن‌ها در خدمت خانواده خلافت و دولتمردان بودند. مطالعه تاریخ سیاسی اجتماعی فاطمی این موضوع را ثابت می‌کند که در اکثر بحران‌های اقتصادی مصر در این دوره، بردگان عامل بحران‌های سیاسی بودند. خلیفه فاطمی در مناسبت‌های اعیاد، به خصوص عید غدیر، برخی از بردگان را رها می‌کرد.^۴

طبقه زنان در دولت فاطمی

زنان در عصر فاطمی منزلت خاصی داشتند و در امور سیاسی دخالت‌های فراوان می‌کردند. اشاره شده که ست‌الملک خواهر الحاکم چه نفوذی در دولت فاطمی داشت و حتی بنا به روایات مشهور، او در قتل خلیفه شریک بود.^۵ هم‌چنین عمه «الحافظ» در توطئه تروریستی قتل وزیر، صالح بن رزیک، در سال ۵۵۶ - که به علت نفوذ فوق‌العاده خود و حسادت این زن کشته شد - دست داشت. زنان قصر شاهی بعضی از مناصب دربار را به خود اختصاص می‌دادند مانند نظارت بر سفره شاهی که مسئول آن به «المعلمة مقدمة المائدة» ملقب بود.^۶

گنجینه لباس خلیفه نیز به عهده «زین الخزان» بود و خلیفه لباس خود را نزد او عوض می‌کرد.^۷ زنانی که به همسران خلیفه خدمت می‌کردند «المستخدمات عندالجهات العالیة» نام داشتند.^۸ در منابع تاریخی به حیات اجتماعی زنان معمولی جامعه تصریح نشده

۱. حطفا: ج ۱، ص ۴۰۵.

۲. انماط الخنا: ج ۲، ص ۲۹.

۳. همان؛ ص ۱۶۹.

۴. السنتع المعری فی العصر الفاطمی؛ ص ۸۷.

۵. حطفا: ج ۱، ص ۴۱۱.

۶. همان؛ ص ۴۱۳.

۷. همان؛ ص ۴۱۱.

است، جز آن‌که برخی مشاغل مانند لباس فروشی و غسل برخی مردگان زن و قابله‌گری که از آن زنان بود. زنان عالمه و فاضله مصر نیز مجالس وعظ و درس داشتند، چنان‌که ام‌الخیبر حجازی که یکی از آنان بود، در جامع عمروعاص موعظه می‌کرد و رباطی نیز به همین نام داشت.^۱

بنا به گزارش مقریزی، پسرزنان و بیوه‌زنان مورد عنایت خاص زنان خلیفه بودند و همسر الامر باحکام الله، در سال ۵۲۶ق. خانه‌ای اختصاصی برای آنان بنا کرد.^۲ خلفای فاطمی مقررات ویژه برای تردد زنان وضع می‌کردند. محاسب دولت مراقب بود تا زنان با نامحرم‌ان مراده نکنند.^۳ محل اجتماع زنان در مجالس وعظ و مساجد و نیز مسیر رفت و آمد ایشان از مردان متفاوت بود. زنان در مسیر مردان و مردان در مسیر زنان نمی‌نشستند.^۴ از میان خلفای مصر، الحاکم بامرالله نسبت به امور زنان سختگیر تر بود.



دیگر مذاهب در جامعه مصری

برخورد با اهل ذمه مصر در عصر فاطمی متفاوت بوده است. جوهر سیسیلی اوایل اداره مصر، از اهل ذمه مدد گرفت، اما چهار سال بعد از فتح، با صدور بیانیه‌ای یهودیان را موظف کرد تا لباسی غیر از پوشش مسلمانان داشته باشند.^۵

اشاره شد که در عصر المعز و خصوصاً فرزندش العزیز بالله تسامح مذهبی وجود داشت و حتی در خلافت العزیز، مسیحیان علاوه بر تجدید بنای کلیساهای خود، مناصب مهمی احراز کردند. با ازدواج خلیفه با کنیزی رومی، این تسامح شدت گرفت به طوری که عواطف مسلمانان برانگیخته شد.

در زمان عیسی بن نسطورس نصرانی که بعد از وفات ابن کلس وزیر شد، بسیاری از مشاغل دیوانی به مسیحیان سپرده شد.^۶ با ظهور الحاکم بامرالله در ۳۸۶ق. مسیحیان از

۱. همان: ص ۲۵۰.

۲. همان: ص ۴۴۶.

۳. صبح الاعشی: ج ۱، ص ۳۵۲.

۴. شیزری: نهاية الزیة فی طلب الحبة: تحقیق یازالعرینی، قاهره: ۱۹۴۶، ص ۱۱۰.

۵. همان: ص ۱۴.

۶. اتمام الحفاد: ج ۱، ص ۶۷.

۷. المجمع المهری فی المعر الفاطمی: ص ۹۸.

قدرت دور شدند و خلیفه فاطمی سعی داشت بیش تر از دیوانیان مسلمان کمک بگیرد، هرچند از اهل ذمه مانند فهد بن ابراهیم و ابن عیدون نیز مدد جست.^۱

المستنصر چون شنید دولت بیزانس به طغرل سلجوقی اجازه داده تا در جامع قسطنطنیه نماز گذارده، خطبه به نام القائم بامرالله بخواند،^۲ فرمان داد تا کلیسای قیامت در بیت المقدس را مصادره کنند،^۳ درب کلیساهای مصر و شام را ببندند و حزیه مسیحیان را افزایش دهند.^۴

همین خلیفه به علت نفوذ ابوسعید شوشتری - که از یهودیان بود و امور همسر الظاهر (مادر المستنصر) را در قصر برعهده داشت - با اهل ذمه مسامحه کرد تا این که شکایات مسلمین از او به علت نفوذ گسترده اهل ذمه در دولت، باعث شد دستوراتی مبنی بر کنترل آنها صادر کند.

الأمیر باحکام الله با مسیحیان بسیار تسامح کرد و با آنان مراودت داشت. بعد از مأمون بطناحی در سال ۵۱۹ق. ابونحاح این قنا که از راهبان بود به ریاست دیوانها برگزیده شد و او با مصادره بی اساس اموال مردم، ثروت فراوانی اندوخت.^۵ در عصر الحافظ، با وزارت بهرام ارمنی، برخی از مسلمانان از مناصب خود عزل شده، به جای آنان مسیحیان امور را به دست گرفتند.^۶ برادر بهرام، والی قوص بود؛ ستم او بر مردم ولایت و مصادره اموال آنها خشم مسلمانان را برانگیخت و به کمک رضوان بن ولخی، بر بهرام و برادرش غالب شدند.^۷ و الفائز بالله نیز با صدور فرمانی، مسالمت و مدارات با اهل ذمه را خواستار شد.^۸ به طور کلی و جز در موارد خاص، برخورد دولت فاطمیان را با اهل ذمه باید برخورد مسامحه کارانه تلقی کرد.

۱. اتمام الحفاد ج ۲، ص ۸۱ - ۸۵.

۲. این واقعه در ۴۴۷ هـ. بود.

۳. المجتمع المصري في العصر الفاطمي، ص ۱۰۴.

۴. اتمام الحفاد ج ۲، ص ۲۳۰.

۵. همان ج ۳، ص ۱۲۷.

۶. همان ج ۳، ص ۱۵۶. قلعشندی می نویسد: بهرام با مسیحیان عالم مکاتبات سری داشت. ر. ک. صبح الاعشی؛ ج ۶.

ص ۲۶۱.

۷. اتمام الحفاد ج ۳، ص ۱۵۹ - ۱۶۱.

۸. المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۱۰۸.

آداب و رسوم در جامعه

در صدر مراسم اجتماعی در عصر فاطمیان، جشن آغاز سال هجری بود. در این مراسم دهه اخیر ماه ذی الحجّه، مصر غرق سرور بود و خلیفه، خود بر مرکبی عظیم به نام «الموکب العظام» در این شادی حضور داشت.^۱ در این ایام مسلمین مورد اطعام و اتفاق قرار می گرفتند،^۲ هم چنین خلفای فاطمی به ضرب سکه جدید دستور می دادند و آن به رسم اتفاق، توزیع می شد.^۳ شادمانی در زادروز پیامبر اکرم (ص) و اول و وسط ماه های رجب و شعبان، به عنوان لیالی الوقود، از مراسم خاص دولت فاطمی بود.^۴ شروع ماه مبارک رمضان، که با موکب خلیفه اعلام می شد و بنا به رأی مقریزی حلوا و سکه برای امیران و حقوق بگیران دولتی توزیع می شد.^۵ از جشن ها و اعیاد دیدنی مصر بود. روز عید فطر و قربان نیز مراسم خاصی داشت.^۶ در میان مراسم اجتماعی، روزهای شیعه جلوه دیگری داشت و از آن میان، عاشورا شکوهی خاص.

این زولاق مورخ مصری در کتاب سیزده المعزدين الله نوشته است: برای اولین بار در محرم سال ۳۶۳ گروه عظیمی از مردم به خیابان آمده، در ماتم این روز نوحه سردادند^۷ و پس از فشار و شکنجه اخشیديان نسبت به شیعه در بزرگداشت این روز، در عصر فاطمی شیعیان به مدد سلطنت المعز در مصر قدرت یافتند.^۸ این مراسم ابتدا در جامع الازهر و سپس در مشهدالحسین برگزار می شد.^۹ در این روز بازارها تعطیل و داد و ستد متوقف بود. از مراسم این روز قربانی شتر، گوسفند و گاو در مشهدالحسین و توزیع گوشت آن میان مساکین و فقرا بود.^{۱۰}

بزرگداشت روز غدیر نیز با آمدن المعز به مصر از مراسم اجتماعی مذهبی دیگر

۱. صبح الاعشى؛ ج ۳، ص ۴۴۹، ج ۸، ص ۳۱۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۷۹ به بعد.

۲. خطبة؛ ج ۱، ص ۴۴۶ - ۴۹۰.

۳. همان؛ ص ۴۵۰. صبح الاعشى؛ ج ۳، ص ۵۰۵.

۴. رک: المنبع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۱۳۱ - ۱۳۶.

۵. خطبة؛ ج ۱، ص ۴۹۹.

۶. المنبع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۱۲۰ - ۱۴۷.

۷. همان؛ ص ۱۵۴.

۸. فويت النفس الشيعة بكون المعز في مصر؛ انعاظ الحنفية؛ ج ۱، ص ۱۴۶.

۹. خطبة؛ ج ۱، ص ۴۲۷.

۱۰. همان؛ ص ۴۲۷.

مصریان بود. در آن روز نیز خلیفه با موکب خاص موسوم به «رکوب العزیز»^۱ به میان مردم می‌آمد. خلیفه به دولتمردان هدیه می‌داد^۲ و بزرگان و غلامانی را نیز آزاد می‌کرد.^۳ قبطیان نیز در این زمان مراسم ویژه‌ای داشتند. «عید الغطاس» یا عید تجلی مسیح یکی از آنها بود. آنان معتقدند در این روز حضرت مسیح را یحیی بن زکریای پیامبر غسل تعمید داد و چون مسیح از آب خارج شد روح القدس در او تجلی کرد. مسعودی به تفصیل این مراسم را در دوره اسلامی قبل از فاطمیان توصیف می‌کند.^۴ بنا به گزارش مقریزی، الحاکم در آغاز سده پنجم، مسیحیان را از بزرگداشت «عید الغطاس» منع کرد.^۵ الظاهر به قبطیان اجازه بزرگداشت این روز را داد.^۶ «خمیس العهد» یا «خمیس العید» که سه روز قبل از عید پاک برگزار می‌شد، جشن دیگر مسیحیان مصر بود. عید میلاد مسیح و عید صلیب که طبق نظر آن‌ها همان صلیبی که عیسی بر آن به دار آویخته و در این روز توسط هیلانه، مادر کنستانتین امپراتور روم شرقی، پیدا شده است، از مراسم دیگر قبطیان مصر بود.



اقتصاد مصر در عصر فاطمی

وجود رودخانه گسترده و پرآب نیل در این دوره باعث شد تا اساس اقتصاد بر پایه کشاورزی بنیان نهاده شود. کشاورزی، به تعبیر یکی از تاریخ پژوهان مصری، عصب اقتصاد مصر در این دوره بوده است.^۷ با توجه به حجم آب نیل و کاهش باطنیان و لبریز شدن آن به اراضی همجوار، کشاورزی در مصر به دو دوره تابستانی و زمستانی تقسیم می‌شد. دوره زمستانی از ماه دسامبر و دوره تابستانی از ماه آوریل آغاز می‌شد.^۸ محصولات زمستانی گندم، جو، پنبه، شبدر و کرسنه و محصولات تابستانی نیشکر، برنج،

۱. همان؛ ص ۳۸۹.

۲. همان؛ ص ۳۹۰.

۳. المنجم المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۱۵۹.

۴. مروج الذهب و معادن الجواهر؛ تحقیق محی الدین عبدالحمید، قاهره ۱۹۵۸م، ج ۱، ص ۳۲۳.

۵. حطط؛ ج ۱، ص ۲۶۵.

۶. همان؛ ص ۲۶۶.

۷. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۲۹۱.

۸. حالة مصر الاقتصادية في عهد الفاطميين؛ ص ۶۶-۶۷.

کنجد و میوه بوده است.^۱ کاهش آب رودخانه نیل در دوره‌های تاریخی متعدد و از جمله در عصر فاطمی، کمبود اقتصادی و طبعاً بحران‌های اجتماعی را پدید آورده است. یکی از نویسندگان معاصر مصری در پژوهشی خواندنی و کم‌نظیر یکی از پیامدهای این بحران را که خود بحرانی مهم در عصر فاطمی بوده، یعنی بحران گرسنگی را تحلیل و نتایج سیاسی و اجتماعی آن را تفسیر کرده است.^۲

صنعت مصر

قبطی‌ها صنعتکاران اصلی مصر و صنعت نساجی و ریسندگی از مهم‌ترین صنایع عصر فاطمی نام برده شده‌اند. مناطقی چون تَبِیْتِیس،^۳ تونه،^۴ شطا،^۵ فطا،^۶ و مُنْبَة ابوالخصب^۷ از مهم‌ترین مراکز این صنعت هستند.^۸ ناصر خسرو در دیدار خود از مصر زمانی که شهر تنیس را دید با اظهار تعجب از نساجی آن منطقه گفت:

و آنجا قصب رنگین بافند از عمامه‌ها و وقایه‌ها و آنچه زنان پوشند. از قصب‌های^۹ رنگین هیچ جا مثل آن نبافند که در تنیس. و آنچه سپید باشد به دمیاط بافند. و آنچه در کارخانه سلطانی بافند به کسی نروشند و ندهند. شنیدم که ملک فارس بیست هزار دینار به تنیس فرستاده بود تا به جهت او یک دست جامه خاص بخرند و چند سال آنجا بودند و نتوانستند خریدند. و آنجا بافندگان معروفند که جامه خاص بافند. و شنیدم که کسی آنجا دستار سلطان مصر بافته بود آن را پانصد دینار زر مغربی فرمود. و من آن دستار دیدم. گفتند چهار هزار دینار مغربی ارزد. و بدین شهر تنیس یوقلمون بافند که در همه عالم جای دیگر نباشد، آن جامه‌ای رنگین است که به هر وقتی از روز به لونی دیگر نماید. و به مغرب و مشرق آن جامه از تنیس برند.^{۱۰}

۱. همان؛ ص ۷۱

۲. این کتاب با نام «مباحث مصر الفاطمیه» توسط دکتر احمد السید الصاوی عرضه شده است.

۳. ذبیق: شهرکی میان فرما و تنیس که لباس آن به نام لباس ذبیقی معروف است. معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۴۳۸.

۴. تنیس: جزیره‌ای در آب‌های مصر نزدیک دمیاط. معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۵۱.

۵. تونه: جزیره‌ای نزدیک تنیس و دمیاط. همان؛ ص ۶۲.

۶. شطا: شهرکی در سه مایلی دمیاط که لباس آن نیز به اثاب الشطویه معروف است. همان؛ ج ۳، ص ۳۲۲.

۷. در معجم البلدان از این موضع نامی نیست.

۸. ذبیق: شهرکی میان فرما و تنیس که لباس آن به نام لباس ذبیقی معروف است. معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۴۳۸.

۹. تنیس: جزیره‌ای در آب‌های مصر نزدیک دمیاط. معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۵۱.

۱۰. منظور از قصب، زری دوزی‌هاست.

۱. سزنامه ناصر خسرو؛ ص ۶۵۶۴

صنعت نیشکر نیز در قرن پنجم نقش مهمی در اقتصاد مصر ایفا کرده و در کارگاه‌های بزرگی که به «مطابخ السكر» معروف بوده^۱ و در شهرهایی چون نطرون^۲ و شبا^۳ وجود داشته است. صنایع کاغذسازی نیز در کارگاه‌های ورق‌سازی در منطقه فسطاط رونق داشته و کاغذ آن به «طلّحی»^۴ مشهور بوده است.^۵ سفال‌کاری نیز از صنایع ظریف مصر در روزگار فاطمیان است. جهانگرد ایرانی ناصرحسرو در این باره چنین می‌نویسد: و به مصر سفالینه‌سازند از همه نوع چنان لطیف و شفاف که دست چون بر بیرون نهند از اندرون بتوان دید، از کاسه و قدح و طبق و غیره، و رنگ کنند آن را چنان‌که رنگ بوقلمون را ماند، چنانچه از هر جهتی که بداری رنگ دیگر نماید. و آبگینه سازند که به صفا و پاکی به زیرجّه ماند.^۶

بلورسازی نیز از صنایع دستی پیشرفته در دوره فاطمی است. همین جهانگرد در بیان ویژگی‌های فسطاط می‌نویسد:

و آنجا بلور سخت نیکو دیدم، و استادان نغز آن را می‌تراشیدند و آن را از مغرب آورده بودند.^۷

منبت‌کاری نیز از صنایع دستی زیبا و دیدنی این زمان است که نمونه‌های بسیاری از آن هم اکنون در موزه هنر اسلامی در قاهره نگهداری می‌شود.

فاطمیان و بازرگانی

از روزگاران قدیم راه‌های تجاری دریای مدیترانه با شرق به دو مسیر خلاصه می‌شد: یکی از راه شام، بین‌النهرین و خلیج فارس و دیگری از مصر و دریای سرخ به هند و پنجاب و چین. اما بحران‌هایی که در قرون سوم و چهارم در جنوب عراق شکل و شدت گرفت باعث شد تا مسیر دوم بازرگانی شرق رونق گیرد و موقعیت تجاری مصر را اهمیت بخشد.

۱. الدولة الفاطمية في مصر: ص ۲۹۷.

۲. وادی النطرون: امروزه در هشتادکیلومتری شمال غربی قاهره قرار دارد.

۳. شبا بر وزن عصا موضع بمصر. معجم البلدان: ج ۳، ص ۳۱۶.

۴. زیرا در تاریخ اسلامی اولین کسی که کارگاه ورق‌سازی را به حوزه تمدن اسلامی وارد کرده طلحه بن طاهر امیر طاهری خراسان است.

۵. الدولة الفاطمية في مصر: ص ۲۹۷.

۶. مؤمنه: ص ۹۳.

۷. مؤمنه: ص ۹۲.

به علاوه، مهاجرت گروهي از مردم عراق به سمت مصر و اسکان آن‌ها در فسطاط به عنوان پایتخت تجاری فاطمیان از اهمیت بغداد کاست و موقعیت فسطاط را افزایش داد. در این باره مقدسی جغرافیدان قرن چهارم گفته است:

همیشه مبه‌های شام و مغرب بدانجا می‌آید و منافع از عراق و مشرق بدانجا کشیده می‌شود کشتی‌ها از چین و روم به آنجا می‌آیند. بازرگانی شگفت‌انگیزتر و درآمد نیکو و دارائی بسیار دارد.^۱

همو در جای دیگر در مورد این شهر می‌نویسد:
زداینده بغداد ... تجار تخانه ملتها ... انبار مغرب و راه‌انداز مشرق است ... تجار تخانه‌های شگفت و بازارها با درآمدهای نیکو دارد.^۲

همان‌طور که قاهره پایتخت سیاسی فاطمیان بوده، فسطاط در آن زمان پایتخت بازرگانی دولت مصر بوده است. گزارش‌هایی که مقدسی و نیز پس از او ناصر خسرو از بازارهای شهر می‌دهند اهمیت تجارت در این منطقه را حکایت می‌کند. دو مورخ معاصر فاطمی یعنی مسبحی و یحیی بن سعید انطاکی در تواریخ خود و مقریزی به دنبال آن دو آورده‌اند که در سال ۳۸۶ هجری بازرگانان شهر امانفی^۳ در ایتالیا با کالاهای خود در فسطاط و در ساختمانی معروف به «دارمانک» مستقر بودند.^۴ این بیان تاریخی اهمیت موقعیت بازرگانی فسطاط را علی‌رغم ساحلی نبودنش نشان می‌دهد. زیرا شهرهای ساحلی مانند اسکندریه، دمياط و تنیس بیش‌تر مورد توجه تجار غربی بوده است.

مقدسی تجارت شهرهای دیگر مصر را در آن زمان توصیف می‌کند: فرما آبادان و پرجمعیت و با بازارهای خوب،^۵ تنیس شهری سودآور و مرفه^۶ و دمياط با کارگران ماهر، پارچه‌های گران‌بها و خوش‌کار^۷ می‌باشند. وی اساس اقتصاد سرزمین مصر را مبتنی بر بازرگانی می‌داند.^۸ با توجه به بنیان اقتصاد کشاورزی مصر در آن روزگار، بیان این موضوع از زبان مقدسی دلیل بر رفت و آمد بازرگانان در آن منطقه است.

۱. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم؛ ص ۲۸۲.

۲. همان؛ ص ۲۸۰-۲۸۱.

3. Amalfi.

۴. الدولة الفاطمية فی مصر؛ ص ۳۰۳-۳۰۴ و خطه؛ ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۵. احسن التقاسیم؛ ص ۲۷۷.

۶. همان؛ ص ۲۸۶.

۷. همان؛ ص ۲۸۷.

۸. همان؛ ص ۲۸۹.

منابع مالی دولت فاطمی

دکتر ایمن فواد سید تاریخ پژوه معاصر مصری معتقد است تا زمانی که یکی از متون اصلی درباره نظام مالی و مالیاتی فاطمیان، یعنی کتاب «المنهاج فی احکام خراج مصر» تألیف مخزومی، مورد مطالعه قرار نگیرد نمی توان به درستی اظهار نظر کرد.^۱ آنچه مخزومی در این باره نوشته حکایت از تنوع و گسترده‌گی نظام مالیاتی مصر در دوره فاطمیان دارد. مخزومی در یک تقسیم‌بندی کلی مالیات‌های عصر فاطمی را - که درآمد اصلی دولت هستند - به بخش‌های خراجی و هلالی تقسیم می‌کند.^۲ خراجی‌ها در دو نوع «خراج کشاورزی» و «خراج باغات»^۳ و هلالی‌ها در سه گروه جزیه، زکات و مالیات بازرگانی غیر مسلمانان (رومی‌ها) جای دارند.

قلقشندی در مورد خراج عصر فاطمی می‌نویسد مسئولیت این مالیات با دو دیوان «دیوان الصعید» و «دیوان اسفل الارض»^۴ بود. به علاوه این مالیات‌های عمده، فاطمیان مالیات‌های دیگری را وضع کرده بودند که از مهم‌ترین آن‌ها «مکوس»^۵ یا همان مالیات «هلالی» در افریقیه عصر فاطمی بود.^۶ این مالیات بر چرا، آب، صیدگاه، کالا، ترانزیت، کشتار و ذبح، بازار بردگان و حتی بر حاجیان تحمیل می‌شد.^۷ میزان این مالیات - که به تعبیر مقدسی غیرقانونی و غیر شرعی است - بین ده تا بیست و پنج درصد ارزش جنس را شامل می‌شده است. عایدات دولت از طریق این مالیات گاهی به یک صد هزار دینار می‌رسید^۸ و دیوانی فرعی به نام دیوان هلالی^۹ برای آن بنیان گذاشته شده بود. «عشر» یکی از مالیات‌های شرعی این دوره است که بر کالای مسلمانان تاجر وضع می‌شد.^{۱۰} یکی دیگر از منابع مالی دولت «سواحل» یا «مالیات مرزهای ساحلی» بود. این مالیات در شهرهای

۱. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۳۱۹.

۲. همان؛ ص ۳۲۱.

۳. تفاوت دو نوع خراج کشاورزی و باغات در زمان دریافت آن‌ها توسط دولتیان است که بر اساس برداشت محصول تعیین شده است.

۴. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۴۹۵.

۵. کلمه مکس به معنای مالیات بازارهاست که در عصر جاهلی در میان اعراب شایع بوده است.

۶. خطه؛ ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۳.

۷. همان؛ ص ۸۹.

۸. خطه؛ ج ۱، ص ۱۰۴.

۹. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۴۹۶.

۱۰. ماجد، عبدالمنعم؛ نظم الفاطميين و رسومهم في مصر (قاهره: مكتبة الانجلو المصرية، ۱۹۸۵ م) ج ۱، ص ۱۱۸.

ساحلی مانند اسکندریه، دمياط و قَیْما اخذ می‌شد و قلعشندی معتقد است دیوان مخصوصی برای این مالیات به نام «دیوان الثغور» تأسیس شده بود.^۱ «جوالی» (جمع جالیه) مالیات مخصوص غیر مسلمانان بود که در این دوره گرفته می‌شد^۲ و در واقع همان «جزیه» بوده است. جالیه بر مرد و زن بالغ غیر مسلمان - بجز زنان، کودکان، راهبان، بردگان و دیوانگان - جاری بود.

یکی از منابع عمده مالی خلفای فاطمی حق الاجاره خانه‌های کوچک متعلق به خلیفه بوده به نام رِیع (رباع) که در آن بیش از یک خانواده ساکن می‌شدند. ناصر خسرو در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

و شنیدم که در قاهره و مصر هشت هزار سراسن از آن سلطان که آن را به اجارت دهند، و هر ماه کرایه سنّانند. و همه به مراد مردم به ایشان دهند و از ایشان ستانند، نه آن‌که بر کسی به نوعی تکلیف کنند.^۳

این‌ها به همراه خمس و زکات منابع مالی مستمر دولت بود. افزون بر آن‌هاست منابع غیرمستمری مانند مصادره اموال خاطیان، اموال مردگان بدون وارث که به آن‌ها «الموارث الخسریه»^۴ می‌گفتند.

علی‌رغم شکوفایی اقتصادی و بازرگانی مصر در عصر فاطمیان، بحران‌های اقتصادی زیادی در این دوره به چشم می‌آید. همان‌گونه که اشاره شد، یکی از عوامل این بحران رودخانه نیل بود که کاهش یا طغیان آب آن، آسیب دیدن کشاورزی را، که اقتصاد مصر بر آن استوار بود، موجب می‌شد. حاکم با امرالله می‌خواست با استعداد از ابن هیثم بصری این مشکل را برطرف کند. ابن خلیفه مقتدر فاطمی راه‌های دیگری برای مقابله با بحران‌های اقتصادی و کنترل آن در پیش گرفت:

برای تمام اجناس، نرخ مشخصی تعیین کرد. گران‌فروشان و محتکران را رسوا کرد و فرمانی مبنی بر فروش انحصاری گندم به آسیابانان صادر کرد.^۵ خود او همانند محتسبان و به هیئتی ناشناس در شهر تفحص و با عاملان دولتی گرانی به شدت برخورد می‌کرد. در

۱. صبح‌الاعشی؛ ج ۳، ص ۲۹۵.

۲. همان؛ ص ۲۵۸.

۳. سفرنامه؛ ص ۷۷.

۴. صبح‌الاعشی؛ ج ۳، ص ۴۶. ابن مباتی؛ فرائین الذوائن؛ ص ۳۲۵، ۳۱۹.

۵. انفاة الامة؛ ص ۵۱.

یکی از گشت و گذرها در سال ۴۰۳ ق. بدین نتیجه رسید که متولی امور حسبه قاهره که منصب ریاست پلیس شهر را نیز داشت، عامل گرانی گندم و کمبود نان بوده است، لذا او را عزل کرد و یک دستش را برید.^۱ الحاکم حتی برای جلوگیری از افزایش قیمت احشام مانند شتر، گاو و گوسفند، که بسیاری از آن‌ها به سبب بیماری طاعون از بین رفته بودند، فرمان منع ذبح آن‌ها را به جز در عید قربان صادر می‌کرد. مصر در زمان فرزند الحاکم، الظاهر لاعزاز دین‌الله که مدت شانزده سال (۴۱۱-۴۲۷ ق.) سلطنت کرد، به علت ضعف شخصیت و سوء تدبیر او شاهد بحران‌های اقتصادی بسیاری بود. مقریزی نقل می‌کند که در اواخر سال ۴۱۴ ق. کمبود نان و گرانی به حدی رسید که مردم فریادکنان به کوه پناه برده، به درگاه خداوند استغاثه کردند.^۲

یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های اقتصادی در دولت فاطمی، در عصر المستنصر، هشتمین خلیفه، و در سال ۴۵۷ واقع شد و به مدت هفت سال به طول انجامید. مقریزی عوامل عمده این بحران را، ضعف سلطنت، غلبه نظامیان بر امور دولت و کاهش آب نیل می‌داند. در آن سال‌ها گرسنگی به حدی رسید که مردم گوشت مردار و سگ می‌خوردند.^۳ بسیاری جلای وطن کردند.^۴ زنی که محتاج مقداری آرد گندم بود و مایل بود جواهرات خود را با آن معاوضه کند، ناامید و درمانده شد، فریادش به گوش خلیفه رسید و او وزیر را احضار کرد.^۵ مقریزی تنها تاریخنگاری است که به زمینه‌ها و نتایج سیاسی-اجتماعی بحران‌های اقتصادی می‌پردازد. او معتقد است آنچه به عنوان گرانی به چشم می‌خورد فی الواقع گرانی نیست، سوء تدبیر و ضعف مدیریت است. به عبارت دیگر اگر چه کاهش یا قطع آب رودخانه نیل یا درگیری‌های خطی داخل حکومت، مصائبی را پدید آورده و موجب بحران شده است، اما همه این‌ها ریشه در سوء مدیریت دارد: ان الحال في فساد الامور انما هو سوء التدبير لا غلاء الاسعار»^۶ و «ليس بالناس غلاء، انما نزل بهم سوء التدبير من الحکام».^۷

۱. نام این مسئول، غبن خادم نقل شده است. انصاف الحنفه؛ ج ۲، ص ۸۹.

۲. انصاف الحنفه؛ ج ۲، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۳. اغالة الامة؛ ۵۹ هـ.

۴. التجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۱۱.

۵. ابن ابیاس حنفی؛ بدائع الزهور في وقائع الدهور؛ تحقیق محمد مصطفی (قاهره، ۱۴۰۲ هـ.) ج ۱، ص ۲۱۸ همین گزارش را مقریزی در اغالة الامة نقل می‌کند (ص ۶۱).

۶. فساد در کارهای (دولتی و جامعه) نه به علت گرانی بلکه به جهت سوء مدیریت است. اغالة الامة؛ ص ۱۲۲.

۷. مردم دچار گرانی نشده‌اند بلکه بر آنان سوء مدیریت عارض شده و فرود آمده است. همان؛ ص ۱۲۵.

از نظر مقریزی، مظاهر این بی تدبیری عبارتند از:

۱. رواج رشوه‌خواری در دستگاه‌های دولتی و لایة الخنط السلطانية و المناصب الدينية بالرشوة.^۱
۲. افزایش هزینه‌های خدمات دولتی و بالا بردن قیمت زمین غلای الاطیان.^۲

آثار و نتایج بحران اقتصادی بر امنیت اجتماعی

در فاصله سال‌های ۴۱۴-۴۱۵ و در عصر الظاهر لاعزاز دین الله، که قحطی و گرانی پدید آمد، دولت از پرداخت مستمری غلامان ناتوان بود. آن‌ها به شهر تنیس حمله برده، عامل حکومت را عزل کردند و از خزانه ۱۵۰۰ دینار ستاندند.^۳ علاوه بر شهرها در مزارع و روستاها شورش و طغیان بردگان و بیچارگان به علت گرسنگی آن‌ها، شدت گرفت. این شورش‌ها را مقریزی در «الخطط» و «اتعاظ الحنفاء» و مسیحی در «اخبار مصر» نقل کرده‌اند.

در عید قربان ۴۱۵ ق. هنگامی که سفره طعام در قصر فاطمی گسترده شد غلامان بر سفره هجوم برده، فریاد زدند: «امان از گرسنگی، ما به خوردن آنچه بر سفره مولایمان است سزاوارتریم.»^۴ در شوال همین سال، کاروان حج مغرب (شمال آفریقا و اندلس) که از مصر می‌گذشت غارت شد، برخی کشته شده، بقیه بازگشتند.^۵

در روزگار المستنصر بالله نیز که قحطی، گرانی و گرسنگی شدت گرفت سپاهیان و نظامیان به غارت اموال و راهزنی دست زدند، نزدان بی شمار شدند و ترس مردم فزونی گرفت.^۶ ناامنی در این سال‌ها به حدی رسید که حتی مسیر کاروان‌های حج تغییر کرد.^۷ آنچه از اسناد المستنصر (سجلات المستنصریه) برمی‌آید، دولت مرکزی در برخی از مناطق مانند اسکندریه، جیزه، صعید بالا و صعید پایین تضعیف شد.

۱. همان؛ ص ۷۸.

۲. همان؛ ص ۸۲.

۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۵۷.

۴. الحجج، الحجج نحن الحق باکل سماع مولانا همان؛ ص ۱۶۲.

۵. همان.

۶. همان؛ ص ۲۷۹.

۷. الخطط؛ ج ۱، ص ۲۰۲.

دیوان سالاری و نظام اداری فاطمیان

دیوان سالاری و نظام اداری فاطمیان

از نظر اداری دوره فاطمیان در تاریخ مصر، بسیار مهم است. پی‌ریزی سازمان جدید اداری در مصر از نوآوری‌های آنان است. منابع اصلی پژوهش و مطالعه در این باره عمدتاً سه کتاب «صبح الاعشى» تألیف فلقشندی، «خطط» مقریزی و «نزهة المقلتین فی اخبار الدولتین» اثر ابن طویر قیسرانی است. کتاب اخیر مفقود شده، اما با پژوهش یکی از محققان معاصر مصری و با استخراج مطالب آن از دو منابع مذکور و چند کتاب تاریخی، صورتی از آن در دسترس تاریخ‌پژوهان قرار گرفته است.^۱ پس از فتح مصر و تثبیت اوضاع، نقش سیاسی جوهر سبسیلی تمام شد و با ورود خلیفه فاطمی به سرزمین مصر، یعقوب بن کلیس از جانب المعز مأمور شد تا سازمان دولت را بنیان نهد. او نیز سازمان را در سه بخش اداری، قضایی و تبلیغی ترسیم کرد.^۲ در دولت فاطمی خلیفه، که به استناد اسناد و سکه‌ها همیشه خود را «امام» یا «امیرالمؤمنین» لقب می‌داد، در رأس امور قرار داشت.^۳ تا زمانی که از عصر بدر جمالی وزیران مدار قدرت دولت فاطمی شدند، ارتش فاطمی مستقیماً زیر نظر خلیفه اداره می‌شد. وزیر، امور اداری را بر عهده داشت. قاضی القضاة که از جانب خلیفه تعیین می‌شد، مسلط بر امور دینی و حقوقی بود و داعی الدعاة نیز رسالت عالیه امور تبلیغ را به عهده داشت؛ اما از زمانی که وزیران فاطمی قدرت مطلقه دولت شدند علاوه بر امیر ارتش، قاضی القضاة و داعی الدعاة نیز زیر نظر مستقیم آن‌ها قرار گرفت.

۱. این کتاب توسط دکتر ایمن فواد سید تحقیق و استخراج و در سال ۱۴۱۲ هـ. ۱۹۹۲ م. در اشتوتگارت نشر شده است.

۲. الاشارة إلى من نال الوزارة، ص ۴۸-۵۲، خطط، ج ۲، ص ۵. این نکته گفتنی است که مقریزی ذکر می‌کند جوهر در سال ۳۴۷ ق. در عصر المعز در مرتبه وزارت قرار گرفت و در جای دیگر می‌نویسد: «لم یوقع اسم الوزارة علی احد فی ایامه» یعنی اسم وزارت در روزگار او بر کسی اطلاق نمی‌شد. (خطط، ج ۱، ص ۴۳۹). شاید منظور مقریزی از وزارت جوهر همان مسئولیت کتابت باشد که جوهر بدان موصوف بود.

۳. ر. ک: المجلات المستنصرية.

وزارت

در نیمه اول عصر فاطمیان، وزیران قدرت محدود و معینی داشتند. این دوره را که حدود نیمه قرن پنجم به پایان می‌رسد، عصر وزارت تنفیذ نامیده‌اند و وزیران تنفیذ صاحب قلم هستند. اما دوره دوم را وزارت تفویض گفته‌اند، چون وزیران قدرت مطلق هستند و سپاه نیز در سلطه آن‌هاست، به وزیران عصر تفویض، اصحاب السیف گفته‌اند.^۱ چنان که قبلاً اشاره شد، با شدت گرفتن بحران‌های سیاسی مصر و نزاع میان ترکان و مغربی‌ها، بدر جمالی، امیر عکا، به درخواست المستنصر به قاهره آمد. او اولین امیر ارتش بود که مقام وزارت را نیز عهده‌دار شد و از آن تاریخ به قول مقریزی:

فصارت الوزارة من حينئذ وزارة تفویض و يقال متولها «امیر الجیوش» و بطل اسم الوزارة.^۲

از آن پس وزارت، وزارت تفویض شد و متولی آن امیرالجیوش نامیده شد و اسم وزارت برافتاد.

از مشخصات دیگر دوره آن است که برخی از وزیران دوره تنفیذ از اهل ذمه بودند، بسیاری از وزیران مسلمان نیز مذهبی غیر از مذهب دولت داشتند. اما در دوره تفویض جز بهرام ارمنی، بقیه وزیران مسلمان بودند.^۳ در دوره اول، حاکمیت با خلیفه بود، اما در دوره دوم، خلیفه بازیچه‌ای بود در دست وزیران.

وزیر علاوه بر آن‌که نظارت بر دیوان‌ها را بر عهده داشت، در تعیین رؤسای دیوان‌ها، رأی اول از آن او بود.^۴ در عصر تفویض، قاضیان و داعیان نیز نمایان وزیر بودند و از القاب وزیر یکی کافل قضاء المسلمين و هادی دعاة المؤمنین بود.^۵

اگرچه گاهی اتفاق می‌افتاد که بدون مراسم خاص، حکم وزیر صادر و ابلاغ می‌شد، اما خلیفه فاطمی اصرار داشت تا منشور وزارت در مراسم باشکوهی صادر و قرائت شود. ابن قلانسی در توصیف مراسم وزارت یازوری در عصر المستنصر بآله

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: الاشارة الى من نال الى الوزارة؛ ص ۶۸-۹۷. اجاز مصر؛ ص ۵۵-۵۶.

۲. خطباج ۱، ص ۴۴۰.

۳. ر.ک: بیت المقدس شهر پیامبران؛ ص ۳۸-۴۳.

۴. الوزارة و الوزراء في العصر الفاطمي؛ ص ۴۳.

۵. ر.ک: السجلات المستنصره.

چنین می نویسد:^۱

و وردت الاخبار من مصر بان المستنصر بالله خَلَعَ علی وزیرہ قاضی القضاة ابی محمد الیازوری فی الرابع من ذی القعدة سنة ۵۴۳ھ / ۱۰۵۱م. خلعا فاخرة كانت غلالة قصبا و طاقا و قیصا دبیقتا و طیلسانا و عمامة قصبا و حمله علی فرس رانع یمرکب من ذهب وزنه الف مثقال، و قاد بین یدیه خمسة و عشرين فرسا و بغلا یمرکب ذهب و فضة و حمل معه خمسون سنفلا ثيابا اصنافا و زاد نعوته و القابه و خلع علی اولاده خلعا تلیق بهم. و كتب له سجل التقلید بانشاء ولی الدولة ابی علی بن حیزان و بالغ فی احسان وصفه و تقریظه و اطرائه و احاد رایه و ما اقتضاه الرأي من اصطفائه للوزارة و اجتباؤه و قرین بحضرة المستنصر بالله بین قواده و خدمه و وجوه اجنادہ.

در اخباری که از مصر وارد شده آمده است که «المستنصر بالله» خلعت وزارت را که خلعتی بسیار فاخر و گرانبها بود به قاضی القضاة ابی محمد الیازوری در تاریخ ۵۴۳ھ / ۱۰۵۱م. بخشید و او را بر مرکبی که حدود هزار مثقال طلا وزن داشت قرار داد؛ به همراه ۲۵ سواره نظام که پیشاپیش او در حرکت بودند و استری که با مرکب های طلا و نقره که به وسیله آن پنجاه صندوق از لباس های متنوع حمل می شد. صفات و القاب وی را زیاد کرد و پسرانش را خلعت شایسته بخشید و بست و مقام وی دیوان انشایی توسط «ولی الدولة...حیزان» ثبت شد. در توصیف و مدح او مبالغه بسیار نمود و از میان وزرای برگزیده حسن رأیش را ستایش کرد، و این ها (این قضیه) در حضور المستنصر بالله که در میان خادمان و جنود خود بود، قرائت شد.

در این مراسم علاوه بر خلعت رسمی، هدایای دیگری به وزیر داده می شد و این بیش تر در عصر وزارت نفویض بود. العاضد بالله به هنگام تصب صلاح الدین ایوبی به عنوان وزیر، به او اسب زردی اهدا کرد؛ اسبی که در مصر تندروتر از آن نبود و قیمتش هشت هزار دینار بود.^۲

وزیران ثروتمند و پر قدرت

دکتر محمد حمادی المناوی در کتاب خود الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی^۳ در بحث

۱. نقل از الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی؛ ص ۵۳ - ۵۴.

۲. «لم یکن یدلدار المعصرة امیق منها، قیمتها ثمانیة آلاف دینار»: الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی؛ ص ۶۱.

۳. همان؛ ص ۸۲ - ۹۴.

مستندی از ثروت و زیران سخن می‌گوید. آنان علاوه بر اقطاعات متنوعی که از سوی خلیفه به آنان اعطا می‌شد و حقوقی که از بیت‌المال دریافت می‌کردند - و آن هم اکبر راتب بین موظفی الدولة - دو منبع دیگر درآمد نیز داشتند:

یکی ثروت غیر مشروع حاصل از مصادره اموال مخالفان بود. به طوری که منصور بن عبدونی وزیر حاکم به دستور خلیفه، دیوانی به نام «دیوان المفرد» تأسیس کرد و در آن اموال مصادره مغضوبین خلیفه را قرار داد.^۱ بدرجمالی نیز امیران شورشگر ترک را کشت و اموال آن‌ها را مصادره کرد. راه دیگر، تجارت بود. یکی از بحران‌ها و ناهنجاری‌های سیاسی، اداری و اقتصادی دولت فاطمی آن بود که وزیران، بزرگ‌ترین بازرگانان مصر بودند. صالح بن رزیک غلات را احتکار می‌کرد و به وقت گرانی، آن‌ها را می‌فروخت. یعقوب بن کلس، وزیر بزرگ و صاحب تألیف فاطمیان، که رساله فقهی او به عنوان کتاب دینی اسماعیلیان تدریس می‌شد، جنب قصر خلیفه کاخی ساخت که با آن برابری می‌کرد. اکثر وزیران فاطمی بر همین گونه بودند. آخرین وزیر دولت فاطمی به نام صلاح الدین ایوبی که خود، دولتی دیگر بنیان نهاد، ثروتی به هم‌زد که به قول مقریزی: ولا یقدر علی حساب الامن یقدر علی حساب الخلق فی الآخرة.^۲

اما از طرفی همین وزیران، صاحبان آثار و تألیفات در عصر خود هستند. یعقوب بن کلس کتب متعددی بر جای گذاشته که مهم‌ترین آن‌ها رساله وزیریه است در فقه اسماعیلی و حجم آن نصف صحیح بخاری است. ابن رزیک، وزیر شیعی این دولت، به قولی کتابی در فقه شیعه دارد به نام الاعتماد فی الرد علی اهل العناد.^۳

دیوان‌ها

در تبیین دواوین اداری دولت فاطمیان باید از «اخبار مصر» مسجی، «اخبار مصر» ابن میسر، «اعاظ الحنفاء» و «خطط» مقریزی و نیز «صبح الاعشی فی صناعة الانشاء» اثر قلعشندی بهره گرفت. این نکته نیز قابل توجه است که دو اثر مقریزی و کتاب قلعشندی آنچه را بیان کرده‌اند، برگرفته از کتاب «نهضة المقتلین» ابن طویر قیسرانی است. به طور کلی دیوان‌های عصر فاطمی عبارتند از:

۱. اعاظ الحنفاء ج ۲، ص ۸۱ عطف؛ ج ۲، ص ۱۵.

۲. نقل از الوزارة والوزراء فی العصر الفاطمی؛ ص ۹۳.

۳. همان؛ ص ۱۰۵.

۱. دیوان مجلس

در دیوان سالاری فاطمیان «دیوان مجلس» مهم‌ترین دیوان است. این طویر در مورد این دیوان می‌نویسد: هو اصل الدواوین حرفیه علوم الدولة باجمعها^۱ دیوان مجلس بر بخشش‌ها و هدایا و آنچه از پادشاهان و امیران می‌رسد اشراف داشته و آن‌ها را ثبت می‌کند. بنا به گزارش مقریزی و ابن طویر تا قبل از نیمه قرن پنجم، نام این دیوان «دیوان زمام» بوده است.^۲

۲. دیوان رسائل یا انشاء

در طول دوره فاطمی یکی از ثابت‌ترین و پردوام‌ترین بخش‌های اداری و دیوانی دولت، دیوان «رسائل» یا «انشاء» یا «مکاتبات» بوده است. اهمیت این دیوان به حدی است که برخی از ادیبان و نویسندگان آن دوره مانند ابن صیرفی (متوفی ۵۴۲ق.) کتابی درباره وظایف این دیوان و شرایط آن نوشت و نامش را «القانون فی دیوان الرسائل»^۳ گذاشت. ابن صیرفی در این رساله موجز و مفید ویژگی‌های رئیس این دیوان را، که به متولی یا صاحب دیوان معروف بوده و به «کاتب الدیست الشریف»^۴ ملقب، چنین برمی‌شمرد: «دینداری، امانتداری، پرهیزگاری بزرگ‌ترین ویژگی رئیس دیوان رسائل است، زیرا او با مال و روح انسان سروکار دارد»^۵ به علاوه بلاغت و فصاحت را باید در اعلی مرتبه بدانند، زیرا او زبان پادشاه است.^۶

۳. دیوان النظر

این دیوان، بخشی از مسئولیت دیوان اشراف در عصر سلجوقیان را داشت علاوه بر آن‌که

۱. نزعة المثلین؛ ص ۵۸.

۲. همان؛ ص ۵۸-۵۹. خط؛ ج ۱، ص ۸۲-۹۹.

۳. این کتاب به همراه اشاره الی من نال الوزاة اثر دیگر همین نویسنده، توسط دکتر ایمن فواد سید تحقیق و در سال ۱۴۱۰ هجری در قاهره چاپ شده است.

۴. ص ۱۰۲. ص ۱۰۲.

۵. همان؛ ص ۷.

۶. همان؛ ص ۱۰.

نمایندگان خود را گسیل می‌ساخت تا بدهی بدهکاران به دولت را وصول کند.^۱ از وظایف مهم دیوان النظر، نظارت بر فعالیت سایر دیوان‌ها بود.

۴. دیوان تحقیق

افضل بن بدر جمالی در سال ۵۰۱ق. دیوان تحقیق را تأسیس کرد. ریاست آن بانویسنده خبیر و ماهری بود و اولین متولی این دیوان، ابوالبرکات یوحنا بن ابی‌اللیث را که فردی غیرمسلمان بود نام برده‌اند.^۲ رضوان بن ولّحشی در سال ۵۳۱ق. که به وزارت منصوب شد، دستور داد ریاست دیوان تحقیق با غیر مسلمین نباشد.^۳

۵. دیوان الجیش

ارتش فاطمی به هنگام فتح مصر متشکل از رومیان، اسلاوها، بربرها و اعراب بوده اما بعد از جنگ آن‌ها با البتکین در دمشق در عصر خلافت العزیز بالله، دو عنصر ترک و دیلم نیز به ارتش فاطمی وارد شدند.^۴ همان‌طور که اشاره شد، در دوره اول (عصر اقتدار و خلافت)، ارتش مستقیماً زیر نظر خلیفه انجام وظیفه می‌کرد اما با وصول بدرجمالی به عریکه قدرت، او «امیرالجیوش» شد و اداره ارتش با «دیوان الجیش» بود.

۶. دیوان جهاد

ناوگان دریایی فاطمیان یکی از قدرتمندترین نیروهای دریایی در قرون میانه بود و نقش مهمی در دریای مدیترانه داشت، آنان چون به مصر آمدند، در چند جا مرکز کشتی‌سازی جنگی احداث کردند.^۵ منابع تاریخی، از چهار نوع کشتی جنگی در دوره فاطمی نام می‌برند:^۶ «عشاری» قایق کوچک جنگی بود که همراه با کشتی بزرگ جنگی در دریاهای مدیترانه و سرخ و رود نیل حرکت می‌کرد. نوع دوم «شوانی» (جمع شینی) بود که کشتی

۱. ابن مماتی: فرائین الدواوین؛ تحقیق عزیز سوریال عطیة (قاهره: مکتبة مدبولی، ۱۴۱۱هـ) ص ۲۹۸.

۲. اخبار مصر (ابن میسر)، ص ۷۷ و ص ۱۰۸، اتعاف الحفاه؛ ج ۳، ص ۱۲۶ ابن میسر این را دیوان المملکة نامیده است.

۳. اخبار مصر؛ ۱۲۸ - ۱۲۹، اتعاف الحفاه؛ ج ۳، ص ۱۶۳.

۴. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۲۸۰.

۵. خطه؛ ج ۱، ص ۴۸۲، ج ۲، ص ۱۹۷.

۶. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۱۵۹، خطه؛ ج ۱، ص ۴۸۳ و ج ۲، ص ۱۹۳.

بزرگ جنگی محسوب می‌شد و با یک‌صد و چهل پارو به حرکت در می‌آمد. نوع سوم «شلندی» است. در قسمت پایین این کشتی جنگی پارو زن‌ها و در قسمت بالا، جنگجویان فاطمی بودند. و بالاخره «مسطح» کشتی جنگی بزرگی به ظرفیت پاتصد. جنگنده بود. نظارت بر ناوگان دریایی فاطمی با دیوان جهاد بود که به «دیوان العمار» نیز معروف بود. رئیس این دیوان «مقدم» نام داشت.

از دیوان‌های دیگری نیز نام برده‌اند؛ مانند «دیوان الشام»، «دیوان دمشق»، «دیوان الکتامین» و «دیوان ام الخلیفه المستنصر» که با انتفاء موضوع، از بین رفتند. اما «دیوان مفرد» در عصر الحاکم بالله و برای ضبط اموال مصادره شده مخالفین و شورشگران تأسیس شد و این دیوان در اواخر عصر فاطمی به نام دیوان مرتجع شناخته می‌شد.^۱ دیوان «ترتیب» که در عصر خلیفه الحافظ تأسیس شد وظیفه دیوان برید را بر عهده داشت^۲ و دیوان «خاص»، رسیدگی به امور خلیفه و داخل کاخ و رفع نیازهای او را بر عهده داشت.^۳



نظام قضایی فاطمیان

به گفته قاضی ابن طویر برجسته‌ترین عضو «رباب القلم» یا «اصحاب القلم» است، همانند وزیر که بزرگ‌ترین عنصر ارباب السیوف است. بر این اساس منصب قاضی القضاة در دولت فاطمیان برتر از مرتبه «داعی الدعاة» بوده است.^۴ البته در عصر اقتدار وزیران، قاضی القضاة نماینده وزیر بود. اهتمام خلفای فاطمی بر این بود تا این منصب را به یکی از فقیهان اسماعیلی واگذارند تا بر اساس آیین رسمی دولت فتوا دهد.^۵ هم‌چنان‌که وقتی «حسن بن خلیلی» یکی از فقه‌های شافعی عهده‌دار این مقام شد خلیفه با او پیمان بست که بر پایه مذهب اسماعیلی حکم کند نه براساس مذهب شافعی.^۶ قاضی دولت فاطمی هر شنبه و سه‌شنبه در جامع عمرو در فسطاط مجلس خود را برای رسیدگی به دعاوی مردم

۱. صبح الاعشى؛ ج ۱۰، ص ۳۵۷-۳۵۹.

۲. انماض الحنا؛ ج ۳، ص ۱۹۴-۱۹۵. بسیاری از مورخان برید را ذیل دیوان رسائل دانسته‌اند نه به عنوان دیوان مستقل.

۳. خطبة؛ ج ۲، ص ۱۹۶. اخبار مصر؛ (ابن میر)، ص ۱۷۹.

۴. زهة المقلین؛ ص ۱۱۰.

۵. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۲۷۱.

۶. همان.

تشکیل می‌داد و عصر به قاهره بازمی‌گشت.^۱ نظارت بر اوقاف و بر عیار سکه‌های ضرب شده از وظایف قاضیان بود.

در بخش قضایی افراد دیگری نیز قاضی را همراهی و مساعدت می‌کردند؛ مانند حاجب که در واقع مسئولیت هماهنگی و تشریفات محکمه را بر عهده داشت.^۲ دیوان مظالم یا قضاء المظالم،^۳ همانند «دادگاه استیناف» یا «دادگاه انتظامی قضاات» امروز، به منظور رسیدگی به شکایات مردم از قاضیان تشکیل شده بود و متولی آن به نظر قلعشندی ذو الادبار الجلیله و الاخطار الحضیلة^۴ بودند که تحت نظارت خلیفه یا یکی از وزیران و امیران فعالیت می‌کرد. مقریزی می‌نویسد جوهر سیسیلی در هر شنبه^۵ باحضور وزیر و بزرگ فقیهان به استماع مظالم نشسته، احکام مورد نظر را صادر می‌کرد.^۶ در دوره‌های میانی خلافت فاطمی محکمه مظالم در مسجد و با حضور اعیان، خاکمان، فقیهان، کاتبان و شهود مرتب تشکیل می‌شد و به شکایات دادخواهان رسیدگی می‌کرد.^۷

محتسب، که مجری احکام حسب یعنی امر بمعروف و نهی از منکر بود، تحت نظارت سیستم قضایی فاطمی فعالیت می‌کرد. ظاهراً در دوره الحاکم بامرالله ششمین خلیفه فاطمی او خود امور حسبیه را عهده‌دار بود^۸ و گاهی وزیران این امر را نظارت می‌کردند؛ همچون یعقوب کلس که در سال ۳۶۳ هجری.^۹ در کتب مشهور مانند «معالم القرية فی احکام الحسبة» وظایف محتسب مشخص شده، اما مقریزی گزارش‌هایی از وظایف محتسب در عصر فاطمی ارائه می‌دهد که تا حدود زیادی بدیع و خاص آن دوره است؛ مانند معانعت از نشستن مردان و زنان در معابر عمومی، جداسازی مجالس آنان و نظارت بر فعالیت مربیان شنا....^{۱۰}

۱. نوبة المقاتلین؛ ص ۱۰۷. خطه؛ ج ۲، ص ۲۵۳. انماط الحنفی؛ ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. صبح الاعشى؛ ج ۲، ص ۴۸۷.

۳. همان؛ ج ۳، ص ۲۷۷.

۴. همان.

۵. انماط الحنفی؛ ج ۱، ص ۸۵-۹۵.

۶. خطه؛ ج ۲، ص ۲۰۷.

۷. ایروپ، ابراهیم؛ التاريخ السياسی الفاطمی؛ ص ۲۱۵-۲۱۶.

۸. حس الحاضرة؛ ج ۱، ص ۶۰۲.

۹. خطه؛ ج ۲، ص ۵.

۱۰. همان؛ ج ۱، ص ۲۶۴.

سیمای علمی و فرهنگی مصر

قاهره معزیه جلوه فرهنگ و دانش

پایتخت فاطمیان، قاهره یکی از کانون‌های بزرگ تمدن اسلامی دوره فاطمیان به بعد بوده است. قبل از آنکه مراکز علمی و فرهنگی و اندیشمندان آن خطه را مرور کنیم شایسته است درباره تأسیس و چگونگی این شهر مهم تمدن اسلامی مطالبی نوشته شود.

جوهر سیسیلی فاتح سرزمین مصر با توصیه مخدوم خود المعزالدین الله بنای این شهر را در هفدهم شعبان ۳۵۸ هجری مطابق دوم جولای ۹۶۹ میلادی در منطقه‌ای شنی میان «فسطاط» و «عين الشمس»^۱ آغاز کرد^۲ و برای جلوگیری از ورود دشمن - از جمله قرامطیان که همیشه متعرض آن‌جا می‌شدند - پیرامون آن را دیوار کشید. دروازه‌های این شهر عبارتند از:

باب زویله:^۳ راه خروج به فسطاط که بنابه گزارش مقریزی و ابن تخری بردی خلیفه پیروز فاطمی از آن دروازه وارد شهر شد.^۴

باب المحروق و باب البرقیة:^۵ این دو دروازه در سمت شرقی شهر تأسیس شدند. باب النصر و باب الفتوح: دو دروازه شمالی شهر بودند که در فاصله میان آن‌دو «جامع الحاکم» قرار دارد.^۶

باب سعاد، باب القنطرة، باب الفرج و باب الخوخة: در سمت غربی شهر قرار داشتند. از میان چهار دروازه غربی اثری از سه دروازه اخیر در روزگار مقریزی و

۱. خطه ج ۲، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۵۲.

۳. منسوب به قبیله مغربی بربری زویله که همراه جوهر بودند.

۴. النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۳۸. المناظر الحنفیه، ج ۱، ص ۱۳۷.

۵. برقیه منسوب به پرقه یکی از قبایل بربر مغرب بود.

۶. التاریخ الفاطمی السیاسی، ص ۶۶.

ابوالمحاسن ابن تغری بردی باقی نمانده است.^۱ جوهر فرمانده سپاه فاطمی پس از آن که دیوار و دروازه‌ها را بنا نهاد در حوزه شرقی شهر قصر بزرگ خلیفه را در راه بنا گذاشت. این قصر به القصر الکبیر الشرقي معروف بود.^۲ در میان این کاخ شاهی، چندین قصر کوچک که در واقع ایوان‌های قصر بزرگند بنا شده است.

ناصر خسرو قصر الکبیر را چنین توصیف می‌کند:

و قصر سلطان میان شهر قاهره است و همه خوالی آن گشاده، که هیچ عمارت بدان نپیوسته است. و مهندسان آن را مساحت کرده‌اند برابر شهرستان میافارقین است. و گرد بر گرد آن گشوده است و هر شب هزار مرد پاسبان این قصر باشند؛ پانصد سوار و پانصد پیاده که از نماز شام بوق و دُهل و کاسه می‌زنند و گرد می‌گردند تا روز. و چون از بیرون شهر بنگرند قصر سلطان چون کوهی نماید، از بسیاری عمارات و ارتفاع آن، اما از شهر هیچ نتوان دید، که باروی آن عالی است. و گفتند که در این قصر دوازده هزار خادِمِ اجری‌خواره است، و زنان و کنیزکان خود که داند، الا آن که گفتند سی هزار آدمی در آن قصر است و آن دوازده کوشک است. و این حُرَم را ده دروازه است بر روی زمین و هریک را نامی بدین تفصیل - غیر آن که در زیر زمین است - بَابُ الذَّهَبِ؛ بَابُ الْبَحْرِ؛ بَابُ السَّرِیجِ؛ بَابُ الزَّهْمَةِ؛ بَابُ السَّلَامِ؛ بَابُ الزُّرْجِدِ؛ بَابُ الْعِیدِ؛ بَابُ الْفَتْوحِ؛ بَابُ الزُّلَاقَةِ؛ بَابُ السَّرِیَّةِ.

و در زیر زمین دری است که سلطان سواره از آن جا بیرون رود و از شهر بیرون قصری ساخته است که مخرج آن رهگذر در آن قصر است و آن رهگذر را همه سقف محکم زده‌اند، از حُرَم تا به کوشک. و دیوار کوشک از سنگ تراشیده ساخته‌اند، گویی از یک باره سنگ تراشیده‌اند، و منظرها و ایوانهای عالی برآورده و از اندرون دهلیز دکانها بسته.^۳ جوهر با توجه به ترکیب متنوع سپاهش که از نظامیان مختلف الجنسیه تشکیل شده بود و نیز با توجه به گروه‌هایی که پس از فتح قاهره روانه این شهر شدند، پس از بنای شهر،

۱. خطاط: ج ۱، ۳۸۰ و ۳۸۴. الجوز الزاهر: ج ۱، ص ۳۷. مقریزی از دروازه‌های دیگری به نام بَابُ الشَّعْرَبَةِ عنسوب به تیره‌ای از قبیله لواته مغرب - نام می‌برد. خطاط: ج ۱، ص ۱۰۳ (چاپ جدید).

سفرنامه، ص ۷۹. ناصر خسرو در سفرنامه‌اش فقط از پنج دروازه بَابُ الْقَصْرِ، بَابُ الْفَتْوحِ، بَابُ الْقَنْطَرَةِ، بَابُ الزُّوْبِلَةِ و بَابُ الْخَلِیجِ نام می‌برد.

۲. خطاط: ج ۱، ص ۱۰۶.

۳. سفرنامه؛ ص ۷۷ - ۷۸.

هر محله‌ای را به یکی از آن‌ها اختصاص داد و با این ابتکار، پایتخت جدید الاحداث فاطمیان را منطقه‌بندی کرد.

در شکل‌گیری نخستین، قاهره به ده منطقه یا محله یا به تعبیر بومی «حارة»، تقسیم شد:^۱

۱. محله (حارة) کثامة: منسوب به قبیله کثامة که در جنوب شرقی جامع الازهر واقع است. این قبیله بزرگ‌ترین قبیله وفادار مغربی به نظام فاطمیان بود.

۲. حارة زویله: منسوب به فیله زویله از بربرهای شمال افریقا است که همراه جوهر سیسیلی وارد مصر شدند؛

۳. حارة البرقیة: منسوب به گروهی از اهل برقه در مغرب‌الوسط. این جماعت به همراه المعز وارد مصر شدند؛

۴. حارة الجودریة: منسوب به گروهی از پیروان «جودر» یا «جودر»^۲ بوده است؛
۵. حارة الروم؛

۶. حارة الدیلم: منسوب به گروهی از افراد دیلم است که با جماعتی از ترکان با انکین غلام معزالدوله بویهی وارد مصر شده‌اند؛

۷. حارة برجوان: منسوب به برجوان خادم فاطمیان در روزگار العزیز بالله که در دوره الحاکم به وزارت رسید؛

۸. حارة الباطلیة: در جنوب شرقی جامع الازهر؛

۹. حارة الریحانیة؛

۱۰. حارة الحسینیة: منسوب به گروهی از سادات حسینی که از حجاز آمده، در قاهره ساکن شدند.

جامع الازهر نماد فرهنگی اسماعیلیان فاطمی

مقریزی معتقد است تأسیس این مسجد جامع در ۲۴ جمادی الاولی سال ۳۵۹ هجری آغاز و پس از بیست و هفت ماه تکمیل شد.^۳ این اولین مسجدی بود که در قاهره به عنوان

۱. رک: خطط مغربی؛ ج ۲، ص ۳۷۰ به بعد (چاپ حدید) و النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۲۳-۵۲.

۲. جودر سیسیلی از غلامان عبدالله المهدی مؤسس دولت فاطمیان بود که پس از او به خدمت جانشین او القاتم بامارالله درآمد. او تا زمان المعز نیز خدمت فاطمیان کرد و همراه خلیفه عازم مصر شد و در راه مرد.

۳. فلسفندی و ابن نعزی بردی معتقدند پایه الازهر در ۱۴ رمضان آن سال بنا نهاده شده بود.

صحیح الاغشی؛ ج ۳، ص ۲۶۴ و النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۳۲.

مسجد جامع رسمی دولت بنا شد و به عنوان مرکز علمی-فرهنگی برای گسترش دعوت اسماعیلیان در نظر گرفته شد.^۱

بابار داج در تحقیق گسترده خود درباره جامع الازهر، مشخصات آن را چنین شرح می‌دهد:^۲

بنای اصلی مسجد مستطیلی شکل و ابعاد آن ۲۲۷ در ۲۸۰ قدم بوده است. در بزرگ مسجد در جهت شمال غربی باز و به صحن حیاط مرکزی منتهی می‌شده است. کنار دیواری که در مذکور در آن یاز می‌شد هیچ ستونی وجود نداشت ولی سقف حرم مسجد، که در منتهی‌الیه صحن واقع شده بود، روی چهار ردیف ستون قرار داشت. احتمال می‌رود، ولی محقق نیست که ستون‌ها و صفت‌های واقع در سمت راست و چپ صحن جزئی بنای اصلی و همزمان با سایر قسمت‌های اصلی ساخته شده باشد. راهروی واقع در وسط شبستان از میان ستون‌ها به محل محراب، که سمت قبله را نشان می‌دهد، منتهی می‌شده است. در سمت راست این محراب کوچک، پله‌های منبری قرار داشت که واعظ برای ایراد خطبه از آن بالا می‌رفت. منبر اصلی بدون تردید کرسی بزرگی بود و به دیوار عقب تکیه داشت. این منبر دری منقش داشت و پله‌هایی که از این در شروع می‌شد به کرسی منتهی می‌گشت که تکیه کوچکی بالای آن قرار داشت و واعظ زیر آن می‌نشست و خطبه می‌خواند. به احتمال زیاد کتیبه‌های چوبی منبر با آیات قرآن و نقوش هندسی حکاکی و یا با صدف منبت‌کاری شده بود. بعضی از مساجد در افریقای شمالی منبر چرخدار داشتند که در پستوهای کوچکی نگاهداری و در مواقع لزوم به داخل مسجد منتقل می‌شد. لیکن چون منبر مسجد مهدیه ثابت بود، می‌توان حدس زد که اولین منبر الازهر نیز در شبستان ثابت بوده است.

در ابتدا الازهر محل تطهیر و وضو گرفتن نداشت، چون فاطمی‌ها معتقد بودند که نمازگزاران قبل از ورود به مسجد باید این اعمال را انجام داده باشند. اولین مناره مسجد، که بر فراز در اصلی قرار داشته، احتمالاً آجری و کوچک بوده است. درهای فرعی نیز وجود داشته که به خیابان‌های اطراف باز می‌شده است. دیوار دور مسجد از سنگ‌های رملی قطور ساخته شده بود که حیاط اندرون و صفت‌های زیبای مسجد را از همه‌ی بازار مصون می‌داشت.

۱. عنان، محمد عبدالله؛ تاریخ الجامع الازهر؛ ص ۱۸.

۲. بابار داج؛ دانشگاه الازهر؛ تاریخ هزار ساله تعلیمات عالی اسلامی؛ ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی، ص ۶.

همین پژوهشگر درباره نظام تعلیماتی و آموزش الازهر چنین می‌گوید:^۱
یکی از وسایل اساسی که سبب بالا رفتن اعتبار فاطمیان شد نظام فقهی آن‌ها بود که با عقاید خاص آن‌ها مطابقت داشت. به این منظور، وقتی خلیفه معز مصر را فتح کرد در صدد برآمد فقیهانی را تربیت کند تا بتوانند مردم را به جایگزین کردن اصول فقهی مذهب شیعی اسماعیلی به جای اصول فقهی قدیمی سنی متمایل کنند. از این رو معز تعدادی از فقه‌های شیعی را از افریقای شمالی به قاهره، پایتخت جدید، فرستاد تا نظام حقوقی فاطمیان را بنیاد نهند. بین این گروه از فقه‌ها، دو نفر از قابلیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند:

قاضی ابوحنیفه النعمان بن محمد یکی از این دو بود که در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) متولد شده و در قبروان، واقع در تونس امروزی، بزرگ شده بود. وی پس از مطالعه احکام شرعی سنی و شیعه به خدمت فاطمیان درآمد. ابتدا در مقام قاضی محلی و بعد در منصب قاضی القضاات معز انجام وظیفه می‌کرد. وی به شهر جدید قاهره رفت تا در مورد تجدید سازمان و نظام حقوقی در مصر اقدامات لازم را به عمل آورد. او اندکی قبل از وفات معز درگذشت و پسری به نام علی به جای گذاشت که در مقام عالی‌ترین مرجع حقوقی کشور فاطمی به جای پدر نشست.

فقیه برجسته دیگر ابن کلس بود که از او قبلاً یاد کرده‌ایم. او از یهودیان بغداد بود و تا سال ۳۳۵ ه. ق. (۹۴۶ م.) به تجارت در دمشق اشتغال داشت و پس از این تاریخ به دلایلی از آنجا به مصر گریخت. در مصر صاحب مال و نام گردید و توسط مقامات دولتی برای کمک در امور تجارت استخدام شد و سپس به طور پنهانی شاعر و احکام اسلامی را فراگرفت و در سال ۳۵۶ ه. ق. (۹۶۷ م.) برای ادای نماز به مسجد اعظم قاهره قدیم رفت و اسلام آورد و بعد یکی از مقامات عالی‌رتبه حکومت محلی شد. هنگامی که وضع بحرانی در مصر پیش آمد ابن کلس به دربار معز رفت تا خلیفه را برای حمله به دره نیل تشویق کند. بعد از حمله فاطمیان به مصر، وی نقش مؤثری در سازماندهی اوضاع داخلی آن کشور به عهده داشت تا این‌که به سال ۳۸۰ یا ۳۸۱ ه. ق. (۹۹۰ یا ۹۹۱ م.) وفات یافت. ابن کلس احترام به تعلیم را از بغداد به همراه آورده بود و رفته‌رفته

۱. همان، ص ۱۱ - ۱۳. محمد عبدالله عان نیز در کتاب ارزشمند «تاریخ الجامع الازهر» به تفصیل در این باره سخن می‌گوید: ر.ک: تاریخ الجامع الازهر، ص ۴۳ - ۴۴.

دانشمندی بزرگ شد و از استادان ادب به شمار آمد و کتاب‌هایی درباره قرائت قرآن، فقه، اخلاق و حفظ الصحه تصنیف کرد. دانشمندان مختلفی برای کسب فیض نزد او می‌آمدند و او شماری از کاتبان را استخدام کرده بود تا از کتاب‌های مورد علاقه‌اش نسخه‌برداری کنند.

پس از آنکه معز درگذشت، عزیز جانشین او شد. خلیفه جوان برای پیشرفت نظام قضایی به علی بن النعمان متکی بود و به ابن کلس نیز قدرت روزافزونی بخشید و بالاخره وی را وزیر خویش کرد.

در سال‌های نخستین خلافت عزیز، علمای اهل سنت همچنان امور آموزشی را در مساجد قدیمی محله‌های کهنه شهر اداره می‌کردند، در حالی که کلاس‌های مذهبی نوپیدا فاطمی در داخل قصر برگزار می‌شد. چندی نگذشت که قاضی علی بن النعمان و وزیر بانفوذ عزیز، ابن کلس، از مسجد جدید الازهر برای اشاعه تعلیمات فاطمی بهره‌برداری کردند. مقریزی تاریخنگار شرحی درباره اینکه چگونه این دو مرجع تعلیم علیه را در الازهر آغاز کردند آورده است.

در ماه صفر سال ۳۶۵ ه. ق. (اکتبر ۹۷۵ م.) قاضی علی بن النعمان در جامع قاهره معروف به جامع الازهر، رساله‌ای را درباره فقه، که پدرش نعمان نوشته بود، املا کرد. این رساله بر اساس فقه اهل بیت پیامبر تهیه شده بود و الاقتصار نام داشت. عده کثیری در این جلسه حضور داشتند و نام حاضرین ثبت شده بود.

هنگامی که یعقوب بن کلس به وزارت عزیز بن ... معز رسید مکانی برای دانشمندان و ادیبان، شعرا و فقیهان و حکمای الهی، در قصر ترتیب داد و برای همگی مقرری تعیین کرد. وی کتاب‌هایی درباره فقه تدوین کرد و هر سه‌شنبه جلسه‌ای تشکیل می‌داد که فقیهان و حکمای الهی و طلاب منطق در آن مکان حاضر شده به مباحثه می‌پرداختند. روزهای جمعه نیز جلسه‌ای برگزار می‌کرد و تصانیف خود را برای مردم می‌خواند. در این جلسات قضات و فقها و قاریان قرآن و استادان صرف و نحو و محدثین شرکت داشتند.

مقریزی پس از اشاره به کتاب درسی نوشته ابن کلس چنین ادامه می‌دهد:

عزیز برای همه فقیهان حاضر در کلاسهای وزیر، مقرری تعیین کرد و ماهیانه مبالغی بسته به نیاز ایشان به آنها پرداخت می‌کرد. در ضمن وی دستور داده بود که در کنار

جامع الازهر حجره‌هایی برای سکونت ایشان بسازند، و در همین محل بود که در روزهای جمعه محفلی که از بعد از نماز صبح تا نماز ظهر به طول می‌انجامید تشکیل می‌شد. شمار این افراد سی و پنج تن بود که از خزانۀ وزیر سالانه مقرری دریافت می‌کردند. عزیز در روز عید فطر ایشان را با ردا مخلف می‌کرد و استرهایبی برای سواری به هریک می‌بخشید.

مقریزی با کلمات مذکور بنیان‌گذاری تعلیمات عالیہ را در الازهر توصیف می‌کند. حجره‌های محل سکونت طلاب در الازهر به سال ۳۷۸ ه. ق. (۹۸۸ م.) ساخته شد.

قلقشندی در تاریخ خود این مسئله را با اندک تفاوتی چنین نقل کرده است: این کُلس وزیر عزیز، از خلیفۀ فاطمی خواست تا برای گروهی از علما مخارجی را در نظر گیرد و برای هریک حقوقی برای امرار معاش مقرر سازد. وی محلی در جوار جامع الازهر برای ایشان ساخت و آن‌ها روزهای جمعه، پس از مراسم نماز، حلقۀ درسی در مسجد برای بحث درباره مسائل فقهی ترتیب می‌دادند. ابویعقوب قاضی «الخنْدَق» ریاست این حلقه را که تا نماز ظهر طول می‌کشید به عهده داشت. حاضرین این حلقۀ درس سی و هفت نفر بودند.

عده آنان نفرت را مقریزی ۳۵ نفر ذکر کرده است. احتمالاً افراد اضافی شامل قاضی، رئیس مجلس درس و یا مراجعی بوده که برای سخنرانی می‌آمدند. دو سال بعد ابن کُلس خلیفۀ را برآن داشت تا این کلاس‌ها را «همگانی» کند و الازهر را به صورت جامع درآورد. شاید مقصودش این بوده که شمار بیشتری از طلاب، علاوه بر گروه نخستین، پذیرفته شوند و به جای برنامه قبلی که فقط تدریس فقه بود، برنامه جامعی برای تعلیم علوم مختلف مدوّن شود.

دارالعلم یا دارالحکمه دانشگاه جدید فاطمیان

الحاکم بامرالله ششمین خلیفۀ فاطمی مرکز آموزشی دارالعلم یا دارالحکمه را در دهم جمادی‌الثانی ۳۹۵ هجری در قاهره تأسیس و از فقیهان، مفسران، پزشکان و عالمان نحو و لغت دعوت کرد تا در این آکادمی به تدریس مشغول شوند.^۱ بعضی از محققان و تاریخ

پژوهان معتقدند این مرکز دارالحکم و کتابخانه آن دارالعلم نام دارد.^۱

الحاکم بامرالله نواده قاضی نعمان بن حیون، یعنی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان را نخستین مدیر دارالعلم تعیین کرد: و فی ولایته فوض الحاکم الیه النظر علی دارالعلم الی انشاءها.^۲ و بدین ترتیب این مرکز به عنوان کانون نشر و گسترش عقاید اسماعیلی مورد توجه قرار گرفت.^۳ خلیفه فاطمی علاوه بر فقیهان و عالمان اسماعیلی، از اندیشمندان مذاهب اهل سنت نیز دعوت کرد تا در آن به تدریس مشغول شوند؛ از کسانی مانند عبدالغنی بن سعید فقیه بزرگ شافعی و بزرگ‌ترین حافظ حدیث در آن دوران در مصر.^۴

هم‌چنین باید از اسامه جتاده بن محمد عالم لغت و ابوالحسن علی بن سلیمان مقری نحوی بزرگ نام برد که به همراه ابن سعید مثلی از دانشمندان اهل سنت را تشکیل داده، به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختند.^۵ این گسترده‌ی دانش در دارالعلم و بی‌تعصبی خلفای فاطمی که بر خلاف مراکز مشابه در شرق جهان اسلام، یعنی نظامیه‌های خواجه نظام الملک، به تسامح مذهبی و فرهنگی شهره بودند باعث شد تا دانشمندان سایر مناطق اسلامی به آن سوی کشیده شوند.



این مرکز علمی در سال ۵۱۳ هجری و برای یک دوره چهار ساله از سوی افضل بن بدر جمالی تعطیل و در سال ۵۱۷ هجری توسط مأمون بطنانچی و در خلافت الأمر باحکام الله بازگشایی شد^۶ و تا غلبه ایوبی‌ها به قاهره به منزله مرکز نشر دعوت اسماعیلی برقرار بود.^۷ کتابخانه قصر شاهی که از ملحقات دارالعلم بوده یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان اسلام محسوب می‌شد. مقریزی از قول مورخ شامی ابن ابی طی در مورد این کتابخانه می‌نویسد:

و کانت من عجائب الدنیا. و یقال انه لم یکن فی جمیع بلاد الاسلام دار کتب اعظم من الی

۱. التاریخ القاطلی الاجتاهی؛ ص ۱۷۱. البته قابل گفتن است مسیحی مورخ منقلم مصر این مرکز را به سبب مؤسسه دارالحکمة می‌نامد و یحیی بن سعید التطاکی دارالعلم نامش نهاده است. ر.ک: الدولة القاطلی فی مصر؛ ص ۳۸۴، باورقی

۲. ابن حمیر عسقلانی؛ ر.ک الامر عن فضاء مصر؛ قاهره: ۱۹۵۷م، ص ۶۰۰

۳. صبح الاعنی؛ ج ۳، ص ۳۶۲ و ۲۸۳.

۴. وفیات الاعیان؛ ج ۳، ص ۲۲۳.

۵. وفیات الاعیان؛ ج ۱، ص ۳۷۲. انما الحنفه؛ ج ۲، ص ۸۰

۶. البته در مکان دیگری مأمون بطنانچی آن را تجدید بنا کرد. ر.ک: خطه؛ ج ۲، ص ۲۴۵.

۷. صبح الاعنی؛ ج ۳، ص ۳۶۲. خطه؛ ج ۲، ص ۲۴۵.

كانت بالقاهرة في القصر. و من عجائبها انه كان فيها الف و مائتا نسخة من تاريخ الطبری الى غير ذلك. و يقال انها كانت تشتمل على الف و سئاة الف كتاب و كان فيها من المخطوط المنسوبة اشياء كثيرة.^۱

رشید بن زبیر صاحب کتاب الذخائر و التحف که بین سال‌های ۴۵۹ و ۴۶۱ هجری در قاهره بوده می‌نویسد:

در روزگار بحرانی المستنصر بالله ترکان که بر قاهره چیره شدند اغلب کتب این کتابخانه را به جای حقوق و مواجب خود ربودند.^۲ ظاهراً آنچه از این مجموعه بزرگ علمی و فرهنگی پس از حمله صلاح‌الدین مانده است بنا به گزارش مقریزی و ابوشامه باخواست مؤسس ضد شیعی دولت ایوبی به حراج گذاشته شده است.^۳

مدارای فکری فاطمیان و حضور عالمان بزرگ

علی‌رغم فعالیت‌های گسترده خلفای فاطمی برای نشر عقاید اسماعیلیه، تسامح دینی و بی‌تصبی آنان باعث شد تا عالمان مذاهب مختلف در مصر و به خصوص در قاهره گرد هم آیند و به تحصیل و تدریس علوم نقلی و عقلی مورد علاقه خود مبادرت کنند. فلقد شدی در این باره می‌نویسد: كانوا يتألفون اهل السنة والجماعة، و یکنونهم من اظهار شعائرهم علی اختلاف مذاهبهم و مذاهب مالک و الشافعی و احمد....^۴ حتی در موقعیت‌های قضایی از فقیهان سایر مذاهب بهره می‌گرفتند؛ مانند فقیه شافعی ابو عبدالله محمد بن سلام قضایی که در زمان المستنصر بالله منصب قضا را بر عهده داشت.^۵ در دوره فاطمیان در اسکندریه و مناطق دیگری از مصر قاضیان شافعی و مالکی مسئولیت امر قضا را عهده‌دار بودند.^۶ بنابراین باید در این نظر سیوطی که معتقد است سلاطین عبیدی (خلفای فاطمی) امامان و عالمان مذاهب سه گانه حنفی، شافعی و مالکی را کشته و یا آواره کردند^۷ جداً تردید کرد. البته قول دیگر همین تاریخ‌نگار متعصب اهل سنت این تردید را تأیید می‌کند.

۱. خطاط؛ ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. الذخائر و التحف؛ ص ۲۶۲. نقل از الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۳۸۶.

۳. خطاط؛ ج ۲، ص ۱۶۶. الروضتين في اخبار الدولتين؛ ج ۱، ص ۶۸۶ و ۶۸۷ البته این گزارش قابل تأمل و تردید است.

۴. صبح الاغصی؛ ج ۳، ص ۵۲۰.

۵. مغربی، ابن سعید؛ التیجیم الزاهرة؛ ص ۳۶۷.

۶. ضیف، شرقی؛ تاریخ الادب العربی (عصر الدول و الامارات)؛ ص ۷۹.

۷. حسن المحاضرة؛ ج ۱، ص ۴۸۰.

او در جای دیگر می‌نویسد ابوبکر نعالی فقیه و محدث مالکی و متوفای ۳۸۰ هجری؛ کان امام المالک بصر.^۱ او سپس ادامه می‌دهد که عبدالجلیل بن مخلوف یکی دیگر از فقیهان مالکی چهل سال در مصر فتوا داد.^۲ شاید یکی از زمینه‌های نگاه متعصبانه بعضی از تاریخ‌نگاران، تبلیغات قاضی ابوبکر ابن العربی^۳ عالم مالکی و محدث اندلس است که در سال ۴۸۵ هجری در عصر هشتمین خلیفه فاطمی به مصر سفر کرده و به علت گرایش ضد فاطمی و ضد شیعی خود، در کتابش العواصم من القواصم علیه فاطمیان داد سخن داده و در تنگناهای دولتی علیه عالمان غیر شیعی مقیم مصر میالغه کرده است.^۴ در روزگار فاطمیان عالمانی چند از مغرب اسلامی، که پایگاه مذهب مالک بود، به مصر مهاجرت کردند و به وعظ، خطابه، قرائت حدیث و تحصیل و تدریس سایر علوم پرداختند؛ از جمله عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن محمد بن عبدالله اموی معروف به اصیلی که از محدثان و فقیهان قیروان بود.^۵ نمی‌توان در این زمینه از ابو عمران فاسی سخن نگفت. ابو عمران موسی بن عیسی بن ابی حاج فاسی بزرگ مالکیان در قیروان بود و به اندلس و مشرق اسلامی به خصوص مصر سفر کرد و گروهی شاگردی او را کردند.^۶

این هیشم بصری ریاضیدان و فیزیکدان مشهور عالم اسلام در زمان الحاکم بامرالله به مصر رفت و از سوی او تکریم شد. خلیفه از دانش طبیعی و ریاضی او بهره فراوان برد.^۷ مناسب است از سه تاریخ‌نگار معروف مصری در این دوره هم نام ببریم:

۱. ابو محمد حسن بن زولاق مصری در شعبان ۳۰۶ در فسطاط متولد و در ذی‌القعدة ۳۸۷ دیده بر بست. او هر چند ابتدا تاریخ‌نگار دولت اخشیدی بود، با ورود جوهر سیسیلی به مصر به فاطمیان پیوست و سیره المعز لدین الله خلیفه فاتح را نگاشت. این اثر او به دست فنا سپرده شده و فقط گوشه‌هایی از آن را مقریزی در اتعاط الحنفاء باخبار

۱. همان؛ ص ۴۵۱.

۲. همان.

۳. قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد معاضری معروف به ابن العربی (متوفی ۵۲۳ق.) از عالمان متعصب مالکی در اندلس و قاضی اشبیلیه است. و غیر از عارف معروف محی‌الدین ابن العربی برای شرح حال او رک:

وفیات الاعیان؛ ج ۱، ص ۴۸۹. الزاهی بالوفیات؛ ج ۳، ص ۳۳۰ و شیخ الطییب؛ ج ۱، ص ۳۴۰.

۴. رک: العواصم من القواصم؛ تحقیق محب‌الدین الخطیب، قاهره، ۱۳۸۷ق.، ص ۱۳.

۵. حلافت الفاطمیین فی مصر بدول العرب؛ ص ۲۱۹.

۶. مشذرات المذهب؛ ج ۳، ص ۲۴۷ و التتبع الزاهر؛ ج ۵، ص ۳۰.

۷. ابن اسی اصیبعه؛ عیون الانباء فی طبقات الاطباء؛ ص ۵۵۰.

الفاطميين الخلفاء نقل کرده است. «سيرة الاخشيد» او نیز سرنوشت سیره المعز را داشته و فقط کتاب «اخبار سيويه المصري» که درباره یکی از ادیبان معاصر خودش یعنی ابوبکر محمد بن موسی بن عبدالعزیز کندی مصری است، در دسترس قرار دارد.^۱

۲. عزالملک محمد بن عبدالله بن احمد بن اسماعیل مسیحی، که میاستمدار و تاریخنگار است، در رجب سال ۳۶۶ هجری در مصر زاده شد و به سال ۴۲۰ از دنیا رفت. او ابتدا شخصیت نظامی و سیاسی دربار الحاکم بامرالله بوده و پس از وفات خلیفه در سال ۴۱۱، به کتابت و تاریخنگاری روی کرده است. او نیز دائرةالمعارف تاریخی درباره مصر به نام «اخبار مصر» تدوین کرد که فقط جزء چهلیم آن بر جای مانده^۲ و اطلاعات مفیدی از این دوره به دست می‌دهد.^۳

ابو عبدالله قضاعی فقیه سیاستمدار شافعی و تاریخنگار دیگر دوره فاطمیان، در اواخر قرن چهارم هجری در مصر زاده شد. وی در دوران الحاکم، الظاهر و المستنصر مناصبی را بر عهده داشته است. با انعقاد آتش پس میان فاطمیان و امپراتور بیزانس پس از جنگ المستنصر بالله با ملکه تیودورا ابوعبدالله قضاعی در سال ۴۴۷ هجری به عنوان سفیر به قسطنطنیه رفت ولی به علت پیشدستی سلجوقیان در اتحاد با بیزانس، این سفیر تاریخنگاری توشه برگشت و متعاقب آن، روابط دو دولت دوباره تیره شد. مهم‌ترین اثر مکتوب او، که مفقود است، «المختار فی ذکر الخطط والآثار» می‌باشد که فلقشندی، مقریزی، سیوطی و ابن تغری بردی از آن بهره گرفته‌اند.^۴

۱. این کتاب توسط محمد ابراهیم سعد و حسن الدیب تحقیق و از سوی مکتبه الابحاث العلمیه در قاهره و در سال ۱۴۱۰ چاپ (دوم) شده است. برای آشنایی بیشتر با شرح حال ابن زولافی ر. ک. محمد عبدالله عنان، مورخ مصر الاسلامیه و مصادر تاریخ المصري؛ ص ۴۸، ۳۴.

۲. این بخش با عنوان «اخبار مصر» توسط ایمن فواد سید و تباری بیانکی تحقیق و از سوی المعهد العلمی الفرنسي در قاهره و در سال ۱۹۷۸ م چاپ شده است.

۳. مورخ مصر الاسلامیه؛ ص ۵۴، ۴۹.

۴. همان؛ ص ۵۹، ۵۵.

فاطمیون

الف) در مغرب	شروع خلافت (هـ)	پایان خلافت (هـ)
۱. عبیدالله المهدي	۲۹۷	۳۲۲
۲. القائم بامر الله ابو القاسم محمد	۳۲۲	۳۳۴
۳. المنصور بالله اسماعيل	۳۳۴	۳۴۱
۴. المعز لدين الله ابو تميم معد	۳۴۱	۳۶۲
ب) در مصر		
۵. المعز لدين الله	۳۶۲	۳۶۵
۶. العزيز بالله ابو منصور نزار	۳۶۵	۳۸۶
۷. الحاكم بامر الله ابو على منصور	۳۸۶	۴۱۱
۸. الظاهر لاعزاز دين الله ابو الحسن عكى	۴۱۱	۴۲۷
۹. المستنصر بالله ابو تميم معد	۴۲۷	۴۸۷
۱۰. المستعلى بالله ابو القاسم احمد	۴۸۷	۴۹۵
۱۱. الأمر باحكام الله ابو على منصور	۴۹۵	۵۲۴
ابو على الافضل از ۱۶ ذى القعدة ۵۲۴ تا ۱۶ محرم ۵۲۶ امور را در دست داشت.		
۱۲. الحافظ لدين الله ابو ميمون عبد المجيد	۵۲۶	۵۴۴
۱۳. الظافر باعلاء الله ابو منصور اسماعيل	۵۴۴	۵۴۹
۱۴. الفائز بنصر الله ابو القاسم عيسى	۵۴۹	۵۵۵
۱۵. العاضد لدين الله ابو محمد عبدالله	۵۵۵	۵۶۷

وزیران دولت فاطمی در مصر

۱. یعقوب بن کلس عراقی. او ابتدا یهودی بود سپس مسلمان و اسماعیلی شد. صاحب آثار مهمی است از جمله الرسالة الوزیریة در فقه اسماعیلی. دوره وزارت: از محرم ۳۶۷ تا شوال ۳۷۳.
۲. جبر بن قاسم مراکشی، مسلمان اسماعیلی. دوره وزارت: از شوال ۳۷۳ تا محرم ۳۷۴.
۳. علی بن عمر عداس مراکشی (یا مصری). مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ذوالحجه ۳۸۰ تا محرم ۳۸۲ (از ۳۷۴ تا ذوالحجه ۳۸۰، دوباره یعقوب بن کلس منصب وزارت را برعهده داشت).
۴. جعفر بن فرات عراقی. مسلمان، سنی. دوره وزارت: از محرم ۳۸۲ تا رمضان ۳۸۳.
۵. عیسی بن نسطورس مصری. مسیحی. دوره وزارت: از رمضان ۳۸۳ تا شوال ۳۸۶.
۶. حسن بن عمار مراکشی، مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شوال ۳۸۶ تا شعبان ۳۸۷.
۷. ابوالفتح برجوان اسلاوی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شعبان ۳۸۷ تا ربیع الثاني ۳۹۰.
۸. حسین بن جوهر رومی (متولد مصر). مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از جمادی الاولی ۳۹۰ تا شعبان ۳۹۸ (در این مدت همراه حسین بن جوهر ابتدا فهد بن ابراهیم و سپس علی بن عمر عداسی وزیر بودند).
۹. صالح بن علی رودباری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شعبان ۳۹۸ تا صفر ۴۰۰.
۱۰. منصور بن عبدون مصری. مسیحی. دوره وزارت: از صفر ۴۰۰ تا محرم ۴۰۱.
۱۱. احمد بن محمد قشیری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۴ محرم ۴۰۱ تا ۱۴ محرم ۴۰۱.

۱۲. زرعه بن عیسی بن نستورس مصری. مسیحی. دوره وزارت: از محرم ۴۰۱ تا صفر ۴۰۳.
۱۳. حسین بن طاهر وزان فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ربیع الاول ۴۰۳ تا جمادی الثانی ۴۰۵.
۱۴. حسین و عبدالرحمن فرزندان ابو سید فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شعبان ۴۰۵ تا شوال ۴۰۵.
۱۵. فضل بن جعفر بن فرات مصری، مسلمان (احتمالاً سنی مذهب). دوره وزارت: از ۲ ذوالقعدة تا ۶ ذوالقعدة ۴۰۵.
۱۶. علی بن جعفر بن فلاح مراکش. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شوال ۴۰۶ تا ۴۰۹.
۱۷. صاعد بن عیسی بن نستورس مصری. مسیحی. دوره وزارت: از شوال ۴۰۹ تا ذوالحجه ۴۰۹.
۱۸. مسعود بن طاهر وزان فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ذوالحجه ۴۰۹ تا جمادی الثانی ۴۱۱.
۱۹. عمار بن محمد فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از حمادی الثانی ۴۱۱ تا محرم ۴۱۳.
۲۰. موسی بن حسین (حسن) فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۱۳ تا شوال ۴۱۳ (مسعود بن طاهر وزان دوباره از محرم ۴۱۴ تا ذوالحجه ۴۱۵ به وزارت رسید).
۲۱. حسن بن صالح رودباری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۴۱۶ تا ۴۱۸.
۲۲. علی بن احمد جرجرائی عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ذوالحجه ۴۱۸ تا رمضان ۴۳۶.
۲۳. حسن بن علی انباری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۶ رمضان ۴۳۶ تا ۱۰ رمضان ۴۳۶ (چهار روز).
۲۴. صدقه بن یوسف فلاحی عراقی. مسلمان (قبلاً یهودی)، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از رمضان ۴۳۶ تا ۴۳۹.

۲۵. حسین بن عمادالدوله جرجرائی عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۴۳۹ تا شوال ۴۴۱.
۲۶. صاعد بن مسعود عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شوال ۴۴۱ تا محرم ۴۴۲.
۲۷. حسن بن علی یازوری فلسطینی. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۴۲ تا محرم ۴۵۰.
۲۸. عبدالله بن محمد بابلی فلسطینی. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۰ تا ربیع الاول ۴۵۰.
۲۹. محمد بن جعفر مغربی مصری المولد. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از ربیع الثانی ۴۵۰ تا رمضان ۴۵۲ (از رمضان ۴۵۲ تا محرم ۴۵۳ دوباره عبدالله بن محمد بابلی به وزارت رسید).
۳۰. عبدالله بن یحیی بن مدبر مصری. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۳ تا رمضان ۴۵۳.
۳۱. عبدالکریم بن سعید فارقی مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از رمضان ۴۵۳ تا محرم ۴۵۴.
۳۲. احمد بن عبدالحاکم بن سعید فارقی مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۴ تا ربیع الاول ۴۵۴.
۳۳. حسین بن علی ماشلی احتمالاً شامی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ربیع الاول ۴۵۴ تا شعبان ۴۵۴ (عبدالله بن محمد بابلی برای سومین بار به وزارت رسید).
۳۴. احمد بن عبدالکریم فارقی مصری مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۵ تا صفر ۴۵۵ (عبدالله بن یحیی بن مدبر برای دومین بار به وزارت منصوب شد).
۳۵. عبدالقاهر بن عجمی مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از جمادی الاول ۴۵۵ تا شعبان ۴۵۵.
۳۶. حسن بن مجلی بن کدینه مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شعبان ۴۵۵ تا ذوالحجه ۴۵۵ (احمد بن عبدالکریم فارقی دومین بار به وزارت رسید).

۳۷. مشرف بن اسعد بن عقیل مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۶ تا ربیع الثانی ۴۵۶ (عبدالظاهر عجمی دوباره و به مدت دو ماه و اندی عهده‌دار وزارت شد و پس از او حسین جرجرائی و ابن کدینه به وزارت رسیدند).

۳۸. حسن بن ابراهیم شوشتری مصری المولد. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ذوالحجه ۴۵۶ تا محرم ۴۵۷.

۳۹. محمد بن محمد بن علی بن خلف عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: یک روز (ابن کدینه برای سومین بار و محمد بن خلف دیگر بار و به مدت دو ماه به وزارت رسیدند).

۴۰. هبة‌الله بن محمد رعینانی عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: ده روز (ابن کدینه برای مرتبه چهارم و سپس مشرف بن اسعد بن عقیل دوباره به وزارت رسیدند).

۴۱. ابوالحسن علی بن انباری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ذوالعده ۴۵۷ تا ذوالحجه ۴۵۸ (پس از انباری، ابن کدینه، هبة‌الله بن محمد رعینانی و احمد بن عبدالکریم فارقی عهده‌دار وزارت شدند).

۴۲. حسن بن سدیدالدوله ماشلی عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. حسب قول مقریزی، صاحب کتب و رسایی است و چند روزی در جمادی‌الثانیه ۴۵۸ به وزارت رسید (محمد بن علی بن خلف دفعه سوم وزیر فاطمی شد).

۴۳. طاهرین وزیر شامی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: چند روز.

۴۴. محمد بن حامد تنیسی مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: یک روز.

۴۵. منصور بن مکروه بن زنبور. مسیحی (سپس مسلمان شد)، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: چند روز.

۴۶. عبدالغنی بن سعید (نصر) ضیف. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: چند روز.

۴۷. عبدالحاکم ملیجی مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۸ محرم ۴۵۹ تا ۷ جمادی‌الثانی ۴۵۹ (از جمادی‌الثانی ۴۵۹ تا صفر ۴۶۱، ابن کدینه ۵ مرتبه، ملیجی ۲ مرتبه، و احمد فاروقی ۲ مرتبه به وزارت رسیدند).

۴۸. خطیرالملک محمد بن یازوری فلسطینی. مسلمان، سنی مذهب. مدت وزارت: کم‌تر از ده ماه (مجدداً مغربی، فارقی، یازوری، ابن کدینه (۳ مرتبه)، ابن عجمی ملیجی به وزارت رسیدند).

۴۹. بدر جمالی فلسطینی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از جمادی الاول ۴۶۶ تا ربیع الثانی ۴۸۷.

۵۰. افضل بن بدر جمالی فلسطینی. مسلمان، شیعه مذهب، شاعر. دوره وزارت: از ربیع الثانی ۴۸۷ تا رمضان ۵۱۵.

۵۱. مأمون بطانحی عراقی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از شوال ۵۱۵ تا رمضان ۵۱۹.

۵۲. احمد بن افضل بن بدر. متولد مصر، مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از ذوالقعدة ۵۲۴ تا محرم ۵۲۶.

۵۳. ابوالفتح یانسی ارمنی. متولد مصر، مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۵۲۶ تا ذوالحجه ۵۲۶ (خلیفه حافظ لدین الله تا جمادی الثانی ۵۲۹ بدون وزیر به سر برد).

۵۴. ابوالمظفر بهرام ارمنی. متولد مصر، مسیحی. دوره وزارت: از جمادی الثانی ۵۲۹ تا جمادی الاول ۵۳۱.

۵۵. رضوان. متولد مصر، مسلمان، سنی (مالکی) مذهب. دوره وزارت: از جمادی الاول ۵۳۱ تا شوال ۵۳۳.

۵۶. سلیم بن مصال لکی. متولد مصر، مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۵۳۴ تا ۵۴۲ (حافظ لدین الله تا زمان وفات بدون وزیر خلافت کرد و سپس تا شعبان ۵۴۴ دوباره سلیم بن مصال لکی وزارت کرد).

۵۷. علی بن اسحاق بن سلار کرد. مسلمان، سنی (شافعی) مذهب. دوره وزارت: از شعبان ۵۴۴ تا محرم ۵۴۸.

۵۸. عباس بن بادیس صنهاجی مغربی. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۵۴۸ تا ربیع الاول ۵۴۹.

۵۹. طلائع بن رزیک مغربی. مسلمان، شیعه مذهب، صاحب دیوان شعر و کتاب «الاعتماد فی الرد علی اهل العناد» در فقه شیعه. دوره وزارت: از ربیع الاول ۵۴۹ تا رمضان ۵۵۶.

۶۰. رزیک بن طلائع مغربی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از ۵۵۶ تا محرم ۵۵۸.
۶۱. شاور بن مجیر سعدی مغربی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از محرم ۵۵۸ تا رمضان ۵۵۸.
۶۲. ضرغام بن عامل لحمی مغربی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از رمضان ۵۵۸ تا جمادی الثانی ۵۵۹ (شاور بن مجیر سعدی دوباره تاریخ الثانی ۵۶۴ وزیر بود).
۶۳. اسدالدین شیرکوه کرد. مسلمان، سنی (شافعی) مذهب. دوره وزارت: از ۵۶۴ تا جمادی الثانی ۵۶۴.
۶۴. صلاح الدین ایوبی کرد. مسلمان، سنی (شافعی) مذهب. دوره وزارت: از ۵۶۴ تا محرم ۵۶۷ (پس صلاح الدین اعلام استقلال کرد و سلسله ایوبیان را بنیاد نهاد).



وزیران به تفکیک دوره خلفا

المزیز بالله

أبو الفرج یعقوب بن یوسف بن کلس.	۹۷۸/۳۶۸
جبر بن القاسم.	۹۸۳/۳۷۳
ابن کلس.	۹۸۳/۳۷۳
أبو الحسن علی بن عمر عداس.	۹۹۱/۳۸۱
أبو الفضل جعفر بن فوات.	۹۹۳/۳۸۳
عیسی بن نستورس.	۹۹۳/۳۸۳

الحاکم بامر الله

الحسن بن عمار.	۹۹۶/۳۸۶
أبو الفتح برجوان.	۹۹۷/۳۸۷
أبو العلاء الفهد بن ابراهیم.	۱۰۰۰/۳۹۰
الحسین بن جوهر.	۱۰۰۰/۳۹۰
أبو الحسن علی بن عمار عداس.	۱۰۰۳/۳۹۳
صالح بن علی الرودباری.	۱۰۰۸/۳۹۸
منصور بن عبدون.	۱۰۰۹/۴۰۰
زرعة بن عیسی بن نستورس.	۱۰۱۰/۴۰۱
الحسین بن طاهر وزان.	۱۰۱۲/۴۰۳
عبدالرحمن بن أبی سید.	۱۰۱۴/۴۰۵
الفضل بن جعفر بن فوات.	۱۰۱۴/۴۰۵
أبو الحسن علی جعفر بن فلاح.	۱۰۱۴/۴۰۵
المسعود بن طاهر وزان.	۱۰۱۸/۴۰۹

الظاهر لدين الله

أبو الحسن عمار بن عمار بن محمد.	۱۰۲۱/۴۱۱
أبو الفتوح موسى بن الحسين.	۱۰۲۱/۴۱۲
أبو الفتوح المسعود بن طاهر وزان.	۱۰۲۳/۴۱۴
أبو محمد الحسن بن صالح رودباری.	—
أبو القاسم أحمد بن علي جرجرائی.	۱۰۲۷/۴۱۸

المستنصر بالله

جرجرائی.	۱۰۳۶/۴۲۷
ابن أنباری.	۱۰۴۵/۴۳۶
أبو المنصور (أو نصر) صدقة بن يوسف فلاحي.	۹-۱۰۴۸/۴۴۰
أبو البركات حسن (حسين) بن عماد الدولة محمد.	۹-۱۰۴۸/۴۴۰
أبو الفضل سعيد بن مسعود.	۱۰۵۰/۴۴۱
أبو محمد حسن (حسين) بن علي بن عبد الرحمن بازوری.	۱۰۵۰/۴۴۲
أبو الفرج عبد الله بن محمد بابلی.	۱۰۵۸/۴۵۰
أبو الفرج محمد بن علي بن الحسن مغربی.	۱۰۵۸/۴۵۰
بابلی.	۱۰۶۰/۴۵۲
أبو النجم بدر جمالی.	۱۰۷۴/۴۶۷
أبو القاسم شاهشاه أفضل بن بدر جمالی.	۱۰۹۴/۴۸۷

المستعلي بالله

أفضل.	۱۰۹۴/۴۸۷
-------	----------

الأمير بأحكام الله

أفضل.	۱۱۰۱/۴۹۵
أبو عبدالله محمد مأمون بن فاتك بن مختار بطانحي.	۱۱۲۲/۵۱۵
وی از سال ۵۱۹ تا ۵۲۵ دولت بدون وزیر بود.	

الحافظ لدين الله

أبو علي أحمد بن الأفضل، معروف به كفيفات.	۱۱۳۰/۵۲۵
--	----------

یانس.	۱۱۳۱/۵۲۶
أبو علی حسن.	۱۱۳۱/۵۲۶
أبو ربیع سلیمان.	۴-۱۱۳۳/۵۲۸
أبوالمظفر بهرام.	۱۱۳۵/۵۲۹
رضوان بن ولختی.	۱۱۳۷/۵۳۱
وی ۵۳۳ هجری تا ۵۴۴ بدون وزیر بود.	

الظافر

أبو الفتوح نجم الدین سلیمان بن مصال لکی.	۱۱۴۹/۵۴۴
أبو الحسن علی بن سلار الملک العادل سیف الدین.	۱۱۴۹/۵۴۴
العباس بن أبی الفتوح بن تمیم، الأفضل رکن الدین.	۱۱۵۳/۵۴۸

الفائز



طلانغ بن رزیک

۱۱۵۴/۵۴۹

العاقد

أبو شجاع محیی الدین رزیک بن طلانغ.	۱۱۶۱/۵۵۶
أبو شجاع شاور بن مجیر.	۱۱۶۳/۵۵۸
أبو الأشیال ضرغام بن عامر بن سوار لخمی.	۱۱۶۳/۵۵۸
شاور.	۱۱۶۵/۵۶۰
شیرکوه.	۱۱۶۹/۵۶۴
صلاح الدین.	۱۱۶۹/۵۶۴

مقیاس‌ها در دولت فاطمیان^۱

الف) مقیاس وزن

۱. حَبَّة: برابر ۴۸۷۵٪ گرم.
۲. قیراط: برابر ۱۹۵/۰ گرم معادل ۴ حبه.
۳. دُرْهَم: برابر ۳/۱۲ گرم، معادل ۶۴ حبه = ۱۶ قیراط.
۴. مِثْقَال: برابر ۴/۶۸ گرم، معادل ۹۶ حبه = ۲۴ قیراط = ۳/۲ درهم.
۵. اَوْقِیَّة: برابر ۳۷/۵ گرم، معادل ۷۶۸ حبه = ۱۹۲ قیراط = ۱۲ درهم = ۸ مثقال.
۶. رَطْل: برابر ۴۳۷/۵ گرم، معادل ۹۲۱۶ حبه = ۲۳۰۴ قیراط = ۱۴۴ درهم = ۹۶ مثقال = ۱۲ اوقیه.
۷. اَفْه: برابر ۱۲۴۸ گرم و برابر ۳۱/۳ رطل.
۸. فِنْطاز: برابر ۴۳۷۵۰ گرم و برابر یکصد رطل و معادل ۳۶ افة.

ب) مقیاس حجم

۱. قَدَح: بزرگ: برابر ۹۴/۰ لیتر.
کوچک: برابر ۷۱۶/۸۳ گرم.
۲. کِیلَه: برابر ۷/۵ لیتر و معادل ۸ قَدَح = ۶/۹۳۸۵ کیلوگرم.
۳. وِیَه: برابر ۱۵ لیتر و معادل ۱۶ قَدَح = ۱۲/۱۸۷۵ کیلوگرم و برابر ۲ کِیلَه.
۴. اِزْدَب: برابر ۹۰ لیتر و معادل ۹۶ قَدَح = ۵۶ کیلوگرم و برابر ۶ کِیلَه (نوعی از اردب ۷۵ لیتر می‌باشد).
۵. حَمَل: ۳۵ کیلوگرم و برابر ۳۰۰ رطل.
۶. تَلِیس: معادل ۱۲۷ لیتر و برابر ۱۵۰ رطل.

۱. برگرفته از التاریخ الفاطمی الاجتماعي تألیف ابراهیم ایوب.

اصطلاحات تاریخی در دوره فاطمیان*

۱. ارباب السِّلَاح الصَّغِير: سیاه بردگانی حدود سیصد نفر که مسلح بودند. در آغاز دولت فاطمی معروف به «سعدیه» و یا «اصحاب السیوف الحلی» بود. کسی که در نظر دولت مهدورالدم بود. اجرای قتل به وسیله این گروه صورت گرفت.
۲. ارباب العمام: مجموع فاضیان و داعیان در دولت فاطمی.
۳. ارتفاع: مالیات متعلق به زمین‌های کشاورزی و معادل خراج.
۴. الاستاذون المَحْكُون: رئیس گروه غلامان مخصوص قصر که بیشتر از نژاد اسلاو بودند و امور شخصی خلیفه مانند عمامه بستن و ... را بر عهده داشتند.
۵. استعمار: از مأموریت‌های دیوان مجلس و ثبت دفتر ارزاق روزانه، ماهانه و سالیانه مسئولان و کارکنان دولت بود. *تحت تاجیر نظام سیدی*
۶. اسفهلار = اسفهلار العسکر: همان سپهسالار و فرمانده لشکر است. او بعد از وزیر و صاحب الباب سومین مقام دولتی بود.
۷. الاشیطة الرسمية: ضیافت‌های رسمی خلیفه فاطمی.
۸. اشراف الاقارب: اهل بیت و خانواده خلیفه فاطمی.
۹. اهراء الغلال: الاهراء السلطانية: انبار بزرگ غله که در درون آن انبارهای کوچک قرار داشت.

* این جدول با عنايت به منابع ذیل استخراج شده است:

۱. نزهة المُفْلَتین فی احیاء الدولین تألیف ابن طویر قیسرانی؛ ۶ کثر القدر و جامع الفوائد (ج ۶) اثر ابن ابیbek دواداری؛
۲. خطط مقریزی؛
۳. اتعاظ الحففاء؛
۴. التاجوم الزاهرة تألیف ابن تغری بردی؛
۵. صیغ الاغشی اثر قلندسدی؛
۱۰. نظم الفاطمیین و رسومهم فی مصر نوشته عبدالمعزم ماجد؛
۱۱. مقدمه‌ای بر تاریخ سیاسی اجتماعی شمال آفریقا نوشته عبدالله ناصری طاهری.

۱۰. بَدَنَه: یکی از لباس‌های مخصوص خلیفه که با ابریشم خالص دوخته می‌شد و ارزش آن هزار دینار بود.

۱۱. بَرْتَه (برانی): ظروف سفالی خاص.

۱۲. بَطْسَه (بَطْس یا بَطْسَات): کشتی‌های بزرگ جنگی یا تجاری در چند طبقه و با چهل بادبان. این نوع کشتی بیش‌تر در حمل بار و وسایل کمک جنگی به کار می‌رفته است.

۱۳. بَغْدای: انبارهای کوچک.

۱۴. البلاد الْمُقَوَّرَة: سرزمین‌ها و مناطقی که در آن گیاهی یافت نمی‌شد.

۱۵. نَحْبِیس: فرمانی که برای وقف زمین یا ملکی صادر می‌شد.

۱۶. جَلْبَة (جَلَاب و جَلْبَات): نوعی از کشتی‌هایی که در اقیانوس هند و دریای سرخ برای انتقال حجاج در حرکت بود.

۱۷. جَمِیزَة: نوعی اصطبل بزرگ که در وسط آن، درخت توت یا انجیر (جَمِیز) قرار داشت.

۱۸. جَالِیه (جوالی): مالیاتی که از اهل دمه دریافت می‌شد = جزیه.

۱۹. حَامِلُ الْمِظْلَة: فردی که در مراسم رسمی و موكب سلطانی بر سر خلیفه سائبان می‌گرفت.

۲۰. خَرَاقَة (خَراویق): از کشتی‌های بزرگ جنگی، کوچک‌تر از شوانی.

۲۱. الْحَضْرَة الشَّرِیْفَة: لقب حلیفه فاطمی.

۲۲. خِزَانَة الْبَنُوْد: مکانی برای نگهداری سلاح در درون قصر کبیر بود. این محل سپس به زندان تبدیل شد.

۲۳. خِزَانَة الْکُتُب: بزرگ‌ترین کتابخانه فاطمی که توسط العزیز بالله ساخته شد.

۲۴. خَزَائِن الْکُسُوَات: مکان نگهداری لباس خلیفه و متولی آن زَئِن الْخَزَائِن بود.

۲۵. خُمْس الرُومِ: مالیاتی گمرکی که از کالاهای وارد شده به مصر از ناحیه بازرگان بیزانس، ایتالیا و ژنوا و ونیزی دریافت می‌شد.

۲۶. خَوَزَنَق (معرَب خورنگاه): قصر قاضی نعمان.

۲۷. خَمِیس الْعَهْد یا خَمِیس الْعَدَس: مراسم ویژه مسیحیان مصر سه روز قبل از عید پاک.

۲۸. دارالتمییه: محل نگهداری انواع گل در قصر که از باغات خلیفه در قاهره، اسکندریه و فیوم آورده می‌شد.

۲۹. دارالدیباچ: همان دارالوزارة قدیم بود که یعقوب بن کُلس بنا کرد و پس از انتقال وزیران به محل دیگر در آنجا ابریشم تهیه می‌شد.

۳۰. دارالعیار: محلی که میزان‌ها و مکیال‌ها و سنگ‌های توزین را در آن و با نظر محتسب نگهداری می‌کردند.

۳۱. دارالوزارة (دارالوزارة الکبری): محل امور وزارتی که در مقابل قصر بزرگ بود.

۳۲. داعی الدعاة: رئیس یا رهبر داعیان اسماعیلی که در مرتبه، پس از منصب قاضی القضاتی قرار داشت.

۳۳. دُرَاعَة (درايع): لباسی کوتاه مخصوص وزیر همانند جُبّه.

۳۴. دُکَّاسَة (دُکَّاسات): کشتی‌های کوچکی که در رودخانه نیل و برای انتقال دولتمردان در حرکت بود.

۳۵. دیماس (دمايس): نوعی کشتی کوچک ویژه خلیفه و دولتمردان فاطمی.

۳۶. دیوان الاحباس: همان دیوان اوقاف در دوره‌های متأخر بود.

۳۷. دیوان الانشاء (دیوان الانشاء و المکاتبات و دیوان الرسائل): رئیس آن متولی دیوان انشاء با کاتب‌الدست نام داشت و مسئول مکاتبات خلیفه بود.

۳۸. دیوان التحقیق: در سال ۵۰۱ توسط افضل تأسیس شد و در این دوره گاهی با دیوان مجلس یکی می‌شد. نام دیگر آن دیوان المملکة است.

۳۹. دیوان الترتیب: از عصر الحافظ لدين الله تأسیس شد و وظیفه دیوان برید را برعهده داشت.

۴۰. دیوان الجهاد یا دیوان العماثر: ناظر بر ناوگان دریایی و رئیس آن مقدم بود.

۴۱. دیوان خاص: رسیدگی به امور خلیفه و مسائل داخل کاخ برعهده آن بود.

۴۲. دیوان المفرد یا دیوان المرتجع: مسئولیت ضبط و مصادره اموال مخالفان و شورشگران مصر را برعهده داشت.

۴۳. دیوان النّظَر: دیوانی که بر تمام دواوین نظارت داشت و همعرض دیوان اشراف در عصر سلجوقیان است.

۴۴. رائف: متولی اصطبل مخصوص خلیفه مانند میرآخور در دوره‌های بعد.

۴۵. رَیْع (رباع و الرباع السلطانیة): منزلی که مشترکاً به چند مستأجر اجاره داده می‌شد و کارمند خاص دولتی، به نام متولی حماية الرباع السلطانیة بر آن‌ها نظارت می‌کرد.

۴۶. زمام الارقاب: ناظر بر مصالح و مسائل نزدیکان خلیفه فاطمی.
۴۷. زمام الرجال: متولی امور غذای خلیفه.
۴۸. زمام القصر: ناظر بر امور زنان قصر خلیفه و لقب آن تاج الدوله بود.
۴۹. زمین الخزائن: متولی نگهداری لباس های خلیفه و رئیس خزائن الکسوات.
۵۰. مَبَرَّزِيَّة: نوعی نیزه کوتاه در دوره فاطمی.
۵۱. سُماریه (سُماریات): نوع کوچکی از کشتی های عَشاری.
۵۲. سِمَاطُ الحُزْن: سفره ای که در روز عاشورا برای بزرگداشت غم و اندوه آن روز می گسترانیدند.
۵۳. شاهد العدل: همراه کاتب خراج بوده است.
۵۴. شِدَّةُ الوقار: عمامه ای مستطیل شکل که خلفای فاطمی در اعیاد و مراسم بر سر می گذاشتند.
۵۵. شریف: لقبی که به علویان و طالبیان اعطا می شد.
۵۶. شَلَنْدِي (شَلَنْدِيَات): کشتی مسقَی که جنگاوران بر روی آن سوار می شدند.
۵۷. شینی (شوانی): کشتی بزرگ جنگی که گاهی به نام غُرَاب معروف بود.
۵۸. صاحب الأرباع و الحارات: در محله مسکونی در قاهره مشرف و ناظری که مسئول حمایت از محله بود وجود داشت که در فسطاط به صاحب الرِّبع و در قاهره به حامی الحارة معروف بود.
۵۹. صاحب المجلس: متولی نظارت بر چگونگی جلوس رسمی خلیفه (مدیر تشریفات). لقب او امین الملک بوده است.
۶۰. صاحب الباب: مرتبه بعد از وزیر و در غیاب وزیر، او ریاست مجلس مظام را بر عهده داشت. صاحب الباب را با صفت مُعَظَّم می ستودند.
۶۱. الصبیان الحُجَریه یا غلمان الحَجَر: آن دسته از سربازان دولت فاطمی که نژاد اصیل نداشتند و فرمانده یک صد نفر آن ها زمام بود و موفق لقب زمام.
۶۲. صبیان الرُّکاب (صبیان الرکاب الخاص): اسلحه داران اطراف خلیفه هنگام مراسم رسمی.
۶۳. صبیان الزُّرد: ارادل و اوباش لشکر.

۶۴. طَازِمَة: نوعی اصطبل کوچک (همان لفظ فارسی تازمی است).
۶۵. الطراز الشریف: لباس‌های رسمی خلیفه و یا محلی که لباس‌های رسمی در آن دوخته می‌شد.
۶۶. طریدة (طرائد): کشتی‌هایی که اسب حمل می‌کردند.
۶۷. طَیْفُورُ الْخَلَنَج (طیافیر الخَلَنَج): بشقاب‌های گود رنگ و ویژه سفره‌های رسمی خلیفه.
۶۸. عَیْزَة: مقدار مالیات تعیین شده برای هر زمین اقطاع شده.
۶۹. عریف: رئیس یک حرفه و شغل و عموماً معاون محتسب.
۷۰. عرفاء الاسواق و ارباب المعایش: روسای صنوف و تشکلات‌های خاص حصر و مشاغل (عریف).
۷۱. عَشاری (عشاریات): نوعی از کشتی غیرجنگی در نیل، مدیترانه و دریای سرخ.
۷۲. عَلَامَة (علامت): ثبت نشانه خلیفه بر روی فرمان‌ها و سایر مکاتبات و معادل طغرا. عموماً علامت خلفای فاطمی «الحمد لله رب العالمین» بوده است.
۷۳. عید الغطاس: مراسم ویژه قبطیان که در نیل تطهیر می‌کردند.
۷۴. عید النصر: مراسم جشن سالگرد آزادی الحافظ لدین‌الله از زندان وزیرش علی بن افضل بن بدر جمالی.
۷۵. غراب: همان کشتی شینی.
۷۶. لُوطَة (لُوط): نوعی از لباس پنبه‌ای ویژه رجال.
۷۷. قاعة البحر: یکی از تالارهای قصر خلیفه که بنا به عادت عموماً در آن جلوس می‌کرد. در دارالوزارة نیز تالاری به نام قاعة البحر است.
۷۸. قُرَاءُ الْحَضَرَة: قاریانی که در اعیاد رسمی دینی که از سوی دولت برگزار می‌شد قرآن می‌خواندند.
۷۹. قُرْقُورَة (قراقیر): نوعی کشتی که در نیل حرکت می‌کرد.
۸۰. قُنطَار (قُنطاریات): برگرفته از واژه یونانی Kontarion و نوعی نیزه کوتاه چوبی.
۸۱. کاتب الدست: رئیس دیوان انشاء.
۸۲. کَرَاغَنَد (کراغندات): نوعی لباس کوتاه روانداز و روپوش.
۸۳. لَامَة (لُوم): زره و جوشن.

۸۴. لواء الحمد: پرچم خاص خلیفه به رنگ ابریشم سفید.
۸۵. لیلای الوقود الاربع: شب‌های اول و نیمه دو ماه رجب و شعبان که خلیفه مراسم خاصی داشت.
۸۶. المُنَجَّر الدیوانی السعیدة: دیوانی که بر ذخیره کالاها توسط دولت نظارت می‌کرد.
۸۷. متولی حماية الریاع السلطانية: ناظر و مسئول منازل متعلق به خلیفه.
۸۸. مجلس الحکمة: مجالسی که از سوی داعی الدعاة تشکیل می‌شد، مانند المجالس المؤبدية یا مجالسی که در آن قاضی با متخلفان اجتماع می‌کردند.
۸۹. مَحُول: مجلس داعی الدعاة در داخل قصر خلیفه.
۹۰. مُسَامَحَة (مسامحات): باقیمانده خراج بخشوده دولت، به هنگام انتقال حساب‌های دولتی.
۹۱. المستخدمات عندالجهات العالیة: زنانی که خدمتگزار همسر خلیفه بودند.
۹۲. مُسَطَّح (مُسَطَّحات): کشتی بزرگ جنگی شبیه شلندی که به مقدار پانصد نفر یا بیش‌تر گنجایش داشت.
۹۳. مُشَادُّ التاج: مسئول بستن عمامه خلیفه (التاج الشریف).
۹۴. مطایخ الورق: کارخانه‌ها و کارگاه‌های کاغذسازی مصر.
۹۵. المعلمة مقدمة العائدة: سرپرست گروه زنانی که ناظر بر سفره شاهی بودند.
۹۶. مُكَّس (مکوس): نوعی مالیات که قبلاً به هلالی معروف بود.
۹۷. مُتاخات: محلی چون اصطبل برای نگهداری شتر.
۹۸. المَوارِثُ الخَشریة: اموالی که از مردگان بدون وارث و یا اضافه بر ارث تعیین شده مردگان می‌ماند.
۹۹. الموکب العظام = رکوب العظام = موسم العظام = المواکب الاحتفالية: مراسم ویژه جشن‌های مخصوص دینی و اجتماعی که خلیفه در آن شرکت می‌جست؛ مانند رکوب اول‌العام و رکوب عبدالغدير یا فتح‌النیل.
۱۰۰. ناظر الطراز: از کارکنان بلندمرتبه قصر خلیفه.
۱۰۱. ناظر = شَاد = مشارف: ناظر بر جمع‌آوری خراج.
۱۰۲. نَخْتَبَریة: گروهی که کارهای پهلوانی می‌کردند.

۱۰۳. نَطْع (انطاع و نطوع): سفره‌ای از پوست سرخ دباغی شده که بر آن، دینار و درهم ریخته می‌شد تا از سوی خلیفه اهدا شود.

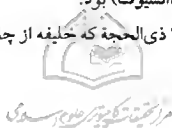
۱۰۴. نقابة الاشراف: سندیکا و تشکیلاتی که مسئول مصالح امور طالبیان و علویان بود و رئیس آن نقیب الاشراف نام داشت.

۱۰۵. النيابة الشریفة: جانشین صاحب‌الباب که سفیران خلیفه و دولت را ملاقات و امور آن‌ها را رسیدگی می‌کرد. همان نائب وعدی‌الملک است و معادل مهماندار در دوره ابوییان و معالیک.

۱۰۶. وزارة التنفيذ: در دوره اول فاطمیان وزیر مجری دستور خلیفه بود و اختیار کامل نداشت. در این دوره وزیر تنفیذ از اصحاب قلم بود.

۱۰۷. وزارة التفویض: در دوره دوم فاطمیان که عصر اقتدار وزیران است وزیر تفویض از اصحاب شمشیر (اصحاب السیوف) بود.

۱۰۸. يوم عرض الخیل: روز ۲۹ ذی‌الحجة که خلیفه از چارپایان دیدن می‌کرد.



فهرست اعلام

اسم‌ها	
آدم (ع)، ۵۵	ابن خلدون، ۱۹، ۲۰، ۳۶، ۴۱، ۵۷، ۸۵، ۱۰۳
آغاخان، ۳۲	ابن خلکان، ۳۴، ۱۱۰
الأمیر باحکام الله أبوعلی منصور، ۱۹، ۲۹، ۳۳، ۹۲	ابن دحیه اندلسی، ۹۹
۹۳، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۲	ابن رزیک، ۱۲۸
ابراهیم بن حسین حامدی، ۳۲	ابن زولاق، ۱۱۶
ابراهیم بن صالح، ۶۹	ابن شاکر، ۹۳، ۹۵
ابراهیم بن عبدالله قلانسی، ۱۰۵	ابن صائغ، ۱۰۶
ابراهیم بن غالب قراتی، ۶۰	ابن صوفی علوی، ۷۳
ابراهیم (ع)، ۵۵، ۵۶، ۹۰	ابن صیرفی، ۱۲۹
ابن ابی زیدون قیروانی، ۱۰۵	ابن طویر قیسرانی، ۱۹، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱
ابن ابی طی، ۱۴۰	ابن عذاری مراکش، ۳۴، ۸۸
ابن اثیر، ۱۹، ۳۷، ۵۷، ۷۰، ۷۳، ۷۸، ۸۷	ابن عتبّه، ۳۷
ابن العبري، ۲۲، ۸۵	ابن عیدون، ۱۱۵
ابن المذیر، ۳۳	ابن فرات، ۱۹
ابن ایاس، ۸۵	ابن فهد مکی، ۸۷
ابن ایبک، ۷۸	ابن قلانسی دمشق، ۲۸، ۹۳، ۹۵، ۱۲۶
ابن أنباری، ۱۵۲	ابن کنیر، ۶۶
ابن تفری بردی، ۲۴، ۶۶، ۶۸، ۷۸، ۸۷، ۹۰، ۱۳۳	ابن کدینه، ۱۴۸، ۱۴۹
۱۳۳، ۱۴۳	ابن کلس، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۵۱
ابن تومرت مغربی، ۱۰۶	ابن میسر، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۲۸
ابن جراح طائی، ۷۸	ابن ندیم، ۳۲
ابن جوزی، ۵۵، ۲۰	ابن واصل، ۳۴
ابن حوشب، ۵۷	ابن هشتم بصری، ۱۲۲، ۱۴۲

- ابوالبیان سیسیلی، ۸۸
 ابو العیسیٰ شیمی، ۳۳، ۳۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰
- ابوالجیش خمارویه، ۷۵
 ابو عبدالله محمد صنهاجی، ۲۰
- ابوالحسن اشعری، ۱۰۵
 ابو عبید بکری، ۸۷
- ابوالحسن علی بن الامیر ابی القاسم محمد بن
 ابو علی الافضل، ۱۴۴
- المستنصر، ۳۸
 ابو العباس محمد بن احمد بن محمد، ۳۳
- ابوالفتح یانسی، ۱۴۹
 ابو علی بن افضل جمالی، ۹۴
- ابوالفتح برجوان اسلاوی، ۱۴۵
 ابو علی منصور بن احمد بن معد، ۲۸
- ابوالقاسم احمد، ۳۷
 ابو عمران فاسی، ۱۴۲
- ابوالقاسم بن عبیدالله مهدی، ۷۹
 ابو منصور نزار، ۳۷
- ابوالقاسم کاشانی، ۴۸
 ابو نجم سراج، ۲۸
- ابوالحسن بن تغری بردی، ۲۱
 ابو نجاح ابن قنا، ۱۱۵
- ابویوب انصاری، ۷۰
 ابو یزید مخلص بن کیناد، ۶۰، ۶۱، ۶۲
- ابوبکر ابن ابراهیم گدالی، ۱۰۴
 ابو یعقوب سجستانی، ۲۵
- ابوبکر ابن العربی، ۱۴۲
 ابی جعفر المنصور، ۶۹
- ابوبکر باقلانی، ۳۵، ۱۰۴، ۱۰۵
 ابی محمد الیازوری، ۱۲۷
- ابوبکر بن ابی قحافه، ۵۰
 احمد ابن طولون، ۷۲، ۷۳، ۷۴
- ابوبکر طرطوشی، ۹۴
 احمد بن ابراهیم بن عبدالله بن طباطبا (بغا الاکبر)، ۷۴
- ابوبکر نمالی، ۱۴۲
 احمد بن ابراهیم نیشابوری، ۱۸
- ابوحاتم رازی، ۱۷، ۴۹، ۵۱
 احمد بن افضل بن بدر، ۱۴۹
- ابوحنری، ۷۱
 احمد بن حسن جرجانی، ۴۴
- ابوذر غفاری، ۷۰
 احمد بن طولون، ۷۳، ۷۴، ۷۵
- انورکوه، ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۷
 احمد بن عبدالحاکم بن سعید فارقی مصری، ۱۴۷
- ابوسعید شوشتری، ۱۱۵
 احمد بن عبدالکریم فارقی مصری، ۱۴۷، ۱۴۸
- ابوشامه، ۲۱، ۸۷، ۱۴۱
 احمد بن عبدالله بن میمون القداح، ۳۳
- ابوطاهر جتایی، ۲۶
 احمد بن عبدالله حمیدالدین کرمانی (حجة العراقین)، ۴۲
- ابوعبدالرحمن عمری، ۷۴

- احمد بن علی (نوه اخشید)، ۷۷
 امام حسین (ع)، ۳۵، ۷۱
 احمد بن محمد بن عبدالله بن طباطبایا (بنا الاصغر)،
 امام سجّاد (ع)، ۴۵
 ۷۳
 احمد بن محمد قشیری عراقی، ۱۴۵
 امام صادق (ع)، ۲۰، ۳۱، ۳۶، ۴۵، ۴۹، ۵۷، ۵۸
 احمد فاروقی، ۱۴۹
 امام علی (ع)، ۱۶، ۳۵، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۶۷، ۷۰
 اخو محسن علوی، ۳۲
 امام محمد غزالی، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳
 ادريس عمادالدين قرشي، ۱۶، ۱۷، ۴۲
 ۵۸
 ادریسی، ۵۸
 ارجون ترکی، ۷۴
 ادریسی، ۵۸
 اورسلان بساسیری، ۹۰
 اسامه جنادة بن محمد، ۱۴۰
 استحاق بن يحيى ختلی، ۷۰
 اسدالدين شیرکوه، ۹۷، ۱۵۰
 اسد بن فرات، ۱۰۵
 اسکندر مقدونی، ۸۰
 اسماعیل بن جعفر الصادق (ع)، ۱۶، ۲۵، ۳۷، ۴۵، ۵۸
 اسماعیل بن محمد تعیمی، ۳۰
 ۸۱
 افضل بن بدر جمالی، ۲۷، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۳۰
 ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۲
 افلاطون، ۵۵
 ۹۱
 الظاهر باعلاء الله ابومنصور اسماعیل، ۳۸، ۹۵، ۱۴۴
 ۱۵۳
 الظاهر ابوالحسن ولی، ۳۷
 ام الخیر حجازی، ۱۱۴
 امام باقر (ع)، ۳۶، ۴۵
 امام حسن مجتبی (ع)، ۱۶، ۴۵، ۷۱، ۷۴
 ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۱۱
 امام هادی (ع)، ۷۱
 امین الدین ابوالقاسم علی بن منجب بن سلیمان
 (ابن صیرفی)، ۱۸، ۱۹
 ۱۳۵
 انوجور (فرزند اخشید)، ۷۷
 اهورامزدا، ۵۵
 ایمن فواد سید، ۱۲۱
 ایوانف، ۲۵
 ابوالحسن علی جعفر بن فلاح، ۱۵۱
 ابوالفتوح برجوان، ۱۵۱
 ابو ربیع سلیمان، ۱۵۲
 ابو علی حسن، ۱۵۲
 أحمد بن الأفضل (کثیفات)، ۱۵۲
 أحمد بن علی جرجرائی، ۱۵۲
 بادیس بن منصور صنهاجی، ۱۰۲
 یاسیل دوم، ۱۰۸
 یایارداج، ۱۳۶
 البتکین، ۸۴، ۱۳۰
 بدرالدین بن قاضی شهبه، ۳۴
 بدر جمالی، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸
 ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۲

برجوان، ۸۱، ۱۳۵	الحاکم بامر الله ابو علی منصور، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۲،
بَزْعَنَش، ۹۴	۳۳، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۸،
برکیارق، ۳۰	۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۴۰،
بَلْدَکُوش، ۹۱	۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۱
بلکین بن زیری بن مناد صنهاجی، ۶۲، ۱۰۱	الحامد بالله، ۹۸
بمیامین تطیلی اندلسی، ۲۲	حباسة بن یوسف کتامي، ۶۰، ۷۹
بهاءالدین قراقوش، ۸۰	حسان بن مُقَرَّج، ۸۸
بهاءالدین هبةالله بن عبدالله قطعی، ۹۹	حسن بن ابراهیم شوشتری مصری المولد، ۱۴۸
بهرام ارمنی، ۹۴، ۹۵، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۳	حسن بن حیدره الاخرم، ۳۹
جابر بن ولید مُذَلْجی، ۷۲	حسن بن خلیلی، ۱۳۱
جبر بن قاسم مراکش، ۱۴۵، ۱۵۱	حسن بن زولاق مصری، ۱۴۲
جزیری، ۸۷	حسن بن سدیدالدوله ماشلی عراقی، ۱۴۸
جعفر ابن فرات، ۸۴	حسین بن صالح رودباری عراقی، ۱۴۶، ۱۵۲
جعفر بن علی حملون (ابن اندلسی)، ۶۲، ۱۰۱	حسن بن عیدالله (یسر عم اخشید)، ۷۷
جعفر بن فرات عراقی، ۷۹، ۱۴۵، ۱۵۱	حسن بن علی انباری عراقی، ۱۴۶
جعفر بن فلاح کتامي، ۷۹	حسن بن علی یازوری فلسطینی، ۸۹، ۱۴۷
جعفر بن منصور الیس، ۱۸، ۲۶	حسن بن عمار مراکش، ۱۴۵، ۱۵۱
جلال الدین سیوطی، ۲۱، ۸۵، ۹۹، ۱۴۱، ۱۴۳	حسن بن قاسم (ابوسفیان)، ۵۷، ۵۸
جَوَانَزْد، ۹۴	حسن بن مجلی بن کدینه مصری، ۱۴۷
جودر (جوزر)، غلام عبدالله المهدی، ۸۱، ۱۳۵	حسن بن موسی نوختی، ۲۵
جوهر سسیلی، ۶۲، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۱۰۱	حسن (حسین) بن علی بن عبدالرحمن یازوری، ۱۵۲
۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲	حسن (حسین) بن عمادالدوله محمد، ۱۵۲
جونیی، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۴۵، ۴۶	حسن دوم (فرزند محمّد بن بزرگ امید)، ۲۹، ۳۱،
جیش بن خارویه، ۷۵	۳۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸
اتحافظ لدین الله ابو میمون عبدالعجید، ۱۹، ۳۸،	حسن صباح، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۹۲
۹۴، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۲	حسن فرغانی (اخرم)، ۸۵
الحاکم ابوعلی منصور، ۳۷	حسن نو مسلمان، ۳۱، ۴۸
	حسین ابن دؤاس کتامي، ۸۸

- حسین اهوازی، ۳۲
حسین بن ابو سید فارسی، ۱۴۶
حسین بن احمد بن میمون، ۳۳
حسین بن جوهر، ۱۵۱
حسین بن جوهر رومی، ۱۴۵
حسین بن دواس گنامی، ۸۸
حسین بن طاهر وزان، ۱۵۱
حسین بن طاهر وزان فارسی، ۱۴۶
حسین بن علی ماشلی، ۱۴۷
حسین بن عمادالدوله جرجرائی عراقی، ۱۴۷، ۱۴۸
حضرت زهرا(س)، ۱۶، ۱۱۱
حفص بن ولید حضرمی، ۶۸
حماد بن بلکن بن زیری، ۱۰۲
حمدان بن الاشعث (قرمط)، ۳۳
حمدان قرمطی (رهبر قرامطه)، ۲۶
حمزة بن احمد وزنی، ۸۵
حمزة بن علی بن احمد، ۳۹، ۴۰، ۴۱
حمزة بن عمار بربری، ۴۹
حمیدالدین کرمانی، ۳۵، ۴۹
حمید بن قحطیه، ۶۹
حنظلة بن صفوان کلی، ۶۸
حوترة بن شهیل باهلی، ۶۸
خطیرالملک محمد بن یازوری فلسطینی، ۱۳۹
خواجه رشیدالدین فضل الله، ۲۸
خواجه نظام الملک طوسی، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۵، ۱۴۰
دحیة بن مصعب بن اصیغ، ۶۹
دوخویه (خاورشناس هلندی)، ۲۷
دوزی، ۹۲
دیمان ثنوی، ۳۲
دیملی، ۵۵
ذهبی، ۸۵
رئیس مطفر، ۲۷
راجرنورماندی، ۱۰۷
راشدالدین سنن، ۳۸
الراضی بالله، ۷۵
رزیک بن طلائع بن رزیک، ۹۶، ۱۵۰، ۱۵۳
رسول الله (ص)، ۱۶، ۳۵، ۵۰، ۵۳، ۸۷، ۸۹، ۱۱۶
رشیدالدین فضل الله، ۲۹، ۴۶
رشید بن زبیر، ۱۴۱
رشیده (دختر المعز لدین الله)، ۱۱۰
رضوان بن ولخشی، ۹۳، ۹۵، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۳
روح القدس، ۱۱۷
زردشت، ۵۵
زرعه بن عیسی بن نسطورس مصری، ۱۴۶، ۱۵۱
زیادقالله سوم (آخرین امیر اغلی)، ۵۹
زیری بن مناد، ۶۲
ژان دو ژوشویل، ۲۳
ژوزف فن هامر پورگشتال، ۴۸
سایروس (ابن مقفع)، ۲۲
ست الملک (خواهر الحاکم بامرالله)، ۸۸، ۱۱۳
سجستانی، ۴۹
سخواوی، ۳۶
سعد بن عبدالله اشعری قمی، ۲۵
سعید بن الحسین بن احمد بن عبدالله بن میمون
القداح بن دیمان ثنوی اهوازی، ۳۳، ۳۴
سعید بن مسعود، ۱۵۲

- سعید بن یزید، ۶۸
سلامه بن عبدالوهاب سامری، ۳۰
سلامه محمد سلمان الهمرفی، ۱۰۶
سلطان سنجر، ۳۱
سلیم بن مصال لکی، ۱۴۹
شنان بن غلیان، ۸۸
سمیف الدوله حمدانی، ۱۰۸
سیف بن عمر تمیمی، ۶۷
شاوور بن مجیر سعدی، ۹۶، ۹۷، ۱۵۰، ۱۵۳
شیانکاره‌ای، ۴۵
شمس‌الدین یونینی، ۷۵، ۸۵
شیرکوه تکریتی، ۹۶، ۱۵۳
شیرگیر، ۳۰
صاعد بن عیسی بن نسطورس مصری، ۱۴۶
صاعد بن مسعود عراقی، ۱۴۷
صالح بن رزیک، ۱۱۳، ۱۲۸
صالح بن علی رودباری عراقی، ۱۴۵، ۱۵۱
صالح بن علی عباسی، ۶۹
صالح بن مرداس، ۸۸
صدقه بن یوسف فلاخی عراقی، ۹۰، ۱۴۶، ۱۵۲
صلاح‌الدین ایوبی، ۱۸
صلاح‌الدین ایوبی، ۱۸، ۳۰، ۳۸، ۸۶، ۹۶، ۹۸
۹۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۳
ضرغام بن عامر لخمی، ۹۶، ۹۷، ۱۵۰، ۱۵۳
الطائع عباسی، ۸۲
طاهرین وزیر شامی، ۱۴۸
طبری، ۶۶، ۶۷
طیب بن آمر، ۳۱
طلائع بن رزیک، ۹۵، ۱۴۹، ۱۵۳
طی بن شاور، ۹۶
الظاهر لاعزاز دین الله ابوالحسن عکی، ۸۸، ۱۲۳
۱۲۴، ۱۴۴
الظاهر لدین الله، ۱۵۱
العاضد ابومحمد عبدالله بن ابی‌الحجاج یوسف بن
الحافظ، ۲۰، ۳۸، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۵۳
العباس بن أبی الفتوح بن تمیم، ۱۵۳
عباس بن بادیس صنهاجی، ۱۴۹
عباس بن علی، ۷۳
عباس صنهاجی، ۹۵
عبدالجلیل بن مخلوف، ۱۴۲
عبدالحاکم ملیجی مصری، ۱۴۸
عبدالرحمن التامر (خلیفه اموی اندلس)، ۱۰۷
عبدالرحمن بن ابو سید فارسی، ۱۴۶، ۱۵۱
عبدالرحمن بن جخدم قهری، ۶۸
عبدالرحمن بن خالد، ۶۸
عبدالرحیم بن الیاس، ۸۸
عبدالسلام بن حبیب تنوخی (قاضی سحنون)، ۱۰۵
عبدالظاهر بن عجمی مصری، ۱۴۷
عبدالعزیز بن محمد بن نعمان، ۱۴۰
عبدالعزیز بن مروان، ۶۹
عبدالغنی بن سعید (نصر) ضیف، ۱۴۰، ۱۴۸
عبدالکریم بن سعید فارقی مصری، ۱۴۷
عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن محمد بن عبدالله
اموی (اصیلی)، ۱۴۲
عبدالله بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله
بن علی بن حسین بن علی (ع) (ابن ارقط)، ۷۲

- عبدالله بن ابییک دواداری، ۲۱
عبدالله بن زبیر، ۶۸
عبدالله بن سباء، ۶۷
عبدالله بن سعد ابن ابی سرح، ۶۶، ۶۷
عبدالله بن عبدالملک بن مروان، ۶۸
عبدالله بن علی بن احمد (خلوئی)، ۵۷، ۵۸
عبدالله بن محمد بابلی فلسطینی، ۹۱، ۱۴۷، ۱۵۲
عبدالله بن محمد بن علی بن رزام، ۳۲
عبدالله بن میمون القداح، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶
عبدالله بن یاسین جزولی، ۱۰۴، ۱۰۶
عبدالله بن یحیی بن مدبر مصری، ۱۴۷
عبدالله (فرزند الممیز لدین الله)، ۸۲
عبدالله ناصری طاهری، ۱۴
عبدالمجید فاطمی، ۹۴
عبدالملک بن عطاءش، ۲۸
عبده (دختر الممیز لدین الله)، ۱۱۰
عبیدالله مهدی، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۳۴، ۳۵، ۳۶
۳۷، ۳۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۷۷، ۱۳۴
عتبه بن ابی سفیان، ۶۸
عثمان بن عفان، ۵۰، ۶۶، ۶۷، ۷۰
عروبه بن یوسف، ۶۰
عرب بن سعد قرطبی، ۲۵
العزيز بالله ابو منصور نزار، ۱۸، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۱۰۷
۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۱
عقبة بن عامر، ۶۸
عقیل بن ابی طالب، ۳۳
علی بن احمد جرجرائی عراقی، ۹۰، ۱۳۶
علی بن احمد طائی (بهاء الدین المقتنی)، ۳۰
علی بن اخشید، ۷۷
علی بن اسحاق بن سار، ۱۴۹
علی بن النعمان، ۱۳۸
علی بن اثباری عراقی، ۱۴۸
علی بن جعفر بن فلاح مراکش، ۱۴۶
علی بن سار، ۱۵۳
علی بن سلیمان مقری، ۱۴۰
علی بن عمر عداس مراکش، ۱۴۵، ۱۵۱
علی بن محمد (فرزند نفس زکیه)، ۶۹، ۷۰
علی بن ولید قریشی، ۲۱
علی بن وهسودان، ۳۳، ۳۴
علی بن یوسف بن تاشفین، ۱۰۶
علی پاشا مبارک، ۸۰
عمادالدین ادریس قریشی، ۵۷
عمادالدین کاتب اصفهانی، ۹۷
عمار بن عمار بن محمد، ۱۵۱
عمار بن محمد فارسی، ۸۸، ۱۳۶
عمار یمنی، ۱۷، ۱۸، ۹۷، ۹۸
عمار یاسر، ۷۰
عمر بن الخطاب، ۵۰
عمرو بن عاص، ۶۵، ۶۶، ۶۸
عیسی بن موسی، ۲۶
عیسی بن نستورس مصری، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۵۱
عیسی (ع)، ۱۱۷
عیسی نوشری، ۳۳
الفائز بنصر الله ابوالقاسم عیسی، ۳۸، ۹۵، ۱۱۵
۱۴۴، ۱۵۵
فرهاد دفتری، ۳۹

الفصل بن جعفر بن فرات، ۱۵۱	مائی، ۲۲
فضل بن جعفر بن فرات مصری، ۱۴۶	مأمون بطاحی، ۱۹، ۹۳، ۹۸، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۴۹
فقیه محمّد پستی، ۴۷	مأمون عباسی، ۸۶
فهد بن ابراهیم، ۱۵۱	متوکل عباسی، ۷۰، ۷۱، ۷۳
فهد بن ابراهیم، ۱۱۵، ۱۴۵	محمد امین، ۷۲
قائد بن حماد، ۱۰۲	محمد بن ابی بکر، ۶۷
القائم ابوالقاسم محمّد بن عبیدالله مهدی، ۳۷، ۷۷، ۸۰، ۱۱۵، ۱۴۴	محمّد بن احمد بن میمون، ۳۳
القائم باموالله (خلیفه عباسی)، ۳۵	محمّد بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع)، ۲۶، ۳۳
قاسم بن ابراهیم، ۷۰	۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۵
قاضی تنوخی، ۷۵	محمد بن اسماعیل درزی، ۸۵
قاضی عبدالجبار معتزلی، ۵۵	محمّد بن اسماعیل قززی (نشتکین)، ۳۹
قاضی نعمان بن حبتون تمیمی، ۵۸	محمّد بن بزرگ امید، ۳۹
قدیس بل، ۴۷	محمد بن تیفات لمتونی، ۱۰۳
قُرة بن شریک عیسی، ۶۸	محمد بن جعفر مغربی مصری المولد، ۱۴۷
قطر الندی، ۷۵	محمد بن حامد تنیس مصری، ۱۴۸
قلقشندی، ۱۹، ۲۱، ۶۶، ۸۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸	محمد بن خلف، ۱۴۸
۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳	محمد بن زکریای رازی، ۱۷، ۴۹
قیس بن سعد بن عباده انصاری، ۶۷	محمد بن سلام قضاعی، ۱۴۱
کافور اخشییدی، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۴	محمد بن طنج اخشیده، ۷۵، ۷۶، ۷۷
کنزالدولة، ۹۸	محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ۲۵
کنستانتین هشتم، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷	محمد بن عبدالله بن احمد بن اسماعیل مستبحی، ۱۴۳
کیا بزرگ امید، ۳۱	محمد بن علی بن الحسن مغربی، ۱۵۲
کیدر بن نصر شندی، ۷۲	محمد بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن ابی طالب، ۷۱
لقب المصطفی لَدین الله، ۳۷	محمد بن علی بن خلف، ۱۴۸
لویی نهم (پادشاه فرانسه)، ۲۳	محمد بن علی بن مازری، ۱۰۶
مارده (مادر معتصم عباسی)، ۷۲	محمد بن علی مازرائی، ۷۵
مارکوپولو، ۲۹	

- محمد بن فرج، ۷۱
 محمد بن محمد بن علی بن خلف عراقی، ۱۴۸
 محمد بن ملکشاه، ۳۰
 محمد بن موسی بن عبدالعزیز کندی مصری، ۱۴۳
 محمد بن وهب قُزسی، ۴۰
 محمد حمدی المناوی، ۱۲۷
 محمد سنه‌اجی، ۸۳
 محمد عبدالله غنان، ۱۰۴
 محمد مأمون بن فاتک بن مختار بطانچی، ۱۵۲
 مخزومی، ۱۲۱
 مروان حکم، ۶۸ ۶۷
 مروان حمار، ۶۹ ۶۸
 مزدک، ۲۲
 مسیحی، ۸۷ ۸۸ ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۴
 المستملی بالله لبوالقاسم احمد، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۱
 المستنصر بالله، ۱۸، ۱۹، ۲۹، ۴۳، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۱
 ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۱
 ۱۴۴، ۱۵۲
 مسیحی، ۱۲۸
 مسعود بن طاهر وزان، ۱۵۱
 مسعود بن طاهر وزان فارسی، ۱۴۶، ۱۵۲
 مسعودی، ۱۱۷
 مسلمة بن مخلد انصاری، ۶۷ ۶۸
 مشرف بن اسمعیل بن عقیل مصری، ۱۴۸
 مصالحة بن حبوس، ۶۰
 مظفر، ۷۰، ۷۳
 معتصم عباسی، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵
 معتضد عباسی، ۷۵
 معتضد عباسی، ۷۴
 معزالدوله بویه، ۸۱، ۱۳۵
 معز بن بادیس سنه‌اجی، ۶۳، ۸۹، ۱۰۲
 المعزالدین الله، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۳۷، ۳۸، ۶۰، ۶۲، ۷۷
 ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۲۵
 ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۴
 مقداد بن اسود، ۷۰
 مقدسی، ۱۲۰، ۱۲۱
 مقریزی، ۱۹، ۲۰، ۳۶، ۴۱، ۵۷، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲
 ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۴
 ۹۵، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶
 ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸
 ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
 ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۸
 ملکشاه سلجوقی، ۳۰
 المنصور ابوطاهر اسماعیل بن محمد بن عبدالله
 مهدی، ۳۷
 المنصور بالله اسماعیل، ۱۴۳
 منصور بن ابی عامر، ۶۳
 منصور بن بلکین، ۱۰۲
 منصور بن عبیدون مصری، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۵۱
 منصور بن مکروه بن زنبور، ۱۴۸
 منصور عباسی، ۷۲
 موسی بن الحسین، ۱۵۲
 موسی بن حسین (حسن) فارسی، ۱۴۶
 موسی بن مصعب بن ربیع خُفعمی، ۶۹
 موسی (ع)، ۵۵، ۵۶

موفق عباسی، ۷۴	ولید بن عبدالملک، ۶۸
مونس خادم، ۸۰، ۸۹	ولید بن هشام، ۱۰۲
میخائیل چهارم، ۱۰۷	ویلیام صوری، ۲۲
میرخوانده، ۲۸	هاجسن، ۴۶
میرزامحمد استرآبادی، ۳۶	هشام بن محمد رعیتی عراقی، ۱۴۸
میمون القناح، ۳۵، ۳۲	هبة الله بن موسی شیرازی (المؤید فی الدین)، ۱۷
مؤید بالله احمد بن حسین، ۳۵	هشام بن عبدالملک، ۶۸
المؤید فی الدین شیرازی، ۸۹، ۹۱	همدانی، ۴۱
ناصرالدوله ابن حمدان، ۹۱	هیالنه مادر کنستانتین، ۱۱۷
ناصرخسرو، ۱۷، ۱۸، ۸۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲	یانس سیسیلی، ۸۱، ۹۳، ۱۵۲
۱۳۳	یحیی بن ابراهیم گنالی، ۱۰۳، ۱۰۳
نجم الدین ایوب، ۹۹	یحیی بن زکریا، ۱۱۷
نجم الدین سلیمان بن مصال لکی، ۱۵۳	یحیی بن سعید انطاکی، ۲۲، ۱۲۰
نزار (المصطفی لدین الله)، ۹۲	یحیی بن عمر لمتونی، ۱۰۴
نزار (فرزند المستنصر)، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۹۱، ۹۲	یحیی بن وزیر جروی، ۷۲
نعمان بن محمد تمیمی (قاضی ابن حیون)، ۱۵	یزید بن حارث کنانی، ۶۷
۱۶، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۱۳۷، ۱۴۰	یزید بن عبدالله ترکی، ۷۱، ۷۲
نقفور فوکاس، ۱۰۷	یعقوب ابن کلس، ۱۹، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۱۲۵، ۱۲۸
نقیب تاج الدین، ۳۷، ۳۸	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵
نوح (ع)، ۵۵، ۵۶	یعقوب بن یوسف بن عبدالؤمن، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۵۱
نورالدین محمود زکی، ۹۵، ۹۷	یوحنا بن ابولیت نصرانی، ۹۲، ۱۳۰
نویری، ۳۴	یوسف بن تاشفین لمتونی، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶
ولی الدوله...حیزان، ۱۲۷	

مكاتها

أذربايجان، ٣١	باب النصر، ٨٠
أسنا، ٧٤	باب النصر، ١٣٣
أسكندرية، ٣٣، ٣٧، ٤٩، ٧٢، ٧٣، ٧٨، ٧٩، ٨٣، ٩١	باب زويلة، ٨٠، ١٣٣
٩٢، ٩٤، ٩٥، ٩٧، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٤، ١٣١	باب سعادة، ٨٠
اسلاو، ٨٠	بحرين، ٢٦، ٢٧
اسنا، ٩٩	بخارا، ٣٩، ٧٣
أسوان، ٤٩، ٧٣	بربر، ٣٤، ٥٨، ٨٠
أشمونين، ٧٣، ٩٥	برقة، ٧٣، ٨٦
أفريقيا، ٢٦، ٣١، ١٠٦	بصره، ٣٣، ٥٥
أفريقية، ١٥، ٣٧، ٥٧، ٤١، ٤٢، ٤٨، ٧٩، ٨٩، ١٠١	بنك، ٢٢، ٣٢، ٥١، ٥٩، ٧٣، ٧٥، ٧٧، ٧٨، ٨٤، ٨٥
١٢١	٨٠، ٩٦، ٩٧، ١٠١، ١٠٢، ١١٠، ١٢٠، ١٣٧
أقيانوس اطلس، ٨٤	بليزار، ١٠٨
الموت، ٢٨، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٤٦، ٤٨	بنى يفرن، ٤١
الواج، ٧٣	نَهْشَا، ٩٥
امالقي، ١٢٠	بيت المقدس، ٨٦، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ١٠٨، ١١٥
اندلس، ٤١، ٤٣، ٧٩، ١٠٦، ١٠٧، ١٢٣، ١٤٢	بين النهرين، ١١٩
أطاكيا، ١٠٧	بنجاب، ١١٩
أهواز، ٣٣	تاج المدارس، ٩٩
إيطاليا، ١٢٠	تارودنت، ١٠٦
ايران، ٢٧، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٩٤	تاهرت، ٥٩، ٦٠
باب البرقية، ٨٠	تئيس، ٧٢، ١١٨، ١٢٠، ١٢٣
باب البرقية، ١٣٣	تونس، ٨٩، ١٣٧
باب الفتوح، ١٣٣	تونه، ١١٨
باب المحروق، ٨٠، ١٣٣	نهران، ١٤

جامع الازهر، ۸۳، ۸۴، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹	روم، ۱۲۰
جامع عمرو عاص، ۱۱۴	روم شرقی، ۱۰۷، ۱۱۷
جامع قسطنطنیه، ۱۱۵	ری، ۲۸
جزیره فراتیه، ۸۴	زابل، ۱۰۱
جزیره العرب، ۶۵	زویله، ۶۱
جیزه، ۶۹، ۸۶، ۱۲۴	ساباط ابی نوح، ۳۳
چین، ۱۱۹، ۱۲۰	سامراه، ۷۳
حجاز، ۱۸، ۸۴، ۸۹، ۱۳۵	سجلماسه، ۳۴، ۳۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲
حلب، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۱۰۸	سرقسطه، ۲۲
حماة، ۲۷	شعده، ۷۲
خراسان، ۳۰، ۳۱	سلمیه، ۳۳
خریتا، ۶۷	سلمیه، ۳۳، ۵۹
خلیج فارس، ۱۱۹	سنگال، ۱۰۳، ۱۰۴
دارالتعبیه، ۱۵۶	سودان، ۱۰۶
دارالدیاج، ۱۵۷	سودان غربی، ۶۱
دارالعلم، ۱۳۰، ۱۳۹	سوس، ۱۰۶
دارالعیار، ۱۵۷	سوسه، ۶۱
دارالوزاره، ۱۵۷	سیمیل، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۷
دارماتیک، ۱۲۰	شام، ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۴۸، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۱
دَبِیق، ۱۱۸	۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۵
دریای سرخ، ۶۵، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۳۰	۱۱۹، ۱۲۰
دریای مدیترانه، ۲۳، ۸۴، ۱۱۹، ۱۳۰	شامات، ۶۵
دمشق، ۸۴، ۸۸، ۹۷، ۱۳۰	شیاه، ۱۱۹
دمیاط، ۸۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲	شطا، ۱۱۸
دیلمستان، ۳۱	شمال آفریقا، ۱۵، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۷۳، ۷۷
رأس الجسر، ۹۳	۷۹، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۳۵
رقاده، ۵۹	صحراء، ۱۰۳
رودبار، ۳۰	صرخند، ۹۵

صعید، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۶، ۹۱، ۹۸، ۹۹	قبیله مکناسه بتر، ۵۹
صعید بالا، ۱۲۳	قسطنطنیه، ۱۴۳
صعید پایین، ۱۲۴	قصر، ۱۲۸
صنبا، ۵۷	قصر الکبیر، ۱۱۱
صور، ۱۰۸	قطا، ۱۱۸
طرابلس، ۱۰۲	قطائع، ۷۴
عراق، ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۴	قلعه شاهد، ۳۰
۱۱۹، ۱۲۰	قورج عباس، ۳۳
عریش، ۶۵	قوص، ۱۱۵
عسقلان، ۹۵	قُهستان، ۳۰
عکا، ۹۱	قیروان، ۲۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۵
عیناب، ۷۴	۱۳۷، ۱۴۲
عین الشمس، ۱۳۳	کتابه، ۵۹، ۸۱
فارس، ۲۶، ۷۲، ۱۱۸	کوفه، ۳۳
فاس، ۶۰	کوه مقطع، ۷۴، ۸۷
فرانسه، ۱۳	کوه‌های اوراس، ۶۱
قُزما، ۱۲۰، ۱۲۲	گیلان، ۳۱
فرماء، ۶۵	لبنان، ۲۲، ۱۰۸
فسطاط، ۴۰، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۹۲	مازندران، ۳۱
۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۲	ماوراءالنهر، ۷۲
فلسطین، ۸۹	محلّه باطلیه، ۸۱
فیوم، ۷۹، ۸۶	محلّه بزخّوان، ۸۱
قاهره، ۲۰، ۲۱، ۳۶، ۳۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹	محلّه بزقیه، ۸۱
۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲	محلّه جودریه، ۸۱، ۸۶
۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶	محلّه (حارّه) بهامالدین، ۸۰
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	محلّه ديلم، ۸۱
۱۴۰، ۱۴۱	محلّه زُوتله، ۸۱
قبیله کتابه، ۵۹	محلّه کتابه، ۸۱

محلہ وزیریه، ۸۱	مغرب الاوسط، ۵۹، ۶۰، ۶۳
محلہ یانسیه، ۸۱	مغرب الاوسط، ۱۳۵
محلہ خارقه الروم، ۸۱	مقبره شافعی، ۹۹
محلہ ریحانیه، ۸۱	مکه، ۹۱، ۷۴
محلہ عزیزیه، ۸۱	منصوریه، ۶۲
مدرسه صلاحیه، ۹۹	مئیه ابوالخصیب، ۱۱۸
مدیه، ۲۷، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۹۱	موصل، ۷۵
مسجد ریلان، ۳۹، ۴۰	مهدیه، ۷۸، ۶۱
مشهدالحسین، ۱۱۶	مؤمن آباد قهستان، ۴۷
مصر، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸	نظرون، ۱۱۹
۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۵۹، ۶۲، ۶۵	نوبه، ۷۷
۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵	نوشری، ۳۳
۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶	نیل، ۷۶، ۸۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۷
۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۹	هند، ۱۸، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۸۴، ۱۱۹
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱	یمن، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۲
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸	۵۷، ۸۴، ۸۹، ۹۳
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵	
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰	
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵	
مصر سفلی، ۶۶	
مصر علیا، ۶۶	
معبد عادیمون، ۵۶	
مغرب، ۱۳، ۱۵، ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰	
۶۱، ۶۲، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۲	
۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۴۴	
مغرب الادنی، ۶۰	
مغرب الارنی، ۱۵	
مغرب الاقصی، ۶۰، ۶۳	

كتاب نامه

١. ألفرد، باتلر؛ فتح العرب للمصر؛ ترجمه محمد فريد ابو حديده، قاهره: (بى نا)، ١٩٣٣ م.
٢. ابراهيم حسن، حسن؛ تاريخ الاسلام السياسى والدينى والثقافى والاجتماعى، قاهره: (بى نا)، ١٩٥٩ م.
٣. —؛ تاريخ الدولة الفاطمية؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٥٨-١٩٦٤ م.
- اين كتاب قبلًا با نام «الفاطميون فى مصر واعمالهم السياسيه والدينيه بوجه خاص» در ١٩٣٢ م. در قاهره چاپ شده است.
٤. —؛ تاريخ عمرو بن عاص؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٢٦ م.
٥. —؛ عبيدالله المهدي امام الشيعة الاسماعيليه و مؤسس الدولة الفاطمية فى بلاد المغرب؛ با همكارى طه شرف، قاهره: (بى نا)، ١٩٤٧ م.
٦. —؛ المعز لدين الله امام الشيعة الاسماعيليه و مؤسس الدولة الفاطمية فى مصر؛ با همكارى طه شرف، قاهره: (بى نا)، ١٩٤٨ م.
٧. ابراهيم حسن، على؛ استخدام المصادر وطرق البحث فى التاريخ الاسلامى العام وفى التاريخ المصرى الوسيط، قاهره: النهضة المصرية، ١٩٨٥ م.
٨. —؛ تاريخ جوهر الصقلى؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٣٣.
٩. —؛ مصر فى العصور الوسطى من الفتح العربى الى الفتح العثمانى؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٦٤ م.
١٠. ابن ابار اندلسى؛ الحلة الحيرة؛ تحقيق حسين مؤنس؛ قاهره: دارالمعارف، ١٩٨٥ م.
١١. ابن ابى دينار، محمد بن ابوالقاسم رعينى قيروانى؛ المؤنس فى اخبار افريقيه و تونس؛ تحقيق محمد شمام، تونس: المكتبة العتيقة، ١٣٨٧.
١٢. ابن ابى زرع، على بن محمد بن احمد فاسى؛ الايس المطرب يروض القرطاس فى اخبار ملوك المغرب و تاريخ مدينة فاس؛ تحقيق محمد هاشمى فيلالى، مراکش: المطبعة الوطنية، ١٩٣٦ م.

١٣. ابن اثير جزري، محمد بن محمد بن عبدالكريم شيباني؛ الكامل في التاريخ: تحقيق على شيرى، بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤٠٨ هـ.
١٤. —: التاريخ الباهر في الدولة الانابكية؛ تحقيق عبدالقادر احمد طليمات، بغداد: دارالكتب الحديثه و قاهره: مكتبة المثنى.
١٥. ابن اخوة، محمد بن محمد بن احمد القرشى؛ معالم القرية في احكام الحسبة؛ تحقيق لوى پروونسال، كمبريج، ١٩٣٧ م.
١٦. ابن اكفانى، محمد بن ابراهيم؛ نخب الذخائر في احوال الجواهر؛ تحقيق ا.م. الكرملى، قاهره: (بى نا)، ١٩٣٩ م.
١٧. ابن اياس، محمد بن احمد؛ بدائع الزهور في وقائع الدهور؛ تحقيق محمد مصطفى، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٤٠٢-١٤٠٤.
١٨. ابن الوردي، ابو حفص زين الدين عمر؛ تاريخ ابن الوردي يا تمة المختصر في اخبار البشر؛ مصر: مطبعة الوهية، ١٢٨٥ هـ.
١٩. ابن الداية، احمد بن يوسف؛ سيرة احمد بن طولون؛ تحقيق زكى محمد حسن، باهمكارى سيده كاشف، قاهره: (بى نا)، ١٩٥٣.
٢٠. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهيم لواتى؛ تحفة النظار في غرائب الامصار و عجائب الاسفار؛ قاهره: دارالكتاب المصرى و مكتبة المدرسة، بى تا.
٢١. ابن بعره، منصور بن بعره الذهبي الكاملى؛ كشف الأسرار العلمية بدار الضرب المصرية؛ تحقيق د. عبدالرحمن فهمى، القاهرة: ١٩٦٩ م.
٢٢. ابن تغرى بردى، ابوالمحاسن يوسف؛ حوادث الدهور في مدى الايام و الدهور؛ تحقيق محمد كمال عزالدين، بيروت: عالم الكتب، ١٤١٠ هـ.
٢٣. —: النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة؛ قاهره: دارالكتب المصرية، ١٣٧٥ م.
٢٤. ابن جبير، محمد بن احمد اندلسى بلنسى؛ رحلة؛ بيروت: الشركة العالمية للكتاب، بى تا.
٢٥. ابن جيعان، شرف الدين يحيى؛ التحفة السنية باسماء البلاد المصرية؛ قاهره: مكتبة الكليات الازهرية، ١٩٧٤.
٢٦. ابن جوزى؛ المنتظم في تاريخ الملوك و الامم؛ تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٢ هـ.

۲۷. ابن حجر، احمد علی؛ الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۶۶ م.
۲۸. ابن خلدون؛ تاریخ ابن خلدون (ترجمه العبر)؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳-۱۳۷۱ ش.
۲۹. مقدمه؛ ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
۳۰. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ العبر و دیوان المبتدأ والخبر؛ قاهره: ۱۹۷۵ م.
۳۱. ابن خلدون، یحیی؛ بغیة الرواد فی ذکر الملوك من بنی عبدالواد؛ تحقیق آلفرد بل، الجزائر: (بی نا)، ۱۹۰۳ م.
۳۲. ابن خلکان؛ وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان؛ تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر.
۳۳. ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله؛ المسالك و الممالك؛ تحقیق محمد مخزوم، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ.
۳۴. ابن دقماق، صادم الدین ابراهیم بن محمد بن ایدمر العلانی؛ الانتصار لواسطة عقد الامصار؛ بولاق: مطبعة الایذیة، ۱۳۰۹ ق.
۳۵. ابن رسته اصفهانی، احمد بن عمر؛ الاعلاق النفسیة؛ لیدن: ۱۸۹۱.
۳۶. ابن زینی دحلان، سید احمد؛ الفتوحات الاسلامیة؛ قاهره: مؤسسه الحلبی و شرکاء، ۱۳۸۷ هـ.
۳۷. ابن ساعی بغدادی، تاج الدین علی بن انجب؛ مختصر اخبار الخلفاء معروف به تاریخ ابن الساعی؛ قاهره (بولاق): (بی نا)، ۱۳۹۵ هـ.
۳۸. ابن شداد، بهاء الدین؛ النوادر السلطانیة و المحاسن الیوسفیة یا سیره صلاح الدین؛ تحقیق جمال الدین الشیال، قاهره: الدار المصریة، ۱۹۶۴ م.
۳۹. ابن صغیر؛ اخبار الأئمة الرستین؛ تحقیق محمد ناصر و ابراهیم بحاز، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۶ هـ.
۴۰. ابن صیرفی، امین الدین ابوالقاسم علی؛ الاشارة الی من نال الوزارة؛ تحقیق عبیدالله مخلص، قاهره: المعهد العلمی الفرنسی، ۱۹۲۴.
۴۱. ابن طویر قیسرانی؛ نزهة المقلین فی اخبار الدولین؛ تحقیق ایمن فواد سید، اشتوتکارت: ۱۹۹۲ م.
۴۲. ابن طولون، شمس الدین؛ مفاکهة الخلان فی حوادث زمان؛ تحقیق محمد مصطفی، قاهره: (بی نا)، ۱۹۶۲ م.

٤٣. ابن ظهير، محمد بن محمد؛ الفضائل الباهرة في محاسن مصر و القاهرة؛ تحقيق مصطفى سقا و كامل المهندس، القاهرة: بي نا، ١٩٦٩ م.

* ٤٤. ابن عبد الحكيم، عبد الرحمن بن عبد الله مصري؛ فتوح مصر و اخبارها؛ القاهرة: مكتبة مدبولي، ١٤١١ هـ.

٤٥. —؛ فتوح مصر و المغرب؛ تحقيق عبد المنعم عامر؛ القاهرة: لجنة البيان العربي، ١٩٦١ م.

* ٤٦. ابن عذارى مراكشي؛ البيان المغرب في الاخبار الاشد؛ تحقيق لووي پروونسال ج. سي كولان؛ بيروت: دار الثقافة، ١٩٨٣ م.

* ٤٧. ابن عنبه؛ الفصول الفخرية؛ باهتمام محدث ارموي، تهران: شركت انتشارات علمي و فرهنگي، ١٣٦٣ ش.

٤٨. ابن فرات، ناصر الدين محمد بن عبد الرحيم؛ تاريخ الدول و الملوك؛ بيروت: تحقيق د. قسطنطين زريق و نجلاء عز الدين، بيروت: ١٩٤٢ م.

* ٤٩. ابن فضل الله عمري، شهاب الدين احمد بن يحيى؛ مسالك الابصار في ممالك الامصار دولة المماليك الاولى؛ تحقيق دوريتا كراولسكي، بيروت: المركز الاسلامي للبحوث، ١٤٥٦ هـ.

٥٠. ابن فوطي، عبد الرزاق بن احمد؛ الحوادث الجامعة؛ تحقيق مصطفى جواد، بغداد: (بي نا)، ١٩٣٢ م.

* ٥١. ابن قاضي شهبه؛ الكواكب الدرية في السيرة النورية (تاريخ سلطان نور الدين محمود)؛ تحقيق محمود زايد، بيروت: دار الكتاب الجديد، ١٩٧١ م.

* ٥٢. ابن قلاسي؛ ذيل تاريخ دمشق؛ تحقيق سهيل زكار، دمشق: دار حسان، ١٩٨٣ م.

* ٥٣. ابن مأمون، جمال الدين ابو علي موسى؛ اخبار مصر؛ تحقيق ايمن فواد سيد، القاهرة: المعهد الفرنسي للآثار، ١٩٨٣ م.

* ٥٤. ابن منصور، عبد الوهاب؛ قبائل المغرب؛ رباط: (بي نا)، ١٩٦٨ م.

* ٥٥. ابن ميسر، محمد بن علي بن يوسف؛ اخبار مصر؛ تصحيح ايمن فواد سيد، القاهرة: المعهد العلمي الفرنسي للآثار الشرقية، ١٩٨١ م.

* ٥٦. ابن معاتي، اسعد؛ كتاب قوانين و الدواوين؛ تحقيق عزيز سوريال عطية، القاهرة: مكتبة مدبولي، ١٤١١ هـ.

- * ٥٧. ابن واصل، جمال الدين محمد بن سالم؛ مفرج الكروب في اخبار بني ايوب؛ تحقيق جمال الدين الشيبال؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٦٣-١٩٥٧ م.
- * ٥٨. ابن وطواط، محمد بن ابراهيم بن يحيى كنى؛ مباحج الفكر و مباحج العبر؛ تحقيق عبدالعال عبدالمنعم الشامى، كويت: المجلس الوطنى للثقافة و الفنون و الادب، ١٤٥١ هـ.
- * ٥٩. ابوشامة، عبدالرحمن بن اسماعيل بن ابراهيم مقدسى؛ الروضتين فى اخبار الدولتين؛ بيروت: دارالجيل، (بى نا).
- * ٦٠. ابو ضيف احمد، مصطفى؛ تاريخ المغرب الاسلامى؛ (بى جا): دارالنشر المغربيه، (بى نا).
- * ٦١. ابو كف، احمد؛ آل بيت النبى فى مصر؛ با مقدمه حسن النهامى، مصر: دارالتعاون للطبع و النشر، (بى نا).
- * ٦٢. احمد، على؛ الاندلسيون و المغاربة فى بلاد الشام من نهاية القرن الخامس و حتى نهاية القرن التاسع الهجرى؛ دمشق: دارطلاس، ١٩٨٩.
- * ٦٣. احمدعلى، صالح؛ امتداد العرب فى صدر الاسلام؛ چاپ دوم، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٥٣.
- * ٦٤. احمد محمود، حسن؛ الاسلام و الثقافة العربيه فى افريقيه؛ قاهره: دارالنهضة المصرية، ١٩٦٣ م.
- * ٦٥. —؛ مصر فى عصر الطولبيين و الاخشبيين؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٦٥ م.
- * ٦٦. ادريسى، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ادريس؛ نزهة المشتاق فى اختراق الآفاق؛ بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية، (بى نا).
- * ٦٧. —؛ صفة المغرب و اراضى المودان و مصر و الاندلس؛ ليدن: (بى نا)، ١٨٦٤-١٨٦٦.
- (برگرفته از نزهة المشتاق).
- * ٦٨. ادفرى، ابو الفضل كمال الدين جعفر بن ثعلب؛ الطالع السعيد الجامع اسماء نجباء الصعيد؛ تحقيق سعد محمد حسن؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٦٦ م.
- * ٦٩. ارمنى، ابو صالح جرجيس بن مسعود؛ تاريخ الشيخ ابى صالح الارمنى؛ اكسفورد: (بى نا)، ١٨٩٥ م.
- * ٧٥. اسحاقى، محمد بن عبدالمعطى؛ (قرن ١١) اخبار الاول فى من تصرف فى مصر من ارباب الدول؛ قاهره: (بى نا)، ١٣٥٣ هـ.
- * ٧١. اسكندرى، عمر؛ تاريخ مصر الى الفتح عثمانى؛ مصر: (بى نا)، ١٩٢٨ م.

٧٢. اصطخرى، ابراهيم بن محمد؛ المسالك و الممالك؛ تحقيق محمد جابر عبدالعال حيني، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ١٩٦١م.
٧٣. اصفهاني، ابوالفرج على بن حسين بن محمد بن احمد؛ مقاتل الطالبين؛ زير نظر كاظم المظفر، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٥ق.
٧٤. اعظمي، محمد حسن؛ عبقرية الفاطميين؛ (بي جا، بي نا)، ١٩٦٥م.
٧٥. العروسي المطوي، محمد؛ الحروب الصليبية في المشرق و المغرب؛ بيروت: دار الغرب الاسلامي، ١٩٨٢م.
٧٦. العربي، الباز؛ مصر في عصر الايوبيين؛ قاهره: (بي نا)، ١٩٦٥م.
٧٧. الانصاري، ناصر؛ حكام مصر؛ (بي جا): دار المشرق، (بي نا).
٧٨. الايوبي، الياس بك؛ تاريخ مصر الاسلامية؛ قاهره: (بي نا)، ١٩٣٢.
٧٩. الأرمي، أبو صالح؛ كنان و أديرة مصر؛ تحقيق و ترجمة Fivets، ط. Oxford، ١٨٩٤م.
٨٥. اميني، محمد هادي؛ عيد الغدير في عهد الفاطميين؛ نجف: مطبعة القضاء، ١٩٦٢م.
٨١. أمين، طليح؛ أصل الموحدين؛ الدروز و أصولهم، بيروت: ١٩٦١.
٨٢. ا. ن. بوليك؛ الاقطاعية في مصر و سوريا و فلسطين و لبنان؛ ترجمه عاطف كرم، بيروت: دار المكشوفة، ١٩٤٨.
٨٣. ايوب، ابراهيم؛ التاريخ العباسي السياسي و الحضاري؛ بيروت: الشركة العالمية للكتاب، ١٩٨٩م.
٨٤. —؛ التاريخ الفاطمي السياسي؛ بيروت: الشركة العالمية للكتاب، ١٩٩٧م.
٨٥. —؛ التاريخ الفاطمي الاجتماعي؛ بيروت: الشركة العالمية للكتاب، ١٩٩٧م.
٨٦. أيمن فؤاد سيد؛ دراسة نقدية لمصادر و تاريخ الفاطميين في مصر؛ القاهره: ١٩٨٢.
٨٧. —؛ الدولة الفاطمية في مصر؛ القاهره: ١٩٩٢.
٨٨. —؛ أربع رسائل إسماعيلية؛ تحقيق عارف تامر، سلمية، سورية: ١٩٥٢.
٨٩. باركر، ارنست؛ الحروب الصليبية؛ الباز العربي، قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ١٩٦٥م.
٩٥. بدوي، احمد؛ الحياة العقلية في عصر الحروب الصليبية بمصر و الشام؛ قاهره: نهضة مصر، ١٩٧٢م.
٩١. براور، يوشع؛ عالم الصليبيين؛ ترجمه قاسم عبده قاسم، محمد خليفه حسن، مصر: دار المعارف، ١٩٨١.

* ۹۲. براوی، راشد؛ حالة مصر الاقتصادية في عهد الفاطميين؛ قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۴۸ م.

* ۹۳. بركري اندلسی، ابو عبید عبد الله بن عبد العزيز؛ المغرب في ذكر بلاد افريقية والمغرب؛ تحقيق دوسلان، پاریس: بی نا، ۱۹۶۵ م.

* ۹۴. —؛ معجم ما استمع من اسماء البلاد و المواضع؛ تحقيق مصطفى سقا، بیروت: عالم الكتب، ۱۴۰۳.

* ۹۵. بل، ألفرد؛ الفرق الاسلامية في الشمال الافريقي من الفتح العربي حتى اليوم؛ ترجمه عبدالرحمن بدوی، بیروت: دارالمغرب الاسلامی، ۱۹۸۷.

* ۹۶. بلاذری، احمد بن حنبل بن جابر؛ فتوح البلدان؛ تحقيق صلاح الدين المنجد، قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۵۶ م.

* ۹۷. بهجت، علی بك؛ حفريات الفسطاط؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۲۸.

* ۹۸. بیرم، مصطفی؛ تاريخ الازهر؛ قاهره: (بی نا)، ۱۳۱۲ هـ.

* ۹۹. بیومی، علی؛ قيام الدولة الابوية في مصر؛ قاهره: دارالفكر الحديث، ۱۹۵۲ م.

* ۱۰۰. پاشا، حسن؛ الانقلاب الاسلامی في التاريخ والاثار؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۵۷ م.

* ۱۰۱. —؛ القاهرة تاريخها، فونها و آثارها؛ قاهره: بی نا، ۹۷۰ م.

* ۱۰۲. تامر، عارف؛ ثورة القرامطة الاشتراكية؛ (بی جا، بی نا)، ۱۹۸۱ م.

* ۱۰۳. —؛ الحاكم بامر الله؛ خليفه و امام و مصلح؛ بیروت: دارالآفاق الجديدة، ۱۴۰۲ ق.

* ۱۰۴. —؛ الخليفة الفاطمي الخامس العزيز بالله قاهر القرامطة وفتنکين؛ بیروت: دارالآفاق الجديدة، ۱۴۰۲ ق.

* ۱۰۵. —؛ شرح ديوان ابن هاني الاندلسي؛ بیروت: دارالاندلس، ۱۹۸۱ م.

* ۱۰۶. —؛ الفائد جوهر صفی؛ بیروت: دارالاندلس، ۱۹۸۱ م.

* ۱۰۷. —؛ المغز لدين الله الفاطمي؛ واضع اسس الوحدة العربية الكبرى؛ بیروت: دارالآفاق الجديدة، ۱۴۰۲.

* ۱۰۸. —؛ الموسوعة التاريخية للخلفاء الفاطميين؛ بیروت: دارالاندلس، ۱۹۸۰ م.

* ۱۰۹. تطيلي، بنيامين؛ رحلة بنيامين؛ ترجمه و تعليق عزار حداد، بغداد: بی نا، ۱۳۸۴ هـ.

* ۱۱۰. نعيمی، قاضي نعمان بن حيون؛ افتتاح الدعوة؛ تحقيق فحات دشراوي، تونس: ۱۹۷۵ م.

- * ١١١. —؛ المجالس والمسيرات؛ تحقيق محمد يعلاوي، ابراهيم شيوخ و حبيب الفقي، تونس: الجامعة التونسية، ١٩٧٨ م.
١١٢. جلال، ابراهيم؛ المعز لدين الله الفاطمي و تشييد مدينة القاهرة؛ قاهره: (بي نا)، ١٩٦٣ م.
- * ١١٣. جمال الدين، عبدالله محمد؛ الدولة الفاطمية فياها يبلاد المغرب و انتقلها الى مصر...؛ قاهره: دارالثقافة، ١٤١١ هـ.
١١٤. جندی، بهاء الدين بن يوسف بن يعقوب (قرن ٨)؛ اخبار القرامطة باليمن.
١١٥. جومار؛ وصف مدينة قاهره؛ ترجمه ايمن فواد سيد، مكتبة الخانجي، قاهره: ١٤٠٨ م.
- * ١١٦. حبشي، حسن؛ الحرب الصليبية الاولى؛ قاهره: دارالفكر العربي، ١٩٤٧ م.
- * ١١٧. —؛ حملة القدس لويس على مصر و الشام؛ قاهره: دارالمعارف، ١٩٤٩.
- * ١١٨. —؛ نورالدين و الصليبيون؛ قاهره: (بي نا)، ١٩٤٨.
١١٩. حتى، فيليب؛ تاريخ العرب؛ القاهره: (بي نا)، ١٩٥٣ م.
١٢٠. حجاجي، محمد عبده؛ قص في التاريخ الاسلامي؛ قاهره: (بي نا)، ١٩٨٢.
١٢١. حريري، سيد علي؛ الاخبار السنه في الحروب الصليبية؛ مصر: (بي نا)، ١٣٢٩.
١٢٢. حريري، محمد عيسى؛ الدولة الرستمية بالمغرب الاسلامي حضارتها و علاقتها الخارجية بالمغرب و الاندلس (١٦٥ هـ - ٢٩٦ هـ)؛ كويت: دارالقلم، ١٤٠٨ ق.
١٢٣. حسين، احمد؛ موسوعة تاريخ مصر؛ قاهره: دارالشعب.
- * ١٢٤. حمادي يمانى، محمد بن مالك بن ابي الفضائل؛ كشف اسرار الباطنية و اخبار القرامطة؛ (بي جا، بي نا)، ١٩٥٥.
١٢٥. حمدان، جمال؛ شخصية مصر دراسة في عبقرية المكان؛ قاهره: عالم الكتب، ١٩٨٠.
١٢٦. حمدي، احمد؛ دليل معرض الفن الاسلامي في مصر؛ قاهره: بي نا، ١٩٦٩ م.
١٢٧. حمزة، عبداللطيف؛ ادب الحروب الصليبية؛ مصر: (بي نا)، ١٩٤٩ م.
١٢٨. حمودة، عبد الوهاب؛ صفحات من تاريخ مصر في عصر الوسطى؛ قاهره: الدار المصرية، ١٩٦٥ م.
- * ١٢٩. حموى، ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله؛ معجم البلدان؛ بيروت: دارصادر.
١٣٠. حنفي حموى، محمد بن ابراهيم بن ظهير؛ النظم الادارية بمصر في القرن التاسع الهجري من خلال كتاب روضة الاديب و نزعة الاريا؛ تحقيق محمد حبيب الهيلة؛ قاهره: دارالكتب المصرية، ١٩٧١ م.

١٣١. حويرى، محمود محمد؛ اسوان فى العصور الوسطى؛ قاهره: المعارف، ١٩٨٥.
١٣٢. خزر جى، على بن حسن؛ العقود اللؤلؤية فى تاريخ الدولة الرسولية؛ تحقيق محمد بيسونى، قاهره: مطبعة الهلال، ١٩٩١-١٩١٤.
١٣٣. خضيرى احمد، حسن؛ علاقات الفاطميين فى مصر بدول المغرب؛ قاهره: مكتبة مذبولى، بى تا.
١٣٤. خضرى بك، محمد؛ محاضرات تاريخ الامم الاسلاميه؛ مصر: المكتبة التجارية الكبرى، (بى تا).
١٣٥. خلاف، محمد عبد الوهاب؛ تاريخ القضاء فى الاسلام؛ قاهره: ١٣٥٢.
١٣٦. خورشيد، عبدالله؛ القبائل العربية فى مصر فى القرون الثلاثة الاولى من الهجرة؛ قاهره: (بى تا)، ١٩٦٧.
١٣٧. درويش غوانمة، يوسف حسن؛ دراسات فى تاريخ الاردن و فلسطين فى العصر الاسلامى؛ اردن: دار الفكر للنشر و التوزيع، ١٩٨٣.
١٣٨. دودارى، ابوبكر بن عبدالله بن ابيك؛ كثر الدور و جامع الغرد، ج ٤: الدولة المفيضة فى اخبار الدولة الفاطمية؛ تحقيق صلاح الدين منجد؛ قاهره: بى تا، ١٩٦١ م.
١٣٩. دغفوس، راضى؛ العوامل الاقتصادية لهجرة بنى هلال و بنى سليم من مصر إلى أفريقيا؛ أوراق مجلة المعهد الأسباني العربى ١٩٨١ ص ١٤٧ و ما بعدها.
١٤٠. دياب، صابر محمود؛ سياسة الدول الاسلامية فى حوض البحر المتوسط؛ قاهره: دار الشافعة العربية للطباعة، ١٩٧٣.
١٤١. ذهبى، منصور بن عره ذهبى (قرن ٧)؛ كشف الاسرار العلمية بدار الضرب المصرية؛ تحقيق عبد الرحمن فهمى، قاهره: لجنة احياء التراث الاسلامى، ١٣٨٥.
١٤٢. رازى، ابوحانم؛ اعلام النبوة؛ تصحيح غلامرضا اعوانى و صلاح الصاوى، تهران: انتشارات انجمن فلسفه ايران، ١٣٩٧ هـ.
١٤٣. رازى، فخرالدين؛ اعتقادات فرق المسلمين و المشركين؛ تحقيق محمد زيتهم محمد عرب، قاهره: مكتبة مذبولى، ١٤١٣ هـ.
١٤٤. رافعى، عبد الرحمن؛ مصر فى العصور الوسطى؛ سعيد عبدالفتاح عاشوره، قاهره: (بى تا)، ١٩٧٥.

١٤٥. رفاعي، عبدالله بن محمد سراج الدين؛ صحاح الاخبار في نسب السادة الفاطمية الاخيار؛ بمبای: (بی نا)، ١٣٥٦ هـ.

١٤٦. رفعت، محمد؛ التيارات السياسية في حوض البحر الابيض المتوسط؛ قاهره: لجنة للبيان العربي، ١٩٤٩.

١٤٧. رمضان احمد، احمد؛ شبه جزيرة سيناء في العصور الوسطى؛ قاهره: (بی نا)، ١٩٧٧.
* ١٤٨. زاباروف، ميخائيل؛ الصليبيون في الشرق؛ تحقيق الياس شاهين، مكو: دارالنقد، ١٩٨٦ م.

١٤٩. زاهدي، علي؛ تاريخ الفاطميين في مصر؛ حيدرآباد: ١٩٤٨.
* ١٥٠. زرکلي، خيرالدين؛ الاعلام؛ بيروت: دارالعلم للملایين، ١٩٨٥ م.
١٥١. زكار، سهيل؛ تاريخ العرب والاسلام منذ ما قبل المبعث وحتى سقوط بغداد؛ دمشق: دارالفكر، ١٩٨٢ م.

* ١٥٢. —؛ الحروب الصليبية؛ دمشق: دار حسان للطباعة والنشر، ١٤٠٤ ق.
١٥٣. زكي، عبدالرحمن؛ الازهر و ما حوله من الآثار؛ قاهره: (بی نا)، ١٩٧٠ م.
١٥٤. —؛ القاهرة تاريخها وآثارها من جوهر القائد الى الجبرتي الموح؛ قاهره: (بی نا)، ١٩٦٦ م.
١٥٥. —؛ قلعة صلاح الدين و ما حولها من الآثار؛ قاهره: (بی نا)، ١٩٧٢ م.
١٥٦. —؛ موسوعة مدينة القاهرة في الف عام؛ قاهره: مكتبة الانجلو المصرية، ١٩٦٩.
١٥٧. زكي، محمد افندي؛ النفحة الزكية في تاريخ مصر و اخبار الدولة الاسلامية؛ (بی جا): المطبعة الاميرية، ١٨٩٣ م.

١٥٨. زياده، محمد مصطفى؛ تاريخ الحضارة المصرية؛ قاهره: مكتبة مصر، (بی تا).
* ١٥٩. —؛ حملة لويس التاسع على مصر و هزيمته في المنصورة؛ القاهرة: (بی نا)، ١٩٦١ م.
١٦٠. —؛ مصر و الحروب الصليبية؛ ترجمه محمد سعيد السيد منصوري.
١٦١. —؛ المورخون في مصر في القرن الخامس عشر الميلادي، القرن التاسع الهجري؛ قاهره: (بی نا)، ١٩٥٤ م.

١٦٢. زيتون، عادل؛ العلاقات الاقتصادية بين الشرق و الغرب في العصور الوسطى؛ دمشق: دار دمشق، ١٤٠٠ ق.

١٦٣. زيدان، جرجي؛ تاريخ التمدن الاسلامي؛ قاهره: (بی نا)، ١٩٥٢ م.
١٦٤. —؛ صلاح الدين ايوبي؛ بيروت: دار مكتبة الحياة، (بی نا).

- * ١٦٥. ژوانفيل؛ القديس لويس حياته و حملاته على مصر و الشام؛ ترجمه حسن حبشي، قاهره: دارالمعارف، ١٩٦٨م.
- * ١٦٦. سالم، عبدالعزيز؛ تاريخ الاسكندرية و حضارتها في العصر الاسلامي؛ قاهره: دارالمعارف، (بي.نا).
- * ١٦٧. —؛ تاريخ البحريه الاسلاميه في المغرب و الاندلس؛ احمد مختار العبادي، بيروت: دارالنهضة العربيه، ١٩٦٩م.
- * ١٦٨. —؛ تاريخ البحريه الاسلاميه في مصر و الشام؛ احمد مختار العبادي، بيروت: دارالنهضة، ١٩٧٢م.
- * ١٦٩. سامح، كمال الدين؛ العمارة الاسلاميه في مصر؛ قاهره: (بي.نا)، ١٩٧٥م.
- * ١٧٠. سيجستاني، ابو يعقوب؛ كتاب الافتخار؛ تحقيق مصطفى غالب، بيروت: دارالاندلس.
- * ١٧١. سرور، محمد جمال الدين؛ الدولة الفاطميه في مصر: سياستها الداخليه و مظاهر الحضارة في عهدها؛ قاهره: دارالفكر العربي، ١٣٩٩.
- * ١٧٢. —؛ سياسة الفاطميين الخارجييه؛ قاهره: دارالفكر العربي، ١٩٦٧.
- * ١٧٣. —؛ مصر في عصر الدولة الفاطميه؛ القاهره: (بي.نا)، ١٩٤٨.
- * ١٧٤. —؛ النفوذ الفاطمي في بلاد الشام و العراق؛ قاهره: دارالفكر العربي، ١٩٥٩م.
- * ١٧٥. —؛ النفوذ الفاطمي في جزيرة العرب؛ قاهره: دارالفكر العربي، ١٩٥٥م.
- * ١٧٦. سعداوي، نظير حسان؛ نظام البريد في الدولة الاسلاميه؛ قاهره: دار مصر للطباعة، ١٩٥٣م.
- * ١٧٧. سلطان، عبدالمنعم؛ المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ دراسة تاريخيه و وثائقيه، قاهره: دارالمعارف، ١٤٠٥ق.
- * ١٧٨. سليمان محمد، حسن؛ الصليحيون و الحركة الفاطميه في اليمن؛ تحقيق حسين همداني، بي.جا، بي.نا، بي.نا.
- * ١٧٩. سوريال عطيه، عزيز؛ العلاقات بين الشرق و الغرب؛ ترجمه فيليب صابر يوسف، مراجعه احمد خاكي، قاهره: بي.نا، ١٩٧٢م.
- * ١٨٠. سي. سميل. ر؛ الحروب الصليبيه؛ ترجمه سامي هاشم، بيروت: مؤسسة العربيه للدراسات و النشر، ١٩٨٢م.

١٨١. سيوطي جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر؛ حسن المحاضرة في اخبار مصر و القاهرة؛ تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره: مطبعة الحلبي، ١٩٦٧م.
١٨٢. شافعي، فريد؛ العمارة العربية في مصر الاسلامية (عصر الولاة)؛ قاهره: ١٩٧٥م.
١٨٣. شرف، طه؛ تاريخ الاسماعيليه السياسي؛ قاهره: (بي نا)، ١٩٤٧.
١٨٤. —؛ دولة التزارية؛ قاهره: (بي نا)، ١٩٥٥م.
١٨٥. شرقاوي، عبدالله بن حجازي بن ابراهيم (قرن دوازدهم)؛ تحفة النافرين فيمن ولي مصر من الولاة والملاطين؛ مصر: البيمنية، ١٣١٥ هـ.
- * ١٨٦. شهاوه؛ الحبة في مصر الاسلامية؛ قاهره: (بي نا)، ١٣٨٢ هـ. = ١٩٦٢م.
١٨٧. شيال، جمال الدين؛ اعلام الاسكندرية في العصر الاسلامي؛ قاهره: (بي نا)، ١٩٦٧م.
١٨٨. —؛ تاريخ مدينة الاسكندرية في العصر الاسلامي؛ قاهره: دارالمعارف، ١٩٦٧م.
١٨٩. —؛ تاريخ مصر الاسلامية؛ قاهره: دارالمعارف، ١٩٦٧م.
١٩٥. —؛ مجمل تاريخ دمياط سياسياً واقتصادياً؛ اسكندرية: مطبعة مدرسة دون بر، مسكو، ١٩٤٩م.
- * ١٩١. —؛ مجموعة الوثائق الفاطمية؛ قاهره: الجمعية المصرية للدراسات التاريخية، ١٩٥٨م.
- * ١٩٢. شيرازي، المؤيد في الدين هبة الله؛ سيرة المؤيد في الدين داعي الدعاة؛ تحقيق محمد كامل حسين؛ قاهره: بي نا، ١٩٤٩م.
- * ١٩٣. شيرزي، اسامة بن منقذ؛ الاعتبار؛ تحقيق فيليب حتى، (بي جا): الدارالمتحدة للنشر، ١٩٨١م.
- * ١٩٤. شيرزي، محمد بن احمد بن بسام؛ نهاية الوبية في طلب الحبة؛ قاهره: تحقيق الباز العربي، ١٩٤٦م.
١٩٥. صادق سعد، احمد؛ تاريخ مصر الاجتماعي والاقتصادي؛ بيروت: دار ابن خلدون، ١٩٧٩م.
- * ١٩٦. صاري، احمد السيد؛ مجاعات مصر الفاطمية: اسباب و نتائج؛ بيروت: دار التضامن للطباعة والنشر والتوزيع، ١٩٨٨.
- * ١٩٧. صنهاجي، ابو عبدالله محمد؛ اخبار ملوك بني عبيد و سيرتهم؛ تحقيق جلول احمد البدوي، الجزائر: المؤسسة الوطنية للكتاب، ١٩٨٤م.

* ١٩٨٠. صوري، ويليام؛ تاريخ الحروب الصليبية؛ ترجمه سهيل زكار، دمشق: دارالفكر، ١٩٤١ق.

١٩٩. طلائع بن رزيك؛ ديوان؛ گردآوری الأمني، بغداد: ١٩٦٤.

٢٠٠. طوسون، عمر؛ كتاب مالية مصر من عهد الفراغة الى الآن؛ اسكندريه: مطبعة صلاح الدين الكبرى، ١٣٥٠، ١٩٣١م.

٢٠١. طه بدر، مصطفى؛ مصر الاسلامية من الفتح العربي حتى زوال الاختيدين؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٧٩.

* ٢٠٢. عاشور، فايد حماد محمد؛ جهاد المسلمين فى الحروب الصليبية؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥.

٢٠٣. عباد، عبدالفتاح؛ سفن الاسطول الاسلامى و انواعها و معداتها فى الاسلام؛ قاهره: (بى نا)، ١٩١٣.

* ٢٠٤. عيادى، احمد مختار؛ فى التاريخ العباسى و الفاطمى؛ اسكندريه: مؤسسه شباب الجامعية، ١٩٨٢.

٢٠٥. —؛ فى التاريخ العباسى و الاندلسى؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٧١م.

* ٢٠٦. عباس نصرالله، سعدون؛ دولة الادريسة فى المغرب العصر الذهبي ١٧٢ - ٢٢٣هـ / ٧٨٨ - ٨٣٥م؛ بيروت: دار النهضة العربية، ١٤٠٨.

٢٠٧. عبدالرزاق احمد، احمد؛ الحضارة الاسلامية فى العصور الوسطى؛ قاهره: دارالفكر العربى، ١٩٩٠م.

٢٠٨. عبدالفتاح عاشور، سعيد؛ الحركة الصليبية صفحة منقوطة فى تاريخ الجهاد العربى فى العصور الوسطى؛ قاهره: مكتبة الانجلو المصرية، ١٩٧١م، چاپ دوم.

٢٠٩. عبدالكريم، احمد عزت؛ الارض و الفلاح فى مصر؛ قاهره: الجمعية المصرية للدراسات التاريخية، ١٩٧٤.

٢١٠. عبداللطيف بغدادى؛ الافادة و الاعتبار فى الامور المشاهدة و الحوادث المعاينة بارض مصر؛ تحقيق احمد غسان سبانو، دمشق: دار تقيية، ١٤٠٣هـ.

* ٢١١. عبدالوهاب بن منصور؛ قبائل المغرب؛ رباط: ١٩٦٨.

* ٢١٢. عبده قاسم، قاسم؛ اهل الذمة فى مصر العصور الوسطى؛ قاهره: دارالمعارف، ١٩٧٩م.

* ٢١٣. —؛ دراسات فى تاريخ مصر الاجتماعى؛ قاهره: دارالمعارف، ١٩٧٩.

- * ٢١٤. —؛ ماهية الحروب الصليبية؛ كويت: المجلس الوطني، ١٤١٠ هـ.
- * ٢١٥. —؛ النيل و المجتمع المصري في عصر سلاطين المماليك؛ قاهره: دارالمعارف، ١٩٧٨ م.
- * ٢١٦. —؛ اليهود في مصر منذ الفتح العربي حتى الغزو العثماني؛ بيروت: (بي نا)، ١٩٨٠ م.
- * ٢١٧. عزواي، محمدا: فرقة النزاريه نعاليمها و رجالها على ضوء المراجع الفارسيه؛ قاهره: مطبعة جامعة عين شمس، ١٩٧٥.
- * ٢١٨. على، امير؛ مختصر تاريخ العرب؛ ترجمه عفيف بعلبكي، بيروت: دارالعلم للملأين، ١٩٨١ م.
- * ٢١٩. عمر النجار، عبدالمجيد؛ فصول في الفكر الاسلامي بالمغرب؛ بيروت: دارالغرب الاسلامي، ١٩٩٢.
- * ٢٢٠. عمري، نجم الدين ابوالحسن؛ المجدي في اسباب الطالبيين؛ تحقيق احمد مهدي دامقاني، كتابخانه آية العظمى مرعشي، قم، ١٤٠٩ هـ.
- * ٢٢١. عنان، محمد عبدالله؛ مصر الاسلامية و تاريخ الخطط المصريه؛ قاهره: مكتبة الخانجي، ١٣٨٨ هـ.
- * ٢٢٢. —؛ تاريخ الجامع الازهر؛ قاهره: (بي نا)، ١٣٦١ ق.
- * ٢٢٣. عويس، عبدالحليم؛ قضية نسب الفاطميين امام منهج النقد التاريخي؛ قاهره: دارالصحوة، ١٤٠٦ ق.
- * ٢٢٤. غالب، مصطفى؛ تاريخ الدعوة الاسماعيلية؛ بيروت: دارالاندلس، ١٩٧٩ م.
- * ٢٢٥. فكري، احمد؛ مساجد القاهرة و مدارسها؛ قاهره: دارالمعارف، ١٩٦٩ م.
- * ٢٢٦. فهمي، عبدالرحمن؛ موسوعة النفوذ العربية و علم النبات؛ القاهرة: (بي نا)، ١٩٦٥ م.
- * ٢٢٧. —؛ النفوذ العربية ماضيها و حاضرها؛ قاهره: المكتبة الثقافية، ١٩٦٤.
- * ٢٢٨. فهمي، نعيم زكي؛ طرق التجارة الدولية و محطاتها بين الشرق و الغرب؛ قاهره: (بي نا)، ١٩٧٣ م.
- * ٢٢٩. قبادياني، ناصر خسرو؛ سفرنامه؛ به كوشش محمد دبیر سياني، تهران: زوار، ١٣٧٥ ش.
- * ٢٣٠. قرشي، ادريس عماد الدين؛ عيون الاخبار و فنون الآثار؛ تحقيق مصطفى غالب، بيروت: دارالاندلس، ١٤٠٤ هـ.

- * ۲۳۱. قزوينی، زکریا بن محمد بن محمود قزوينی؛ آثار البلاد و اخبار العباد؛ بيروت: دار بيروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۴ هـ.
- * ۲۳۲. قلقشندي، ابوالعباس احمد؛ صبح الاعشى في صناعة الانشاء؛ قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي (المؤسسة المصرية العامة للتأليف و الترجمة و الطباعة و النشر).
- * ۲۳۳. —؛ صبح الاعشى في صناعة الانشاء؛ قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- * ۲۳۴. —؛ ثلاثة النجمان في التعريف بقبائل عرب الزمان؛ ابراهيم ابياري قاهره: دارالكتاب المصري، بيروت: دارالكتاب اللبناني، ۱۴۰۲ هـ.
- * ۲۳۵. قلعه جی، قدری؛ صلاح الدين الايوبي (قصة الصراع بين الشرق و الغرب خلال القرنين الثاني عشر و الثالث عشر)؛ بی جا: دارالكتاب العربي، ۱۹۷۹.
- * ۲۳۶. قومی، عطیه؛ تجارة مصر في البحر الاحمر منذ فجر الاسلام حتى سقوط الخلافة المملوكية؛ قاهره: دارالنهضة العربية، ۱۹۷۶.
- * ۲۳۷. کاستلان، جورج؛ العدوان الصليبي على مصر؛ اسکندريه: دارالكتب الجامعة، ۱۹۶۹ م.
- * ۲۳۸. کامل حسين، محمد؛ ديوان المؤيد في الدين داعي الدعاة؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۵۱ م.
- * ۲۳۹. —؛ طائفة الاسماعيلية، تاريخها، نظمها، عقائدها؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۵۹ م.
- * ۲۴۰. —؛ في الادب المصري الاسلامي من الفتح الاسلامي الى دخول الفاطميين؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۳۹.
- * ۲۴۱. کرمانی، حميد الدين؛ الاقوال الذهبية، تهران: تصحيح صلاح الصاوي، انتشارات انجمن فلسفه ايران، ۱۳۹۷ هـ.
- * ۲۴۲. —؛ رسائل؛ تحقيق مصطفى غالب، المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزيع، بيروت: ۱۴۰۷ هـ.
- * ۲۴۳. کلينى، محمد بن يعقوب؛ اصول کافی (ج ۳)؛ ترجمه سيد جواد مصطفوي، تهران: انتشارات علمية الاسلاميه.
- * ۲۴۴. کندی، محمد بن يوسف؛ ولاية مصر؛ بيروت: دار صادر، (بی نا).
- * ۲۴۵. کوهن، مارک؛ المجتمع اليهودي في مصر الاسلامية في العصور الوسطى؛ (بی جا): دانشگاه تل آویو، ۱۹۸۷ م.
- * ۲۴۶. گیلانی، سيد محمد کباء؛ سراج الانساب؛ تحقيق سيد مهدی رجائی، کتابخانه آية الله العظمی مرعشی، قم، ۱۴۰۹ هـ.

٢٤٧. گيلاني، محمد سيد؛ اول محاولة صليبية لغزو مصر على ضوء وثيقة لاتينية؛ اسكندرية: (بي نا)، ١٩٨٧ م.

٢٤٨. —؛ الحروب الصليبية و اثرها في الادب العربي في مصر والشام؛ لندن: الناشر دارف المحدوده، ١٩٨٥ م.

٢٤٩. —؛ العلاقات بين جنوة و الفاطميين؛ اسكندرية: (بي نا)، ١٩٨١ م.

٢٥٠. لبیب، یونان؛ تاريخ للعلاقات المغرية المصرية؛ (بي جا): دارالنشر المغربية؛ دارالبیضاء، (بي نا).

٢٥١. لدلونس، ارشيبا؛ القوى البحرية و التجارية في حوض البحر الابيض المتوسط؛ القاهرة: (بي نا)، ١٩٦٠.

٢٥٢. لطفى السيد، احمد؛ قبائل العرب في مصر؛ القاهرة: (بي نا)، ١٩٣٥ م.

٢٥٣. لقبال، موسى؛ دور كتامة في تاريخ الخلافة الفاطمية منذ تأسيسها إلى منتصف القرن الخامس الهجرى؛ الجزائر: الشركة الوطنية للنشر و التوزيع، ١٩٧٩.

٢٥٤. لویس، ارچيبالو؛ القوى البحرية و التجارية في حوض البحر المتوسط؛ ترجمه احمد محمد عيسى، مراجعه محمد شفيق غربال؛ القاهرة: مكتبة النهضة المصرية، ١٩٦٠ م.

٢٥٥. لویس، برنارد؛ ترجمه حکمت تلحوق؛ اصول الاسماعيلية و الفاطمية و القرطبة؛ بيروت: ١٩٨٠.

* ٢٥٦. ماجد، عبد المنعم؛ ظهور الخلافة الفاطمية و سقوطها في مصر؛ القاهرة: دارالفكر العربى، ١٩٩٤.

٢٥٧. —؛ الامام المستنصر بالله الفاطمى؛ القاهرة: (بي نا)، ١٩٦١ م.

٢٥٨. —؛ الحاكم بامر الله الخليفة المقتدى عليه؛ القاهرة: مكتبة الانجلو المصرية، ١٩٥٩ م.

* ٢٥٩. —؛ السجلات المستنصرية؛ القاهرة: دارالفكر العربى، ١٩٥٤.

* ٢٦٠. —؛ نظم الفاطميين و رسومهم في مصر؛ القاهرة: مكتبة الانجلو المصرية، ١٩٧٣ م.

* ٢٦١. ماهر حماده، محمد؛ الوثائق السياسية و الادارية للمعهود الفاطمية و الانابكية و الايوبية؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ ق.

٢٦٢. ماهر محمد، سعاد؛ البحرية في مصر الاسلامية و آثارها الباقية؛ القاهرة: (بي نا)، ١٩٦٧ م.

٢٦٣. مبارك باشا، على؛ الخطة التوفيقية الجديدة لمصر و القاهرة و مدينها و بلادها القديمة الشهيرة؛ القاهرة: بولاق، ١٣٠٥ ق.

٢٦٤. مجهول المؤلف؛ في نسب الخلفاء الفاطميين؛ تقديم حسين الهمداني، قاهره: الحامعة الامريكية، ١٩٥٨م.

٢٦٥. —؛ تغرية بنى هلال ورحيلهم الى بلاد المغرب؛ تحقيق عمر ابو النصر؛ بيروت: (بى نا)، ١٩٧١م.

٢٦٦. —؛ نذ تاريخية من اخبار البربر فى القرون الوسطى؛ رباط: (بى نا)، ١٩٢٩م.

٢٦٧. محمد حسن، زكى؛ كنوز الفاطميين؛ بيروت: دار التراث العربى، (بى نا).

٢٦٨. —؛ مصر و الحضارة الاسلامية؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٤٢م.

٢٦٩. محمد شعبان، محمد عبد الحى؛ الدولة العباسية، الفاطميون؛ بيروت: الاهلية للنشر و التوزيع، ١٩٨١م.

* ٢٧٠. مخزومى، ابو الحسن على بن ابي عمرو؛ المنهاج فى علم خراج؛ نشر و تحقيق كلود كاهن؛ قاهره: المعهد العلمى الفرنسى للآثار، ١٩٨٦م.

* ٢٧١. مراکشى، عبد الواحد؛ المعجب فى تلخيص اخبار المغرب؛ تحقيق محمد سعيد عريان، قاهره: المجلس الاعلى للشئون الاسلامية، بى نا.

٢٧٢. مزروق، محمد عبد العزيز؛ الزخرفة المسوجة فى الاقمشة الفاطمية؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٤٢م.

٢٧٣. —؛ مساجد القاهرة قبل عصر السلايك؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٤٢م.

٢٧٤. مرسى بك، محمد كامل؛ الملكية العقارية فى مصر و تطورها التاريخى من عهد الفراغة حتى الآن؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٣٦.

* ٢٧٥. مسبحى؛ اخبار مصر (جلد چهارم)؛ تحقيق ايمن فواد السيد، تيارى بيانكى، قاهره: المعهد العلمى الفرنسى للآثار الشرقية، ١٩٧٧م.

٢٧٦. مسعودى؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ تحقيق بربيه دى مينار و باويه دى كرتاى، تصحيح شارل بلا، بيروت: منشورات الجامعة اللبنانية، ١٩٦٦م.

٢٧٧. مشرفه، عطيه مصطفى؛ القضاء فى مصر من الفتح العربى الى الفتح الفاطمى؛ قاهره: (بى نا)، ١٩٤٥.

٢٧٨. —؛ نظم الحكم بمصر فى عصر الفاطميين؛ قاهره: دار الفكر العربى، ١٩٤٨م.

* ٢٧٩. مصطفى ابو زيد، سهام؛ الحسة فى مصر الاسلامية من الفتح العربى الى نهاية العصر المملوكى؛ قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٨٦م.

٢٨٥. مغربي اندلسي، ابن سعيد؛ المغرب في حلى المغرب (القسم الخامس بمصر)؛ تحقيق زكي محمد حسن و ديگران، قاهره: چاپخانه دانشگاه فواد الاول، ١٩٥٣ م.

* ٢٨١. مقدسي، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد؛ احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم؛ ليدن: المكتبة الجغرافية، ١٩٦٧.

* ٢٨٢. مقرزي، احمد بن علي؛ انماض الحنفا باخبار الائمة الفاطميين الخلفاء؛ تحقيق محمد حلمي محمد احمد، قاهره: المجلس الاعلى للشؤون الاسلامية، ١٣٩٣-١٣٨٧.

٢٨٣. —؛ البيان و الاعراب عما يارض مصر من الاعراب؛ تحقيق عبدالمجيد عابدين، قاهره: عالم الكتب، ١٩٦١ م.

* ٢٨٤. —؛ اغالة الامة بكشف الغمة او تاريخ المجاعات في مصر؛ بيروت: مؤسسة ناصر للثقافة، ١٩٨٥.

* ٢٨٥. —؛ السلوك لمعرفة دول الملوك؛ تحقيق محمد مصطفي زيادة؛ قاهره: دارالكتب المصرية، ١٩٣٤-١٩٤٢ م.

٢٨٦. —؛ شذور العقود في ذكر النقود؛ تحقيق سيد علي بحر العلوم، نجف: مكتبة الحيدرية، ١٣٨٧ ق.

٢٨٧. —؛ كتاب المفتي الكبير؛ تحقيق محمد يعلاوي، بيروت: دارالغرب الاسلامي، ١٤٠٧ ق.

* ٢٨٨. —؛ المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار (خطة المقرية)؛ بيروت: دارصادر، (بي نا).

* ٢٨٩. مناوي، محمد حمدي؛ الوزارة و الوزراء في العصر الفاطمي؛ قاهره: دارالمعارف، ١٩٧٥.

٢٩٠. نابلسي، عثمان بن ابراهيم؛ لمع القوانين المضية في دواوين الديار المصرية؛ تحقيق كلود كاهن، دمشق: المعهد الفرنسي، ١٩٦١ م.

* ٢٩١. ناصري طاهري، عبدالله؛ علل و آثار جنگهای صليبي؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٧٣ ش.

٢٩٧. —؛ تاريخ جنگهای صليبي؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٣٦٩ ش.

* ٢٩٢. —؛ بيت المقدس شهر بينبريان؛ تهران: انتشارات سروش، ١٣٦٧ ش.

٢٩٣. نخيلي، درويش؛ فتح الفاطميين للشام؛ اسكندرية: (بي نا)، ١٩٧٩.

- * ٢٩٤. نسيم يوسف، رؤوف؛ العدوان الصليبي على مصر؛ هزيمة لويس التاسع في المنصورة و فارسكور، بيروت: دار النهضة العربية، ١٩٨١.
- * ٢٩٥. —؛ لويس التاسع في الشرق الأوسط (قضية فلسطين في عصر الحروب الصليبية)؛ القاهرة: مؤسسة المطبوعات الحديثة، ١٩٥٩.
٢٩٦. نقاش، زكي؛ العلاقات الاجتماعية والثقافية والاقتصادية بين العرب والافرنج خلال الحروب الصليبية؛ بيروت: دار الكتاب اللبناني، ١٩٥٨ م.
- * ٢٩٧. بويختي، ابو محمد؛ فرق الشيعة؛ ترجمه محمد جواد مشكور، تهران: شركت انتشارات علمي و فرهنگي، ١٣٦١ ش.
- * ٢٩٨. نوار، صلاح الدين محمد؛ العدوان الصليبي على العالم الاسلامي (٤٩٥-٥١٥ هـ)؛ (بي جا): دار الدعوة للطبع والنشر والتوزيع، (بي تا).
٢٩٩. نسيري، احمد بن عبد الوهاب؛ نهاية الارب في فنون الادب؛ القاهرة: (بي تا)، ١٩٢٣-١٩٣١ م.
٣٠٥. ويت، گاستون؛ القاهرة مدينة للثقافة والتجارة؛ ترجمه مصطفى العبادي، بيروت: بي تا، ١٩٦٨ م.
٣٠١. ويسون، ژان؛ الحضارة المصرية؛ ترجمه احمد فخري، القاهرة: بي تا، ١٩٥٥ م.
- * ٣٠٢. هاجسن؛ فقه اسماعيلي؛ ترجمه فريدون بدره اي، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، ١٣٦٩ ش.
٣٠٣. يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب بن جعفر بن واضح؛ تاريخ يعقوبي؛ نجف: ١٣٥٨ م.
٣٠٤. —؛ البلدان؛ نجف: ١٩٥٧ م.
- * ٣٠٥. يعلاوي، محمد؛ ابن هاني المغربي الاندلسي شاعر الدولة الفاطمية؛ بيروت: دار الغرب الاسلامي، ١٤٠٥ ق.
٣٠٦. —؛ الادب بافرينيه في العهد الفاطمي؛ بيروت: دار الغرب الاسلامي، ١٩٨٦ م.
- * ٣٠٧. يمنى، نجم الدين ابو محمد عماره؛ النكت المصرية في اخبار الوزراء المصرية؛ القاهرة: مكتبة مدبولي، ١٤١١.
٣٠٨. يوسف، عبدالقادر احمد؛ علاقات بين الشرق والغرب بين القرنين الحادي عشر والخامس عشر؛ صيدا، بيروت: المكتبة العصرية، ١٩٦٩ م.